

نشریه فرهنگی ترویجی

دفاع مقدس و مقاومت

بهداری رزمی

شماره پیاپی ۲ | سال دوم | شماره اول | تابستان ۱۳۹۷

ادبیات مقاومت: دلنوشته‌ای از شهید چمران

سیر تکاملی بهداری رزمی در

روزهای جنگ

گفتگو با سردار سرتیپ پاسدار نصرالله فتحیان

خاطرات شاهدان بهداری رزمی

یادباد آن روزگاران، یادباد

من یک پاسدار هستم



اهداف و حوزه فعالیت فصلنامه فرهنگی بهداری رزمی



فصلنامه‌ی فرهنگی ترویجی بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت، ارگان رسمی و فرهنگی مؤسسه بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت است که با مشارکت و سرپرستی علمی قطب علمی ترومای کشور، وابسته به دانشگاه علوم پزشکی بقیة الله الاعظم (عج) و مشارکت نهادهای فرهنگی مرتبط دانشگاه‌های علوم پزشکی سراسر کشور، نهادهای فرهنگی مرتبط و مرتبط نظامی و انتظامی کشور، نهادهای فرهنگی مرتبط سایر مؤسسات سلامت و نهادهای علمی، پژوهشی و فرهنگی وزارتخانه علوم، تحقیقات و فناوری، وزارتخانه فرهنگ و ارشاد اسلامی و طیف وسیعی از سایر سازمان‌های فرهنگی، اجتماعی، هنری، ادبی و امثال آن‌ها و عموم صاحب‌نظران و علاقه‌مندان این حوزه منتشر می‌گردد. این نشریه مقالات، نوشته‌های علمی، فرهنگی، ترویجی، پژوهشی، اندیشه‌ها، ابتکارات، نوآوری‌ها، الزامات، تهدیدات، پیش‌بینی‌ها، پیشگیری‌ها و سایر مطالب ضروری حوزه بهداری دفاع مقدس را منتشر می‌نماید. زمینه‌هایی که نشریه به صورت اختصاصی به آن‌ها می‌پردازد، شامل این موضوعات است: اخلاق پزشکی، تاریخچه بهداری رزمی، تاریخ پزشکی، سیر تطورات امداد و درمان در جنگ‌های مهم در طول تاریخ، فرهنگ و فرهنگ‌سازی دفاعی سلامت، پدافند غیرعامل، اقتصاد مقاومتی حوزه سلامت، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی در جنگ، مرجعیت علمی حوزه سلامت، خاطرات، تجربیات، آثار و تجلیات هنری و ادبی، احکام و معارف مرتبط و مطالب مشابه. نشریه تحت نظر هیئت تحریریه و هیئت مشاوران عالی علمی اداره می‌شود. نشریه دارای بخش‌های فرهنگی هنری، ادبی، اجتماعی، علمی و پژوهشی به شرح زیر است:

مقالات معتبر و مستند در باب مسئولیت‌شناسی و رفتار بهینه حرفه‌ای اصحاب سلامت، جنگ نرم، قدرت نرم، سلطه و استیلای علمی، سلطه و سرآمدی اقتصادی و اقتصاد مقاومتی، سلطه و سیطره فرهنگی، تاریخچه و تحولات دفاع مقدس، فلسفه و آداب آمادگی دفاعی در حوزه طب و سلامت، نقش‌ها، مسئولیت‌ها و دستاوردهای بانوان در دفاع مقدس و بهداری رزم، تبیین سبک زندگی رزمندگان دفاع مقدس، زندگی‌نامه و آثار شهدا و ایثارگران در دوران دفاع مقدس، تحلیل سلامت روانی، معنوی و اجتماعی در حوزه دفاع و مقاومت، تحلیل شرایط اجتماعی دوران دفاع مقدس، تاریخچه طب نظامی در اسلام و ایران و جهان، فلسفه تاریخ طب، احیای هویت اسلامی و ایرانی در حوزه طب و سلامت، سیر تطورات طب رزمی در تاریخ معاصر، امداد رسانی در جنگ‌های مهم تاریخ، فرهنگ آمادگی دفاعی، فرهنگ اسلامی سلامت مردم، فرهنگ‌سازی دفاع عمومی و شخصی، مطالعات فرهنگی اجتماعی سلامت، مبانی معرفتی و فلسفی اخلاق پزشکی، بصیرت، نماز و نیایش در فضای بهداری رزم، ادبیات بومی اسلامی در حوزه فرهنگ دفاع مقدس، آثار، تحلیل‌ها و دستاوردهای هنری مرتبط، دستاوردها و آثار بهداشت و درمان دفاع مقدس.

ضوابط مجله:

● الف) حوزه فعالیت:

فصلنامه بهداری رزمی یک نشریه چند عاملی، علمی ترویجی و فرهنگی اجتماعی در حوزه‌های بهداری دفاع مقدس یا مرتبط با دفاع مقدس، دستاوردها و آثار دفاع مقدس، مبانی فرهنگی، هنری، ادبی، ارزشی، اخلاقی، تاریخی، اقتصادی، اجتماعی، پیش‌بینی و پیشگیری از حوادث نظامی و سایر زمینه‌های مرتبط است. این فصلنامه برای مخاطبان، علاقه‌مندان و فعالان حوزه‌های بهداری دفاع مقدس، طراحی و تنظیم شده است. فصلنامه با نهایت احترام همه مقالات و مستندات مرتبط فرهنگی، اجتماعی، علمی، ترویجی، هنری، ادبی و سایر زمینه‌های مرتبط را دریافت می‌کند و برای بهره‌برداری حداکثری از مستندات هم‌راستا با اهداف تلاش خواهد نمود. موضوعات مرتبط با بهداری رزمی

در دوران دفاع مقدس، فرهنگ و فرهنگ‌سازی و اخلاق سلامت و صیانت در حوادث نظامی، ترومای جنگی، پدافند غیرعامل و تهدیدات بهداشتی‌درمانی در جنگ‌های آتی در اولویت خواهند بود.

● (ب) راهنمای تنظیم و ارسال مقالات

• در یک فایل ضمیمه، نامه‌ای خطاب به سردبیر مبنی بر معرفی نویسنده مسئول تنظیم مقاله و با امضای همه نویسندگان مقاله ارسال شود.

• در انتخاب مقالات اولویت با مطالب تحلیلی و تحقیقاتی و موضوعات تاریخی، تاریخچه‌ای، فرهنگی، اخلاقی، معنوی، هنری و تجارب مرتبط با بهداری رزمی دفاع مقدس است.

• متن تایپ‌شده مقاله در قالب نرم‌افزار Word ، قلم فارسی «بی لوتوس، B Lotus» با اندازه ۱۲ و قلم لاتین تایمز Times New Roman با اندازه ۱۰ تنظیم و به پیام‌نگار نشریه به آدرس Iranhdm.ir فرستاده شود.

• کل متن به صورت تکست در کاغذ AF با فواصل مساوی سه سانتی‌متر از بالا، پایین، چپ و راست صفحه و فواصل خطوط در تمام مقاله یک واحد فونت باشد.

در صفحه مشخصات، عنوان فارسی و انگلیسی، نام و نام خانوادگی، رایانامه، مرتبه علمی و آدرس نویسنده یا نویسندگان درج شود.

• مشخصات نویسنده مسئول (نام، نام خانوادگی، درجه علمی، رشته تحصیلی یا تخصص، شماره همراه، شماره محل کار، آدرس آکادمیک و نشانی رایانامه) به‌طور کامل درج شود.

• چنانچه مقاله برگرفته از طرح تحقیقاتی یا پایان‌نامه است، مشخصات کامل سازمان ذی‌نفع و مجری/مجریان، حامی/حامیان مالی و سایر مشخصات ضروری در صفحه مشخصات درج گردد.

• چنانچه مقاله از نوع کارآزمایی بالینی است، برگه ثبت آن در مرکز ثبت کارآزمایی‌های بالینی کشور ضمیمه شود.

• چکیده مقاله در صفحه مستقل شامل موضوع، روش و نتایج و به‌صورت فشرده حداکثر تا ۲۰۰ کلمه تنظیم گردد.

• اصل مقاله حداکثر در ۱۵۰۰۰ کلمه، شامل مقدمه، مواد و روش‌ها، بحث و نتیجه‌گیری و منابع به‌ترتیب ظاهرشدن در متن باشد.

• ارائه کلید واژگان به زبان فارسی لازم و ارائه

Key words به زبان لاتین ترجیحی و اختیاری است.

• مقدمه مقالات باید دربرگیرنده تعاریف ضروری، بیان مسئله و بیان اهداف باشد.

• شرح علمی روش مطالعه باید گویا و مبتنی بر شواهد باشد.

• نتایج مطالعه باید شامل یافته‌های معتبر، آزمون داده‌ها و جمع‌بندی آن‌ها و نتیجه‌گیری نهایی باشد.

• پیشینه مطالعه، چارچوب نظری، پرسش‌ها و فرضیات و تفسیر و تحلیل نتایج در بحث ارائه شود.

• مقالات ارسالی نباید در مجلات دیگر چاپ یا ارائه شده باشد و در جریان داوری تا اعلان نتیجه نیز نباید به نشریات دیگر ارائه شود.

• در صورتی که مقالات مستخرج از پایان‌نامه (کارشناسی ارشد، دکتری، تخصصی، عمومی) باشد، در صفحه مشخصات و نیز در پانویس صفحه اول عنوان پایان‌نامه، نام مرکز/مراکز آموزشی و نام اساتید راهنما و مشاور درج گردد و اصول و مقررات ذی‌ربط رعایت شود.

• مراجع به‌ترتیب ظاهرشدن در متن در انتهای مقاله و با الگوی زیر درج شود:

• کتاب: نام خانوادگی، نام مؤلف/مؤلفان/ مترجم/مترجمان، عنوان کتاب، ناشر، سال انتشار.

• مقاله: نام خانوادگی، نام مؤلف/مؤلفان، عنوان مقاله، نام مجله، سال یا دوره انتشار.

• مقالات اینترنتی: نام خانوادگی، نام مؤلف/مؤلفان، عنوان مقاله، نام مجله، تاریخ بازیابی، نشانی پایگاه اینترنتی.

• ارجاعات داخل متنی داخل پرانتز و شامل نام خانوادگی و نام مؤلف/مترجم اول و دوم، سال انتشار، صفحه یا صفحات

و در صورتی که مؤلفان/مترجمان بیش از دو نفر باشند، بعد از نام خانوادگی و نام مؤلف/مترجم اول از واژه «و دیگران» یا «و همکاران» استفاده شود.

• پذیرش و چاپ مقاله، پس از طی فرایند داوری علمی، منوط به تأیید هیئت تحریریه خواهد بود.

• ویرایش مقالات واصله پذیرفته‌شده، قبل از چاپ توسط مجله مجاز خواهد بود.

• مسئولیت صحت مطالب و رعایت اصول نگارش و رعایت موازین اخلاقی و حرفه‌ای به عهده نویسندگان آن‌ها است.

• مجموعه مقالات: نام خانوادگی، نام مؤلف/ مترجم/مؤلفان/ مترجمان، عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی گردآورنده، عنوان مجموعه مقالات،

ناشر، سال انتشار.

• پایان‌نامه: نام خانوادگی، نام مؤلف، عنوان رساله، مقطع تحصیلی، دانشکده و دانشگاه محل تحصیل، سال، پایگاه اینترنتی، تاریخ بازیابی، نشانی پایگاه اینترنتی.

● (ج) سیستم مرور و بررسی مقالات

• پس از دریافت الکترونیکی مقاله، اعلام وصول خواهد شد.

• مقاله برای طی مراحل داوری به داور/داوران منتخب ارجاع می‌شود.

• در صورت نیاز به اصلاح، نظرات داور/داوران به نویسنده مسئول منعکس خواهد شد.

• اصلاحات به نظرات داور/داوران منعکس شده و نظر نهایی آن‌ها ملاک تصمیم‌گیری خواهد بود.

• مقالات پذیرفته‌شده در صورت صلاح‌دید مسئولان نشر، از نظر ادبیات نگارش و رعایت قالب مجله توسط مجله ویراستاری خواهند شد؛ ولی این ویراستاری نباید موجب تغییر در محتوا گردد و مسئولیت صحت مطالب کماکان به عهده نویسندگان خواهد بود.

● (د) انواع مقالات، مطالب و نوشته‌ها

سخن سردبیر، نامه به سردبیر، نقد یا نوشته ادبی، نقد یا نگاه‌شده هنری، نقد یا نظریه اجتماعی، نقد یا نگاره فرهنگی، معرفی آثار منتشرشده مرتبط با بهداری رزمی، گزارش فعالیت‌های فرهنگی و علمی و پژوهشی در حوزه بهداری رزمی، شرح و معرفی بزرگداشت‌ها و مناسبت‌های مرتبط، تاریخ‌نگاری نقلی و فلسفی و تحلیلی، مصاحبه‌های ساختارمند، عکس‌ها و تک‌نگارهای هنری شناسنامه‌دار، ترجمه مقالات معتبر و مرتبط، مقالات دست اول پژوهشی، متن‌های ادبی مرتبط.

بهداری رزمی

فهرست

- ۶ سخن سردبیر / سردبیر
- ۷ پیش گفتار / مدیر مسئول
- ۸ رهنمودهای فرهنگی / هیأت تحریریه
- ۹ کلام نور : سخنان امام خمینی "ره" در باب خودباوری و خود اتکائی
- ۱۰ نگاره ای از هنر متعهد / تحریریه
- ۱۱ خاطرات شاهدان بهداری رزمی: مدوا زیر آتش توپخانه / دکتر غلام رضا شاه حسینی
- ۱۶ معرفی مراکز بهداشتی درمانی نقش آفرین در دوران دفاع مقدس: بیمارستان طالقانی آبادان / دکتر پرویز وزیریان، دکتر مجتبی ضیائی، مهندس ناصر نوروززاده، دکتر محمدعلی محققى*
- ۲۶ سیرتکاملی بهداری رزمی در روزهای جنگ (قسمت اول) / سردار نصرالله فتحیان
- ۳۱ حکمت متعالی: آرمان خواهی واقع بینانه / در کلام مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله العالی)
- ۳۲ من یک پاسدار هستم (درباره دانشجوی شهید مهدی خداپرست) / تنظیم از دکتر سید محسن نظام الدین*
- ۳۶ معرفی شهدای دارو سازی / شهید دکتر عبدالحمید دیالمه و شهید دکتر محمد مهدی فقیهی
- ۳۸ ثبت و مصاحبه تاریخ شفاهی انقلاب و دفاع مقدس : سیل بهمن ۶۹۶۱ خوزستان در روایت شاهدان / مهندس محمد غرضی- دکتر احمدامری- دکتر پرویز وزیریان- دکتر محمدعلی محققى*
- ۴۸ یاد باد آن روزگاران، یاد باد : مروری بر زندگی وخدمات طبیب دلسوز و عارف مجاهد، زنده یاد دکتر محمدعلی ابوترابی / دکتر جلیل عرب خردمند*
- ۵۷ ادبیات مقاومت: دلنوشته ای از شهید چمران
- ۵۸ وجوب توانمندی دفاعی از منظر قرآن کریم و اهل بیت عصمت و طهارت / دکتر فاطمه رنجبر

+ : تنظیم توسط تحریریه

*: نویسنده مسئول

کلام وحی در عظمت و برتری اهل ایمان



«...وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ...»
آیه ۱۳۹- سوره آل عمران

شما هرگز سستی نکنید و (از فوت متاع دنیا) اندوهناک نشوید، زیرا شما فایر و بلندترین و بلندترین ملل دنیا یید اگر در ایمان ثابت قدم باشید.

So do not weaken and do not grieve, and you will be superior if you are [true] be

تفسیر المیزان - خلاصه

و نه سستی کنید و نه اندوهگین باشید، چون شما برترین ملل دنیا هستید، اگر با ایمان باشید، (وهن) به معنای ضعف است و مراد در اینجا ضعف مسلمین از حیث عزم و اهتمام بر اقامه دین و بر قتال با کافران است و کلمه (حزن) به معنای اندوه است و در اینجا مراد اندوه مؤمنان به جهت از دست دادن غنائم و متاع اندک دنیوی است و به مؤمنان می فرماید: از شکستی که در احد خوردید، اندوهگین و سست نشوید، چون مسلمانان در احد ۷۰ نفر از شجاعان خود را از دست دادند، اما خداوند می فرماید: اگر شما مسلمانان ایمان داشته باشید، نباید در عزم خود سست شوید و اندوهناک گردید، چون ایمان امری است که با برتری شما قرین است، زیرا ایمان ملازم صبر و تقوا بوده و ملاک فتح و ظفر هم در همین دو است و شرط کردن علو مسلمانان به ایمان، برای آن بود که اشاره کند به اینکه مسلمانان در احد به مقتضای ایمانشان (صبر و تقوا) عمل نکردند و گرنه اثر خود را می بخشید و در این جنگ آن آسیبها را نمی دیدند، هر چند ظاهراً خطاب به مؤمنین است ما مؤمنان در درجات ایمان متفاوتند و این آیه برای تقویت روحیه مؤمنین واقعی و پند مؤمنان ضعیف و عتاب و توبیخ مؤمنانی است که بهره ای از ایمان نبرده اند و مؤمنان حقیقی چون تنها برای خدا سجد می کنند و تنها پیرو راه خدا هستند و چون اوصیاء کل انبیاء هستند و از نظر مقام خداوند آنها را وارثان زمین نامیده است، بنابراین همواره بر کفار برتری دارند.

سخن سردی

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ {سوره حج آیه ۳۹}

در تقویم دفاع مقدس، بهار با فتح‌المبین آغاز می‌شود و با فتح الفتوح آزادسازی خرمشهر تداوم می‌یابد. دریغ است در طلیعهٔ دومین انتشار «فصلنامهٔ بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت»، یادی از آن حماسه‌های جاودان تاریخی و حماسه‌آفرینان سلحشور صحنه‌گردانشان ننماییم. حقیقت این است که اگر نبودند آن سروقامتان بوستان ایمان و معرفت و دلاورمردان میادین عزت و مقاومت، اکنون نه نامی از خرمشهر بود و نه یادی از خوزستان. شمیم دلاویز عشق به آفریدگار و شوق پرواز در آسمان پاکی‌ها و خوبی‌ها، در این پهنهٔ پهناور مهجور می‌ماند، آموزه‌های اخلاقی فراموش می‌شد و زیبایی‌های معنوی در ستر و عفاف باقی می‌ماند. در چهلمین بهار آزادی، کیمیای اخلاص و مقاومت جوانمردان حماسه‌آفرین دفاع مقدس، ملت بزرگ و همیشه در صحنهٔ ایران اسلامی را به مقاوم‌ترین ملت‌ها در بین همهٔ ملل عالم مبدل نموده است. اگر مقاومت را منظومه‌ای سترگ بدانیم، اکسیر اعظم آن بعد از ایمان، سلامت است. سلامت که نعمت مجهول الهی و ودیعهٔ گران‌بار انسانی است، راز اسرار نهان و کلید گنج‌های هنر، خوبی، پیشرفت و سعادت بشر است. رمز گشائی از خزانه‌های ارزشمند سلامت و مقاومت، آرمان الهی این نشریه نورانی است.

میدان کارزار پایمردان عشق و ایمان، اصحاب سلامت را نیز به آزمونی بزرگ فراخواند؛ آزمونی که با استعانت از خداوند تبارک و تعالی و با برگیری از سرمایه‌های گرانبار معرفت و تجربه و تخصص، مَهر عزت و سربلندی را تا قیامت بر تارک این جامعهٔ خدمتگزار متجلی ساخت. مقاومت ملت عزتمند ایران اسلامی که ریشه در مقام شامخ نبوی، ولایت کبری علوی، مظلومیت عظمای فاطمی، غربت تنهای حسنی و فاطمی و شهادت والای حسینی دارد، همهٔ دنیای کفر و نفاق و استکبار جهانی را همچنان در مقابل دارد. نظام سلامت شایستهٔ این ملت مقاوم، باید از ویژگی‌های برخوردار باشد که رئوس آن به شرح زیر است:

- عمل به دستور الهی و قاعدهٔ فقهی نفی سبیل: به اعتبار آیه شریفه (لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا) (سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۴۱)؛
- خودکفایی مطلق تا قطع همهٔ زنجیرها و ریشه‌های وابستگی، حتی اگر سست‌تر از تار عنکبوت و کوچک‌تر از یک مولکول باشند؛ با تأکید بر ارتباطات و دیپلماسی علمی عادلانه و عزتمند و حفظ آن؛
- اقتدار علمی، تا سرحد فتح همهٔ قُلل عزت و افتخار و کسب بحق مرجعیت در علوم و فنون سلامت؛
- حاکمیت تمام‌عیار مناسبات انسانی و ارزش‌های اسلامی در تمام شئون و جمیع شرایط؛
- برقراری نظام اقتصاد مقاومتی و نفی مطلق هر نوع ظلم و سوءاستفاده و رانت در تمام شئون نظام سلامت؛
- تحقق عدالت در برخورداری عموم ملت از مواهب و خدمات سلامت در سراسر عمر و همهٔ موقعیت‌ها؛
- مدافع همهٔ ستمدیدگان و فریادرس همهٔ مظلومان در هر نقطهٔ عالم؛
- آسیب‌ناپذیری تحت هر موقعیتی اعم از تحریم، تهدید، جنگ و حوادث و بلایای طبیعی؛

چنین نظام سلامتی که شمه‌ای از آن در لوای دفاع مقدس تحقق یافته است، «نظام سلامت مقاومتی» نام خواهد داشت. فصلنامهٔ بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت این نظریه را با افتخار اعلام کرده و به یاری خداوند تبارک و تعالی مروج و پرچم‌دار تحقق آن با اخلاص و اقتدار خواهد بود.



به نام معلم بیان

شهدای بهداری جنگ تحمیلی و جبهه مقاومت شویم، سبک و سیاق زندگی والای آنان و راه و هدف متعالی‌شان را بیان کنیم و گنجینه تجربیات هم‌زمان آنان را به نسل حاضر، تقدیم نمائیم.

بهداری رزمی و مقاومتی که معنای آن؛ یعنی داشتن شجاعتی بیش از رزم، یعنی در میانه‌ی جنگ، به جای سلاح، مجروح بردوش نهادن و به جای مهمات؛ دارو با خود به‌همراه داشتن، یعنی معوض تجهیزات رزم، تجهیزات امدادی و پزشکی همراه نمودن و به جای سپینه‌خیز رفتن، تمام قد ایستادن؛ یعنی با قامتی برافراشته؛ برای نجات جان یک انسان، جان خویش را هدف دشمن قراردادن...

بهداری رزمی و مقاومت؛ یعنی انتخاب آگاهانه این‌ها مضاعف، یعنی جان در خطر انداختن برای نجات بخش بودن و امدادسانی نمودن.

بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت، یعنی در برابر همه‌ی این‌ها رزمندگان لشکر اسلام، احساس وظیفه نمودن و انجام وظیفه؛ با دست بی‌سلاح؛ آن‌هم؛ در هنگامه‌ی رزم و نبرد با دشمنی تماماً مسلح، نمودن. ... و این روایت ناشدنی‌ها و ناممکن‌ها، از بی‌نهایت رشادت‌های لازم برای امدادگری و بهداری رزمی و مقاومت، تنها بخشی از فهرست بلند وظایفی است که ما در این موسسه داریم.

البته می‌دانیم که چه راه صعب و سختی است؛ این راه؛ راه ترویج فرهنگ امداد و این‌ها، راه عشق ورزیدن به اله عالم، راه امدادسانی به دیگران به قیمت جان خود، راهی که دلاور مردان امدادگر جبهه‌های حق از ابتدا تا انتهای خلقت بی‌منتها داشته و دارند.

ما به اندازه وسع خود، این ماموریت بزرگ را در پرتو توجهات حضرت بقیه‌الله الاعظم (اروحنا له تراب مقدمه الفدا) با همراهی شما عزیزان مخاطب، پی خواهیم گرفت، هر چند می‌دانیم که از دریای بی‌کرانه این راه، ظرفی کوچک بر خواهیم کشید.

اما برای انجام این وظیفه بزرگ، یاعلی (ع) گفتیم و عشق آغاز شد و چون عشق آمد؛ هنگامه در خانه برانگیخت و با این انگیزش؛ ما گام‌های کوچک خود را برداشتیم.

قدم‌هایی که با اطمینان از اتصال به لطف الهی (لطفی که حاصل اقتدای به ولایت است)، ان‌شاءالله استوار خواهد بود.

خالق متعال، آدمی را به اندیشه شرافت داد و سپس آن را به کلام؛ قابل انتقال نمود. پس بیان نیز شریف گردید.

این شرافت تا آنجا است که خداوند متعال؛ خود آن را به آدمی تعلیم داد و به صراحت در سوره‌ای که به نام رحمانی‌اش مزین است، فرمود: «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (اوست که آدمی- را بیان آموخت- سوره رحمان آیه ۴).

به همین سبب است که بیان حسنه در کنار تفکر سالم و عمل صالح، بر آدمی تکلیف شد و این تکلیف الهی تا آنجا مقدس گردید که قلم (که ابزار بیان ماندگار است)، اسباب سوگند سب‌ساز تمامی اسباب، یعنی خالق متعال شد.

البته نه فقط خود قلم؛ که سطر سطر نوشته‌ای که در راه صلاح و ثواب از خود برجای می‌گذارد، به بلندای روشنایی خورشید و زیبایی پیروی ما از آن، تقدس دارد.

از همین روی؛ بر آن شدیم که در کنار سایر فعالیت‌های خود در موسسه بهداری رزمی و مقاومت، «بیان» را (با تمامی اهمیت و عظمتی که برای آن می‌توان بر شمرد)، فراموش نکنیم، هر چند که شاید قلم ما؛ گاه تصور نماید و زبان نوشته‌هایمان، گاه به لُکنت افتد، اما ما مکلفیم به سعی و تلاش، به قدر و اندازه وسع اندک خود (که خدای مهربان ما، بیش از این از ما انتظار نداشته و نخواهد داشت و خود تصریح کرده که در هر عملی، تکلیفی سرتی و بیشتر از وسعت توان ما؛ از ما؛ نخواهد خواست).

پس در پرتو الطاف الهی؛ اولین شماره نشریه فرهنگی، ترویجی موسسه تقدیم حضورتان می‌شود.

نشریه‌ایی که قرار است نشر دهنده و ترجمان ادبیات دفاع مقدس و جبهه مقاومت در حوزه بهداری رزم باشد

موسسه‌ای که با اندک امکانات ممکن، بار سنگین رسالتی بس سترگ را بر دوش دارد، رسالتی که به اندامی بی‌نهایت جان‌فشانی‌های رزمندگان بهداری؛ در دوران دفاع مقدس و هم‌اینک در محور مقاومت، امتداد دارد.

ما؛ ماموریتی بس سنگین برعهده داریم که جزء با لطف خداوند، و همدلی و همراهی دوستان قادر به اجرای این ماموریت نخواهیم بود. ما در موسسه بهداری رزمی و مقاومت، می‌خواهیم راوی رشادت‌های

رهنمودهای فرهنگی و راهبردی هیأت تحریریه

مستقل، با رعایت ضوابط در مجلدات بعدی نشریه درج و منتشر گردد

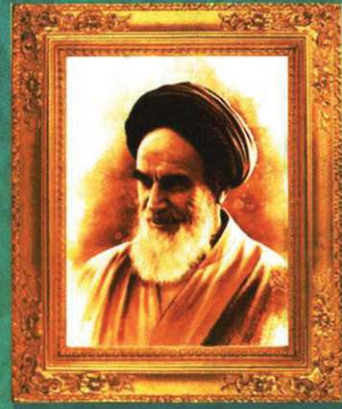
۹. تاریخچه- خدمات، فعالیت ها و خاطرات بیمارستانهای فعال در دفاع مقدس در شماره های بعدی فصلنامه معرفی شود
۱۰. دو پزشک عالیقدر در بمباران شیمیایی بیمارستانها شهید شده اند. شایسته است سرگذشت زندگی، خدمات و شهادت آنها بصورت برجسته و فاخر تهیه و انتشار یابد (دکتر هجرتی در سردشت و دکتر داود اختراعی در بیمارستان فاطمه الزهرا علیها السلام)
۱۱. تاریخچه اولین بمباران شیمیایی درحاج عمران (عملیات والفجر ۲) و دومین حمله به اورژانس بیمارستان امام حسین (علیه السلام) نزدیک بانه، که در کتاب دکتر عباس فروتن ذکر نشده، به روایت دکتر جلیل عرب خردمند و سایر شاهدین تنظیم و منتشر شود
۱۲. پیشنهاد تشکیل کمیته های علمی، تاریخچه نگاری، و اخلاقی -حرفه ای برای مستند سازی و ارتقاء کیفیت فصلنامه
۱۳. نقش ارتش جمهوری اسلامی در دفاع مقدس با برگیری از مطالب منتشر شده در کتاب تاریخچه طب نظامی و سایر منابع توسط صاحب نظران این حوزه تهیه گردد، یا از نویسندگان کتاب درخواست شود گزیده ای از مطالب را تهیه و ارائه نمایند
۱۴. تاریخچه عملیات آفندی که در ستاد کل ن. م ، وجود دارد با موضوعات مطروحه در موسسه بهداری رزمی با رویکرد تاریخ نگاری تحلیلی تلفیق و نتایج بترتیب در فصلنامه منتشر شود
۱۵. خلاصه ای از یاد واره شهدای دارو ساز در شماره بعدی چاپ شود
۱۶. جلسات تحریریه هر فصل يك نوبت برگزار شود و مرکز تحقیقات تروما در انتشار فصلنامه علمی-پژوهشی همکاری نماید

دومین جلسه هیأت تحریریه فصلنامه بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت در تاریخ دوشنبه ۹۶/۰۷/۰۳ در دانشگاه علوم پزشکی بقیه الله الأعظم (علیه السلام)، قطب تروما، با حضور اکثریت اعضاء محترم با دستور جلسه «گزارش انتشار پیش شماره فصلنامه فرهنگی و ارائه برنامه انتشار دوفصلنامه علمی و ادامه انتشار فصلنامه فرهنگی» برگزار

شد

رئوس مطالب مطرح شده توسط اعضاء محترم تحریریه:

۱. نگاه نقادانه و اصلاح کننده به محتوا و کیفیت پیش شماره برای رفع عیوب و ارتقاء فصلنامه در آینده
۲. معرفی آگین جایزه ملی شهید دکتر رهنمون با ذکر سوابق، افراد تجلیل شده، و خلاصه مطالب فرهنگی مطرح شده در مراسم
۳. توزیع تعدادی از نشریات منتشر شده با عنوان « بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت» در گردهمایی و کنگره های پزشکی
۴. اختصاص فضائی به معرفی « شهید دکتر رهنمون» شهید خدایرست و سایر شهدای بهداری رزمی
۵. مراقبت از احتمال تحریف وقایع و تاریخ بهداری رزمی، چه در مصاحبه ها و چه در آثار و انتشارات و مستندات هنری، بویژه در حوزه جنگ شیمیائی
۶. مصاحبه با فرماندهان ارشد رزمی و عملیاتی و ثبت مطالب و وقایع از زبان آنها جهت ادای امانت و اجتناب از تحریف حقایق
۷. تهیه گزارشات تحلیلی در زمینه بمباران شیمیایی و معرفی مطالعات علمی انجام شده در حوزه مجروحین شیمیائی و فعالیت ها و انتشارات و تحقیقات این حوزه
۸. عناوین تحقیقاتی حوزه بهداری رزمی توسط موزه دفاع مقدس، پیشنهاد و در پیش شماره اطلاع رسانی شده است. توصیه می شود مطالعات منتخب انجام شده در این عناوین توسط دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی شناسائی و یا محققین



کلام نور

سخنان امام خمینی ره در باب خودباوری و خوداتکائی

..... من اعتقادم است که اگر ما در محاصره اقتصادی یک ده سال، پانزده سال واقع بشویم شخصیت خودمان را پیدا می کنیم؛ یعنی همه مغزهایی که راکد بودند در آن وقت و نمی توانستند فعالیت بکنند به فعالیت می افتند...

اگر افکار شما آزاد شد و باورتان آمد که ما می توانیم که صنعت مند و صنعت کار باشیم، خواهید بود. اگر افکارتان و باورتان این باشد که ما می توانیم مستقل باشیم و وابسته به غیر نباشیم، خواهید توانست. اگر کشاورزان ما باورشان این باشد که ما می توانیم در کشاورزی به جایی برسیم که صادر کنیم و وابسته به غیر نباشیم، بلکه دیگران به ما محتاج باشند، می توانند. اگر شماهایی که در صنعت هستید و پرسنل صنعتی [هستید] در ارتش این باور را داشته باشید و به تجربه این باور را امروز دارید که می توانید صنایع باشید و می توانید کارهای ابتکاری بکنید، خواهید توانست.

...من امیدوارم که از این به بعد کارهای بالاتر از شما انجام بگیرد، به طوری که دست ما به طرف غرب و شرق دراز نباشد و خود ما بتوانیم کارهای خودمان را انجام بدهیم. خود ما بتوانیم که کشور خودمان را به استقلال تام تمام، بدون وابستگی در هیچ امری از امور به غیر، بتوانیم اداره بکنیم. باورمان بیاید که ما هم مثل سایر موجودات عالم می توانیم کارهایی انجام بدهیم.

منبع: صحیفه امام، ج ۱۴، ص: ۳۰۶-۳۰۹

تجربۀ نگارها از

تاریخ: سال ۶۳
مکان: اتاق عمل بیمارستان صحرایی
خاتم الانبیاء (علیه السلام)
افراد داخل عکس: پزشک متخصص
بیهوشی و آقای دکتر عباس فروتن

شرح: خارج کردن خمپاره از دست رزمنده
مجروح از لشکر ۲۵ کربلا اهل تنکابن
مجروح: آقای مهندس صالحی (رئیس
مخابرات شهرستان تنکابن)
پزشک جراح: آقای دکتر مهاجر





خاطرات شاهدان بهداری رزمی

مداوا، زیر آتش توپخانه

(قسمت اول)

دکتر غلام رضا شاه‌حسینی، رئیس بیمارستان طالقانی در ماه‌های آغازین جنگ تحمیلی بود. مطلب پیش‌رو، روایت ایشان است از جهاد سازندگی قم تا بیمارستان طالقانی آبادان.

■ خدمت در جهاد، سال‌های پیش از جنگ تحمیلی

اولین استخدام در جمهوری اسلامی، در جهاد سازندگی قم بود. در واقع استخدام نبودیم، حقوقی نمی‌گرفتیم و داوطلب بودیم. روستاهای اطراف قم را پوشش می‌دادیم. به روستاها می‌رفتیم و مریض‌ها را می‌دیدیم. منطقه‌ای که من به‌عنوان پزشک عمومی پوشش می‌دادم، منطقه‌ای کویری در کنار دریاچه نمک بود. آن وقت‌ها بیماری سل رایج بود. ما مسلول‌ها را شناسایی می‌کردیم و برای معالجه می‌بردیم بیمارستان فاطمیة قم. مسلولین پوستی خیلی زیاد بودند. وضع آنها خیلی بد بود.

کلاً وضعیت روستاهای حاشیة کویر وضعیت مناسبی نبود. انگار که کلاً فراموش شده بودند. تعداد سکنة روستاها کم بود و از لحاظ اقتصادی وضعیت خیلی بدی داشتند. دختران و زنان روستایی اغلب از کم‌خونی زیاد رنج می‌بردند و وضع سلامت جسمانی‌شان مطلوب نبود. آب‌ها بسیار غیر بهداشتی، آلوده و گل‌آلود بود که باعث ایجاد انگل‌های مختلف می‌شد. در خانواده‌ها وضع غم‌انگیزی حاکم بود. سرپرست خانواده اغلب معتاد بود. چند دختر کم سن و سال که از صبح تا شب بدون اینکه آفتابی ببینند، بدون اینکه تغذیه مناسبی داشته باشند، پای دار قالی از صبح تا شب کار می‌کردند که حاصل زحمت چند ماهه آنها می‌شد یک قالیچه، که اغلب هم خرج تریاک پدر می‌شد و شاید نهایتاً یک پیرهن نو برای یکی‌شان! واکسیناسیون در این روستاها وجود نداشت. حتی دستشویی هم نبود. می‌شود گفت هیچ چیز نبود.



سامان دادن روستاهای حاشیه کویر

اوضاع روستا و وضعیت سلامتی‌شان خیلی ما را تحت‌تاثیر می‌گذاشت و باعث می‌شد هرچه بیشتر و بهتر به روستا خدمات برسانیم. نمی‌توانستیم این وضع را ببینیم و بی‌تفاوت باشیم. ما تصمیم گرفتیم این روستاها را از نظر پزشکی و بهداشت سامان بدهیم.

برای بیماران پرونده پزشکی تشکیل داده بودیم و هر سه ماه یک بار به روستاها می‌رفتیم و آخرین وضعیت‌ها را پیگیری می‌کردیم. بعضی بیماران را حتی نمی‌شد در بیمارستان قم معالجه کرد. این بیماران را می‌بردیم بیمارستان پوست دانشگاه تهران.

خدمت به روستای زند آباد؛ شرط استخدام در بهداری

روزی من در مطب نشسته بودم. رئیس بهداری آمد و گفت که شما در بهداری استخدام شو. من شرط گذاشتم که به محل بد آب‌وهوا و محروم قم بروم. جایی بود نزدیک قم به اسم زندآباد. اهالی آنجا ترک‌زبان بودند. روستای بسیار محرومی بود و زندگی مردم فلاکت‌بار بود. بچه‌های روستا کفش نداشتند. مردم همراه با گاو و گوسفندان‌شان یک‌جا زندگی می‌کردند و وضع بهداشتی بسیار خراب بود. قبل از من ظاهراً یک پزشک پاکستانی آنجا بوده به نام دکتر وحید. شرطم قبول شد و به روستا رفتم. از صبح می‌رفتیم درمانگاه. آنجا هم شروع کردم به تشکیل پرونده برای خانوارهای

دادم. چهار نفر از پزشکان اهل قم همراه ما شدند. شب را به‌صورت آماده‌باش در جهاد ماندیم. سحرگاه روز بعد، اولین تیم داوطلب به منطقه اعزام شد. عصر روز بعد - یعنی اول مهرماه ۵۹ - ما دومین یا سومین تیمی بودیم که به سمت جبهه به راه افتادیم.

تیم ما متشکل از ۸۸ نفر بود که بیشترمان با مینی‌بوس رفتیم به سمت جبهه جنوب.

سرپرستی تیم پزشکی و برپایی بیمارستان صحرایی

وقتی که ما در جهاد سازندگی بودیم؛ حدود دو ماه قبل از شروع جنگ، یک مجموعه با قابلیت بیمارستانی صحرایی، به‌صورت کانکس‌های سیار، از ارتش تحویل گرفته بودیم و قصدمان این بود که آنها را در روستاها مستقر کنیم و مریض‌های روستا و حواشی آن را به‌صورت سیار معاینه و درمان کنیم؛ چون منطقه وسیع بود و جمع‌آوری بیماران در یک‌جا امکان‌پذیر نبود. وقتی که با شروع جنگ همراه تیم ۸۸ نفره به جبهه اعزام شدم، به من گفتند که سرپرست تیم پزشکی شما هستی.

من هم آقای حسن خوراکیان را به‌عنوان معاون انتخاب کردم. خدا رحمت کند شهید حسن خوراکیان را که آن موقع دانشجوی دانشگاه شهید بهشتی بود. با من دوست و صمیمی بود.

فرمانده گروهی از برادران سپاهی هم که همراه ما بودند، آقای وفایی نامی بود که بعداً مجروح شد.

قرار شد که بیمارستان سیار صحرایی‌مان را هم با خود ببریم و بیمارستانی سیار در

روستا. برای بچه‌ها دمپایی تهیه کردم. سخنرانی‌های بهداشتی انجام دادم و به وضع دفع زباله و مشکلات بهداشتی روستا رسیدگی کردم. تا اینکه بعد از مدت‌ها تلاش، بالاخره چهره روستا تا اندازه قابل ملاحظه‌ای تغییر کرد.

شروع جنگ تحمیلی و اعزام به جبهه جنوب به عنوان داوطلب

مطبم در میدان نیروگاه نزدیک زندآباد بود. شب هم در همان مطب می‌خوابیدم. گاهی در حوزه علمیه درس کمک‌های اولیه می‌دادم. روزهای جمعه هم می‌رفتم آسایشگاه معلولین قم و از صبح تا شب معلولین را یک به یک می‌دیدم و برایشان برنامه‌ریزی می‌کردم. برای تمام معلولین قم برای اولین بار پرونده تشکیل دادم. ۳۱ شهریور ۵۹، ساعت هشت شب بود که کارم تمام شد. یکی از دوستان آمد و گفت: خبر داری که عراق به ایران حمله کرده؟

گفتم: عراق مگر همچین جرئتی دارد؟ گفت: بله آقا، حمله کرده. بی‌بی‌سی اعلام کرده که عراق آبادان و خرمشهر را زده. کشتی‌های ما الان دارند می‌سوزند. بی درنگ با برادرهای سپاه قم که خیلی باهم در ارتباط بودیم، تماس گرفتم. خبر درست بود. آقای دکتر محقق داماد، من را صدا کرد و گفت که چنین وضعیتی هست. رئیس جهاد سازندگی قم آن موقع جناب حجت‌الاسلام محقق داماد بود.

ایشان توضیحاتی درباره منطقه و مخاطراتش داد و بعد رو به من گفت: شما حاضرید با این شرایط بروید؟ داوطلبید؟ من که از اول خودم آمده بودم که اعلام آمادگی کنم، «بله» می‌محکمی تحویلشان

چهار نفر از پزشکان اهل قم همراه ما شدند. شب را به‌صورت آماده‌باش در جهاد ماندیم. سحرگاه روز بعد، اولین تیم داوطلب به منطقه اعزام شد. عصر روز بعد - اول مهرماه ۵۹ - ما دومین یا سومین تیمی بودیم که به سمت جبهه به راه افتادیم.



روستایی. یکی از سیلندره‌های گاز ترکیب. پنج یا شش نفر زخمی شدند و یک نفر شهید شد. همراهان تازه دوزاریشان افتاد که قصه چیست. گفتم: داریم می‌رویم جنگ، تفریح که نمی‌رویم؛ بنابراین خودتان را باید به ریاضت و سختی و مصیبت عادت بدهید. همه‌جا صحبت از این حرف‌هاست.

دکتر وزیریان به من گفت: آقا نایستید اینجا، تجهیزات شما بزرگ است، ستون پنجم شما را لو می‌دهد. راه بیفتید به سمت امیدیه.

ما به سمت امیدیه راه افتادیم، یک جایی بود به اسم مارد که آنجا خیلی از نیروهای ما شهید یا اسیر شدند.

تصمیم گرفتیم فعلاً بیمارستان را نصب نکنیم؛ چون حدس می‌زدیم آنجا هم جایگاه موقت ماست. شب که شد، رفتیم از یک برادر استوار ارتشی پرسیدیم که چه خبر است. وقتی فهمید ما پزشک هستیم و از طرف جهاد آمده‌ایم برای کمک، من را یواش کشید کنار و گفت که: هوا پس است! گفتم: چرا؟ گفت: عراقی‌ها به اینجا رسیده‌اند و الان آن روبه‌رو هستند. در همین حال فرمانده سپاه شادگان، که جوانی بود به اسم آقای فرهاد جلالی، آمد. آن موقع دانشجوی پزشکی بود. من به ایشان گفتم: درست است که عراقی‌ها به اینجا رسیده‌اند؟ ایشان گفت: بله. عراقی‌ها قطعاً آمده‌اند. ناچار آنجا منتظر دستور ماندیم. تردید داشتیم کانتینرها را نصب بکنیم یا نه؛ چون نصبش مصیبت بود. سیستمش قدیمی بود. همه‌چیز را باید می‌بستیم. خیلی مشکل بود. ما هم خیلی وارد نبودیم. موقعیت تهدید دشمن هم، کار را سخت‌تر می‌کرد. در واقع در معرض محاصره کامل

و خندید. همین جور می‌گفت و می‌خندید. گفتم: هرچه خدا بخواهد دیگر. بعد با ماشین دکتر شهید زاده عازم شهر سوسنگرد شدیم.

در سوسنگرد همه چیز بهم ریخته بود. شهر سقوط کرده بود. مقداری خون و جعبه‌های خون در بیمارستان آنجا باقی مانده بود. من خون‌ها را برداشتم و گذاشتم عقب ماشین. دکتر شهیدزاده پرسید: چرا این کار را کردی؟ گفتم: نمی‌خواهم خون ایرانی به تن دشمن ایرانی برود.

در همین حالت بودیم که تک‌تیراندازهای عراقی رسیدند. سرهایشان را می‌شد بین علفزارها یا گندمزار تشخیص داد. تک‌تیراندازها ما را به رگبار بستند. دکتر شهیدزاده گفت: اگر بمانیم، اسیر می‌شویم. اسلحه برای مبارزه نداشتیم. سوار شدیم برگردیم اهواز. ماشین ما را که یک لندرور جهاد بود، به گلوله بستند. راننده بسیار مسلط بود. مانورهایی که داد، واقعاً ما را نجات داد. به هر زحمتی بود از آن مهلکه جان سالم به در بردیم.

انتقال بیمارستان صحرائی و شهادت و اسارت نیروهای همراه، در امیدیه

کانتینرها را به دستور آقای دکتر وزیریان در حمیدیه مستقر کرده بودیم؛ چون ما باید تحت نظر اهواز می‌بودیم. وقتی از سوسنگرد به اهواز رسیدیم، دوستان به من پیغام دادند که دکتر وزیریان گفته شما بروید امیدیه. به حسن خوراکیان گفتم جمع کن برویم. گفت نمی‌شود. همین‌طور که داشتیم بحث می‌کردیم، یک‌مرتبه گلوله توپی پشت این کانکس‌های صحرائی خورد به یک خانه

منطقه برپا کنیم. یعنی همان کانکس‌ها و کانتینرهایی که از ارتش گرفته بودیم و قرار بود بیمارستان صحرائی برای کمک به روستاها باشد، آنها را با خودمان برده بودیم. در مرحله اول، چهار کانتینر را برای استقرار اولیه همراهمان بردیم.

خلاصه که تیم ۸۸ نفره‌مان با دوازده ماشین - دو دستگاه مینی‌بوس، یک بلیزر سپاه و نه ماشین دیگر - به همراه کانتینرهایی که روی ارابه‌های چرخ‌دار سوار شده بودند و بکسل می‌شدند، به طرف جبهه راه افتاد. به ما گفتند باید بروید اهواز و آبادان. حدود هفت ساعت طول کشید تا به اراک رسیدیم! حدود هشت تا لاستیک از ارابه‌های حامل کانتینرها ترکید!

این لاستیک‌ها ظاهرشان نو بود، ولی اینقدر مانده بودند که از درون پوسیده بودند. خلاصه با یک مکافاتی رسیدیم اهواز.

استقرار در حمیدیه

در اهواز بلافاصله رفتیم سمت جهاد. رئیس بهداری اهواز، دکتر وزیریان را آنجا دیدم و شناختم. مردی بسیار شریف، شجاع و از خودگذشته بود. رئیس جهاد آنجا هم شخصی بود از نیروهای بهبهان به نام دکتر مصطفی شهیدزاده. جوانی بود مودب و بسیار موقر. خداوند رحمتش کند. واقعاً انسان بزرگی بود. از ما استقبال و پذیرایی خوبی کرد. بعد به ما گفتند که شما بروید حمیدیه مستقر بشوید.

دکتر شهیدزاده گفت به من اطلاع داده‌اند که عراقی‌ها در سوسنگرد هستند و دارند می‌آیند سمت اهواز. امشب و فردا اهواز را می‌گیرند. بعد رو کرد به من و گفت: آماده‌ای برای شهادت؟

بودیم!

می‌گفتند امروز قرار است هلی‌کوپتر برسد، که نرسید. چون هوا خیلی بد شد. هوا تقریباً نیمه طوفانی شد. در خوف و رجا بودیم که حوالی عصر به ما پیغام دادند برویم آبادان و در خانه‌های فرهنگیان مستقر شویم. خانه‌های فرهنگیان یک سری خانه‌های بتنی بود که در حاشیه شهر ساخته بودند و تا آن زمان کسی در آنجا مستقر نشده بود. فونداسیون و سقف و دیوارها تکمیل شده بود، ولی خبری از نصب در و پنجره نبود. چارچوب‌های خالی در و پنجره‌ها احتمالاً حالا حالاها خالی می‌ماند. البته چون هوای آبادان گرم بود و احتمالاً در هیچ روزی از سال قرار نبود برف و بوران بیاید، چارچوب‌های خالی درها و پنجره‌ها، مشکلی اساسی به شمار نمی‌آمد. قابل تحمل بود.

■ نصب کانتینرها و برپایی بیمارستان صحرائی در حومه آبادان

بالاخره در نزدیکی خانه‌های فرهنگیان آبادان، بیمارستان را سوار کردیم و پوششی برای مجروحان جنگ مسلحانه خرمشهر درست کردیم. بیمارستان صحرائی که آماده شد، یکی دو تا عمل کوچک هم انجام دادیم و آن را به‌عنوان پشتیبانی بیمارستان طالقانی نگاه داشتیم؛ چون بیمارستان طالقانی در معرض تهدید دشمن قرار داشت. منطقه امن نبود. گروه‌هایی نظیر خلق عرب و منافقین فعالیت داشتند. در هر حال به من گفتند شما فعلاً بیمارستان صحرائیتان

را به‌عنوان پشتیبانی بیمارستان طالقانی نگه دارید و خودتان بروید در بیمارستان طالقانی کمک کنید. همراه با تیم اعزامی از جهاد قم، رفتیم به بیمارستان طالقانی. در بیمارستان طالقانی به‌عنوان پزشک عمومی در اورژانس شروع به خدمت کردم.

■ شروع خدمت در بیمارستان طالقانی

حفاظت بیمارستان طالقانی با سپاه بود. چندین لایه حفاظتی برای بیمارستان ایجاد شده بود. برخلاف مارد، اینجا امنیت بیشتری احساس می‌شد. شهر به‌شدت تهدید می‌شد. بیمارستان طالقانی در معرض سقوط قرار داشت. با خوف و رجا کار می‌کردیم. منتظر بودیم که اگر اتفاق خاصی برای بیمارستان طالقانی افتاد، یک بیمارستان صحرائی راه‌اندازی کنیم. منتظر ورود گروه پزشکی کمکی از تهران و مناطق دیگر هم بودیم. بیمارستان طالقانی دو اورژانس داشت. اورژانس اصلی بیمارستان دست ما بود. رئیس آن اورژانس یک دکتر متخصص داخلی از مشهد و از استادان دانشگاه همانجا بود. ایشان مردی بسیار شریف بود که از ما مس‌تر و باتجربه‌تر بود.

■ انتصاب به عنوان رییس بیمارستان طالقانی

بیمارستان قبل از جنگ، رئیسی داشت که یک فرد عراقی بود! طبیعی بود که با شروع جنگ ایشان با فرد دیگری جایگزین شود. بعداً آقای دکتر وزیریان از سازمان منطقه‌ای،

به یک همکار داروساز از اهواز مأموریت دادند که مسئولیت ریاست بیمارستان را به عهده بگیرد. وقتی تیم ما وارد شد، ایشان رئیس بیمارستان بود.

ما بالاخره جوان‌تر و انقلابی‌تر بودیم و شور و هیجان بیشتری داشتیم. اصلاً تا قبل از اینکه در بیمارستان مستقر شویم، مسلحانه می‌جنگیدیم. خود من از فرماندار حکم داشتم و با آمبولانس می‌رفتم به خرمشهر. یعنی تا این حد نزدیک به خطرات منطقه. به‌تدریج اینجا مسئولیت‌های بیشتری بر عهده گرفتم. تقریباً شهر آبادان را من کنترل می‌کردم؛ از فعالیت‌های پزشکی تا کارهای دیگر. از طرفی اصلاً آبادان رئیس بهداری نداشت. رئیس بهداری آبادان، قبل از جنگ، آقای دکتر میردامادی بود که همان قبل از جنگ مسئولیت را رها کرده و رفته بود. شهر آبادان هم تخلیه شده بود و زیر آتش توپخانه دشمن قرار داشت. شهر را به‌شدت می‌زدند. روزهای اول با آمبولانس می‌رفتیم. فرض کنید وقتی مجروحان را می‌بردیم، سر کوچه که بودیم، ته کوچه خمپاره می‌خورد. ته کوچه می‌رفتیم، سر کوچه می‌خورد. مداوای بیماران، زیر آتش توپخانه دشمن انجام می‌گرفت.

هر روز حضورغیاب می‌کردیم. می‌دیدیم مثلاً دو نفر کم شده. یعنی شهید شده بودند، یا مجروح.

■ شهادت دکتر خوراکیان

موقعی که از آبادان برگشتیم، هشت نفر



شهید حسن خوراکیان معاون من بود و باهم خیلی رفیق بودیم. از جهاد قم به جبهه اعزام شده بود و در زمان شهادت، دانشجوی دوره دکترا در رشته پزشکی بود. هفدهم بهمن ۵۹، در ذوالفقاریه بر اثر اصابت ترکش به سر و دست، و ریزش سنگر شهید شد.



شهید دکتر حسن خوراکیان

و بزرگوارشان صبر عطا فرماید. خداوند به بعضی بندگان برگزیده‌اش نعمت‌های عظمایی عطا می‌کند که وصف‌شدنی نیست. یکی از مصادیق این‌طور نعمت‌ها، همین خانواده است.

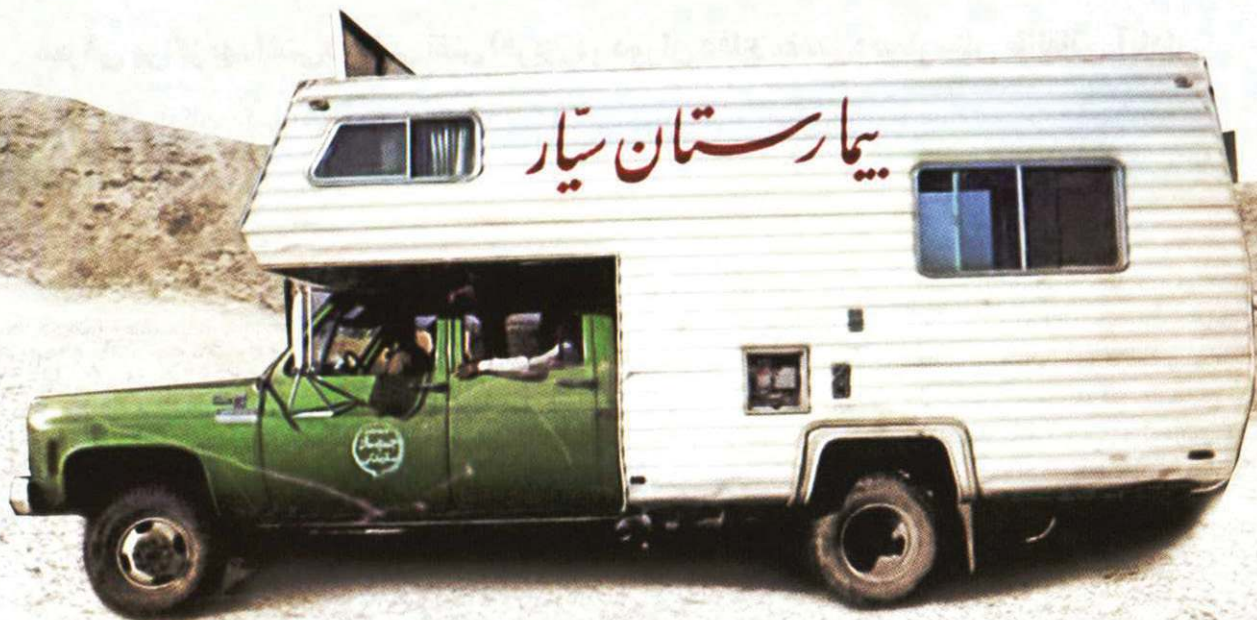
شهید خوراکیان دقیقاً یک ماه قبل از شهادتش، وصیت‌نامه‌اش را در آبادان نوشت. وصیت‌نامه‌اش این‌طور شروع می‌شد که: خدایا! از تو می‌خواهم که اگر شهادت را نصیب کردی، فقط و فقط به‌خاطر خودت و ذات مقدست باشی. از تو می‌خواهم که در لحظه مرگ، از تمام وابستگی‌ها، جز وابستگی به خودت، و از تمام عشق‌ها جز عشق خودت، و از تمام امیدها جز امید به رحمتت، آزادم سازی.

بعد خطاب به والدینش نوشته بود: پدر و مادرم! می‌دانم که در نبودنم، بی‌تابی نمی‌کنید؛ چون من اولین فرزند شهیدتان نیستم و حتماً آخرین هم نخواهم بود؛ که تمام شهدای امروز اسلام فرزندان شمايند. و فرقی با من از این نظر ندارند

بودیم. هشتاد نفر دیگرمان یا مصدوم و مجروح شده بودند، یا اینکه شهید شده بودند. مثلاً دکتر خوراکیان که آن‌موقع معاون من بود، شهید شده بود. او اسطوره و اسوه بود.

شهید حسن خوراکیان که با من رفیق بود و از جهاد قم به جبهه اعزام شده بود، در زمان شهادت دانشجوی دوره دکترا در رشته پزشکی بود. هفدهم بهمن ۵۹، در ذوالفقاریه بر اثر اصابت ترکش به سر و دست، و ریزش سنگر شهید شد. از ویژگی‌های بارز شخصیتی او، علاوه بر شجاعت بی‌نظیرش در ماه‌های اول جنگ تحمیلی، صداقت، نظم، پاکیزگی، ساده‌زیستی و بلندنظری بی‌مثالش را می‌شود برشمرد.

پدر بزرگوارش که در جهاد سازندگی در قسمت پشتیبانی مسئولیت داشت، با تیم دیگری از جهاد به جبهه آمد بود و در نزدیکی‌های آبادان و ماهشهر خدمات پشتیبانی از رزمندگان را انجام می‌داد. ایشان بعد از شهادت فرزندش حسن، روزی پیش من آمد و کلی باهم معاشرت کردیم. عکس هم انداختیم که عکس‌هایش را هنوز دارم. در اتفاقات بعدی، پسر دیگرش، مجتبی آمد آبادان و شهید شد. بعداً هم خود این پدر بزرگوار به شرف شهادت نائل شد. سه شهید از یک خانواده. خداوند به مادر شریف





معرفی مراکز بهداشتی درمانی نقش آفرین در دوران دفاع مقدس: بیمارستان طالقانی آبادان

نویسندگان: دکتر پرویز وزیریان، دکتر مجتبی ضیائی، دکتر شاه‌حسینی، مهندس نوروززاده، دکتر محقق *

خلاصه

بیمارستان طالقانی آبادان در سال ۱۳۵۲ شمسی با نام آرین، توسط دکتر جوادی و شرکا تأسیس گردید و با فعالیت درمانی به بهره‌برداری رسید. در طول هفت سال اول دفاع مقدس، تحت حملات شدید توپخانه‌ای و هوایی دشمن مقاومت و به ارائه خدمات هم‌زمان به رزمندگان و مجروحین و مردم مقاوم آبادان ادامه داده است. این بیمارستان در سال ۱۳۶۶ مورد حملات شیمیایی قرار گرفت و فعالیت‌ها و پرسنل شریف و خدوم آن به سایر مراکز انتقال یافت. در سال ۱۳۷۳ به علت خرابی‌های ناشی از جنگ، به صورت کلی بازسازی شد و از ۱۸ فروردین ۱۳۷۴ مجدداً آغاز به فعالیت نمود. بیمارستان طالقانی در حال حاضر به‌عنوان یک مرکز بهداشتی، درمانی و آموزشی تحت مدیریت و نظارت دانشکده علوم پزشکی آبادان در خدمت مردم بزرگوار منطقه می‌باشد. تاریخچه و خدمات بی‌نظیر این بیمارستان، به‌عنوان سمبل مقاومت و نماد پایداری و خدمت، در دوران دفاع مقدس از زبان مسئولین وقت و منابع معتبر در این مقاله مرور و ترسیم شده است.

کلمات کلیدی: بیمارستان طالقانی آبادان، دفاع مقدس

و تجاری و اداری متحمل آسیب‌های فراوانی شدند. تولید نفت کاهش یافت و فعالیت‌های اقتصادی این بندر فعال، راکد شدند. تقریباً تمام مراکز بهداشتی و بیمارستانی مورد حملات ارتش بعثی عراق از هوا و زمین قرار گرفتند. بر اثر مواد آتش‌زا و مخرب و کم‌آبی در شرایط جنگی، بخش‌های مهمی از زمین‌های کشاورزی و فضاهای سبز شهری از بین رفت که شرایط دشوار آب و هوایی آبادان فاجعه مضاعف محسوب می‌گردید. این شرایط باعث تخلیه شهر از جمع قابل توجهی از سکنه بومی گردید. آتش‌سوزی انبارهای نفتی و استفاده گسترده ارتش جنایتکار بعثی عراق از سلاح‌های شیمیایی، اکوسیستم منطقه و فضای شهر دچار آلودگی شدید گردید. جنایات جنگی دشمن و هدف‌گیری مناطق مسکونی، در تعمیق مهاجرت و تخلیه شهر از ساکنان نقش بسزایی داشت. با شروع جنگ و ادامه آن، با توجه به نزدیکی آبادان به نوار مرزی اروندرود، بیمارستان‌ها و مراکز درمانی در تیررس مستقیم خمپاره و توپخانه دشمن قرار گرفت. بیمارستان ۱۷ شهریور، وابسته به سازمان تأمین اجتماعی که در منطقه اروندرکنار قرار داشت، اولین مرکزی بود که تخلیه و تعطیل شد. بیمارستان شرکت نفت که از مراکز درمانی مجهز آبادان بود، به علت مجاورت با پالایشگاه و تأسیسات نفتی و غیرمقاوم بودن آن، در اثر اصابت گلوله‌های توپخانه دشمن، به حداقل ظرفیت خود رسیده و پس از دو سال از شروع جنگ تحمیلی عملاً تعطیل شد. بیمارستان امدادگران (شهید بهشتی) نیز یک بیمارستان قدیمی با ساختمان غیرمقاوم، ظرفیت محدود و فاقد امکانات تخصصی بود و توان پذیرش مجروحین را نداشت. در این شرایط، بیمارستان طالقانی با برخورداری از موقعیت استراتژیک در جاده کمربندی آبادان به خرمشهر، با ساختمانی چهار طبقه، نوساز و مقاوم، عملاً بار تمامی مجروحین جبهه‌های نبرد و مقاومت و مردم شهر را بر عهده گرفت.



(بیمارستان طالقانی وقت) را به بهداری خوزستان واگذار و برای درمان مردم آبادان و خرمشهر اختصاص یافت. پزشکان شاغل در بیمارستان نیز همکاری شایسته‌ای انجام دادند و از شرایط جدید استقبال نمودند. با حکم همین دادگاه، پرشین هتل نیز به بهداری خوزستان واگذار شد تا طبق صلاحدید، عواید آن به مصرف بیمارستان برسد. با تدابیر مدیرعامل و مسئولین وقت، ضمن بازسازی سریع و تأمین تجهیزات ضروری، کلیه خدمات جراحی مورد نیاز آبادان به بیمارستان طالقانی منتقل شد. این خدمات قبل از آن به‌طور متفرقه در بیمارستان‌های ۱۷ شهریور، امدادگران و سوم شعبان ارائه می‌شد و در مورد جراحی‌های اورژانس مشکلات بزرگی وجود داشت. از پرشین هتل برای اسکان پزشکان اعزامی استفاده می‌شد. برای اطلاع‌رسانی عمومی طی برنامه‌هایی از طریق رادیو نفت ملی و رادیو آبادان، شرایط جدید اورژانس‌های جراحی به اطلاع مردم عزیز آبادان رسانده شد.

آبادان در جنگ

با شروع رسمی جنگ تحمیلی، آبادان آماج تهاجم هوایی و زمینی دشمن زبون قرار گرفت و متحمل خسارات عظیمی گردید. پالایشگاه، تأسیسات نفتی، بندرگاه‌ها، مراکز صنعتی و اقتصادی، شبکه آب‌رسانی، تأسیسات برق و ساختمان‌های مسکونی

تاریخچه تأسیس و خدمات بیمارستان قبل از شروع جنگ تحمیلی

بیمارستان طالقانی (آرین سابق) در سال ۱۳۶۲ شمسی با مساحت ۶۱۹۶۵ و زیربنای ۲۲۳۲۰ متر مربع و به ظرفیت ۲۲۰ تخت ثابت در شهرستان آبادان، توسط بخش خصوصی (دکتر جوادی و شرکا) احداث و با فعالیت درمانی به بهره‌برداری رسیده است. بنیان بیمارستان در حدود سال ۱۳۵۱ مبلغ نه‌میلیون تومان از وزارت بهداری وقت وام گرفته بودند و متعهد به بازپرداخت وام و همچنین پذیرفتن بیماران بی‌بضاعت بودند. خدمات بیمارستان تا مدتی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی مردم ایران، در قالب بخش خصوصی ادامه داشته و پس از آن، تحت شرایط اولیه انقلاب به حالت نیمه‌تعطیل درآمده بود. با تأسیس آموزشکده پرستاری در آبادان، موضوع آموزش بیمارستانی پرستاری به مشکل بزرگی تبدیل شد و موجبات اعتراض دانشجویان و چاره‌جویی مسئولین وقت را فراهم ساخت. در این شرایط و حدود سه ماه قبل از شروع رسمی جنگ تحمیلی، مدیرعامل وقت بهداری استان خوزستان، ضمن مراجعه به رئیس وقت دادگاه انقلاب در آبادان، درخواست واگذاری بیمارستان به شبکه بهداشت و درمان استان خوزستان را مطرح می‌نماید. پس از توضیحات مبسوط و با تدبیر رئیس دادگاه انقلاب و با حکم این دادگاه، بیمارستان آرین سابق

نمایی از بیمارستان طالقانی در زمان حمله هوایی دشمن



مسئولان و مدیران بیمارستان طالقانی در دفاع مقدس

دکتر شاه‌حسینی که از جهاد سازندگی قم به منطقه آمده و یک بیمارستان کانکسی با خود آورده بودند، توسط دکتر وزیریان به سمت رئیس بیمارستان طالقانی آبادان منسوب و در آن ایام دشوار اولیه انجام وظیفه نموده و خدمات شایانی را انجام داده است. با تشریف دکتر شاه‌حسینی به سفر حج و ادامه تحصیل، با تدبیر مدیرعامل وقت بهداری استان، آقای عباسی که در آزمایشگاه بیمارستان انجام وظیفه می‌نمود، برای اداره امور بیمارستان انتخاب شد. بعد از مدتی آقای دکتر حسینی مسئولیت پذیرفتند و به علت مشکلاتی به تهران رفتند و مسئولیت اداره بیمارستان

به بیمارستان طالقانی ارجاع می‌شدند و اعمال جراحی فوری در اینجا انجام می‌شد. در ادامه جنگ و با شدت گرفتن حملات هوایی و زمینی دشمن، طبقات سوم و چهارم بیمارستان دچار آسیب شد و تخلیه گردید. در طبقه همکف (اول)، اورژانس بیمارستان، داروخانه، آزمایشگاه، رادیولوژی و مدیریت مستقر بود. محل اسکان پزشکان و پرسنل و سلف سرویس نیز در همین طبقه قرار داشت. در طبقه دوم بخش‌های بستری، اتاق‌های عمل و اتاق‌های پزشکان و پرستاران قرار داشت. در ساختمان‌های جانبی و محوطه بیمارستان نیز انبار، تأسیسات، موتورخانه، نگهبانی، نقلیه، اسکان پرسنل خدمات و پرستاری با چیدمان مناسب و امن طراحی شده بود.

بیمارستان طالقانی در روزها و ماه‌های اولیه جنگ تحمیلی

بیمارستان طالقانی از اول تا آخر جنگ بین دو جبهه قرار داشت. نزدیک‌ترین بیمارستان به خطوط مقدم بود. در تمام مدت زیر آتشبار بی‌امان دشمن قرار داشت. طبقات بالای بیمارستان امنیت نداشت؛ اما از طبقات پایین برای مداوای مجروحان جنگ و مردم عادی شهر استفاده می‌شد. قبل از شروع جنگ تحمیلی، درگیری‌های مرزی به‌طور پراکنده وجود داشت و مجروحین مناطق مرزی آبادان، خرمشهر و شلمچه به بیمارستان طالقانی منتقل می‌شدند. در آن شرایط، بیمارستان به‌عنوان مرکز جراحی شهر برای مردم و نگهبانان مرزی شناخته شده بود و نسبت به خطوط مقدم نبرد، در مقایسه با همه بیمارستان‌های صحرایی، در موقعیت جلوتر قرار داشت. این بیمارستان نزدیک‌ترین مرکز درمانی به جبهه فیاضیه بود که یکی از فعال‌ترین جبهه‌های روزهای نخستین دفاع مقدس بود. جبهه فعال دیگر، خرمشهر بود که تقریباً سه‌چهارم از اشغال درآمده بود و تحت پوشش این بیمارستان قرار داشت. منطقه‌ای به نام کوت شیخ و جزیره مینو و شهر آبادان، جملگی توسط همین بیمارستان جنگ‌زده خدمات حیاتی بهداشت و درمان و اورژانس دریافت می‌نمودند. قبل از سقوط خرمشهر، از بیمارستان ولیعصر خرمشهر مجروحین



منطقه ارائه خدمات می‌نمود. با انجام عملیات پیروزمندانهٔ ثامن الائمه، آبادان در ۵ مهرماه ۱۳۶۰ از محاصرهٔ دشمن آزاد شد.

توصیف شرایط بحرانی بیمارستان در دورهٔ محاصرهٔ آبادان از زبان شاهدان عینی

اطراف بیمارستان طالقانی هم بارها خمپاره خورده بود. گاهی مرتب آژیر می‌زدند و برق قطع می‌شد؛ البته اتاق عمل برق اضطراری داشت. مجروحین هم از رزمندگان جبهه‌ها بودند و هم از مردم عادی که هنوز در آبادان مانده بودند. در یک حمله به مناطق مسکونی، مجروحین را که از مردم آبادان بودند، به بیمارستان منتقل کردند. یک شیرخوار مظلوم شش‌ماهه که شهید شده بود، به سردخانه منتقل شد. تعدادی زن و

نعل اسبی بود. جاده‌های آبادان‌اهواز و آبادان‌خرمشهر توسط دشمن مسدود شد. تردد تنها از طریق دریایی و بندر ماهشهر امکان‌پذیر بود. داروها، فراورده‌های خونی و ملزومات پزشکی مورد نیاز، به‌طور عمده توسط قایق و هاورکرافت و از طریق بندر ماهشهر منتقل می‌شد. در بعضی موارد امکانات و تدارکات مورد نیاز بیمارستان و منطقه توسط هلیکوپترهای هوانیروز به بندر چوئیده در ۲۰ کیلومتری آبادان منتقل و از آنجا با تداویر دشواری به بیمارستان می‌رسید. بیمارستان شهید بهشتی نیز زیر آتش بود و اکثر توان خود را از دست داده بود. همهٔ تیم‌های پزشکی و جراحی در بیمارستان طالقانی متمرکز شده بودند. بیمارستان بسیار شلوغ بود. مرتب مجروح

به سرکار خانم فیاضی، از پرسنل پرستاری واگذار شد. از شهریور ۱۳۶۰ نیز آقای ضیایی حکم سرپرستی بیمارستان را دریافت نمودند. این مسئولیت تا بهمن ماه ۱۳۶۵ ادامه داشت.

بیمارستان طالقانی در دورهٔ محاصرهٔ آبادان

دورهٔ حصر آبادان، سخت‌ترین شرایط برای بیمارستان طالقانی بود. دشمن با آتش توپخانهٔ سبک و سنگین به‌طور دائم منطقه را زیر آتش قرار داده بود. همهٔ شهر آبادان ناامن بود. در دورهٔ محاصرهٔ آبادان به‌قدری شدت حملات توپخانه‌ای زیاد بود که گاهی این توپ‌های خمپاره به هم اصابت می‌کرد. آرایش جنگی محاصرهٔ آبادان به‌صورت



بیمارستان طالقانی- سال ۱۳۵۹

مرد پیر و جوان را با هم به اورژانس منتقل کردند. بین مجروحان، زنی بود که شاید بالای صد سال سن داشت. همراه این مجروحان زن جوانی را آوردند که موقع وضع حملش بود و در همان حال و هوای بحرانی و دشوار در بیمارستان وضع حمل نمود. این گفتار با بیان روایتی از روز اول جنگ در آبادان از خانم فاطمه جوشی در کتاب «نقش زنان در مقاومت آبادان» زینت بخش است:

.. دشمن روز اول جنگ طوری آبادان را کوبید که هرکس شهر را می‌دید، فکر می‌کرد آبادان سال‌ها مخروبه بوده است. من همراه برادرها و همسایه‌هایمان توی

می‌آوردند. بیمارستان هم به جبههٔ فیاضیه آبادان نزدیک بود و هم نزدیک‌ترین بیمارستان به خرمشهر بود. نیروهای ما بعد از سقوط خرمشهر، از سمت کوت‌شیخ و قسمت‌های دیگری که دشمن نتوانسته بود تصرف کند، با آنها درگیر بودند و اگر مجروح می‌شدند، آنها را به بیمارستان می‌آوردند.

بیمارستان طالقانی در عملیات ثامن الائمه (شکست حصر آبادان)

در تمام مدت حصر آبادان، تنها بیمارستانی بود که هم به مجروحین و هم به شهروندان آبادان و هم به رزمندگان

همهٔ فکرمان فقط این بود که آدم‌ها را نجات دهیم... فقط می‌دویدیم؛ از این محله می‌دویدیم می‌رفتیم یک محلهٔ دیگر. از ظهر که بمباران شروع شد تا غروب خیلی جاها رفتیم. تا شب کلی جسد و مجروح از زیر آوار درآوردیم.

وحشتناک بود. من توی بیمارستان بچه‌ای را دیدم که اصلاً سر نداشت. همین طوری آورده بودند. حالا عزیز کی بود؟ بچه کی بود؟ معلوم نبود. خیلی وضع ناجوری بود...

بیمارستان طالقانی در عملیات بیت المقدس

عملیات بیت المقدس در سه مرحله انجام و به آزادسازی خرمشهر منتهی شد. علاوه بر تدارکات اختصاصی بهداری رزمی، بیمارستان طالقانی آبادان به‌عنوان مهم‌ترین پایگاه بیمارستانی و نزدیک‌ترین مرکز به جبهه‌های نبرد، خدمات گسترده‌ای انجام داد. ظرفیت موجود قبل از عملیات تکاپوی حجم گسترده مجروحین عملیات بزرگ آزادسازی خرمشهر را نمی‌نمود. تا آن زمان به دلایل حفاظتی، از طبقات سوم و چهارم بیمارستان استفاده نمی‌شد. با ابتکار خواهران امدادگر در بجنوبه رزم بیت المقدس، طبقه سوم بیمارستان آماده‌سازی شد. روایت خانم افسانه قاضی‌زاده، از امدادگران وقت

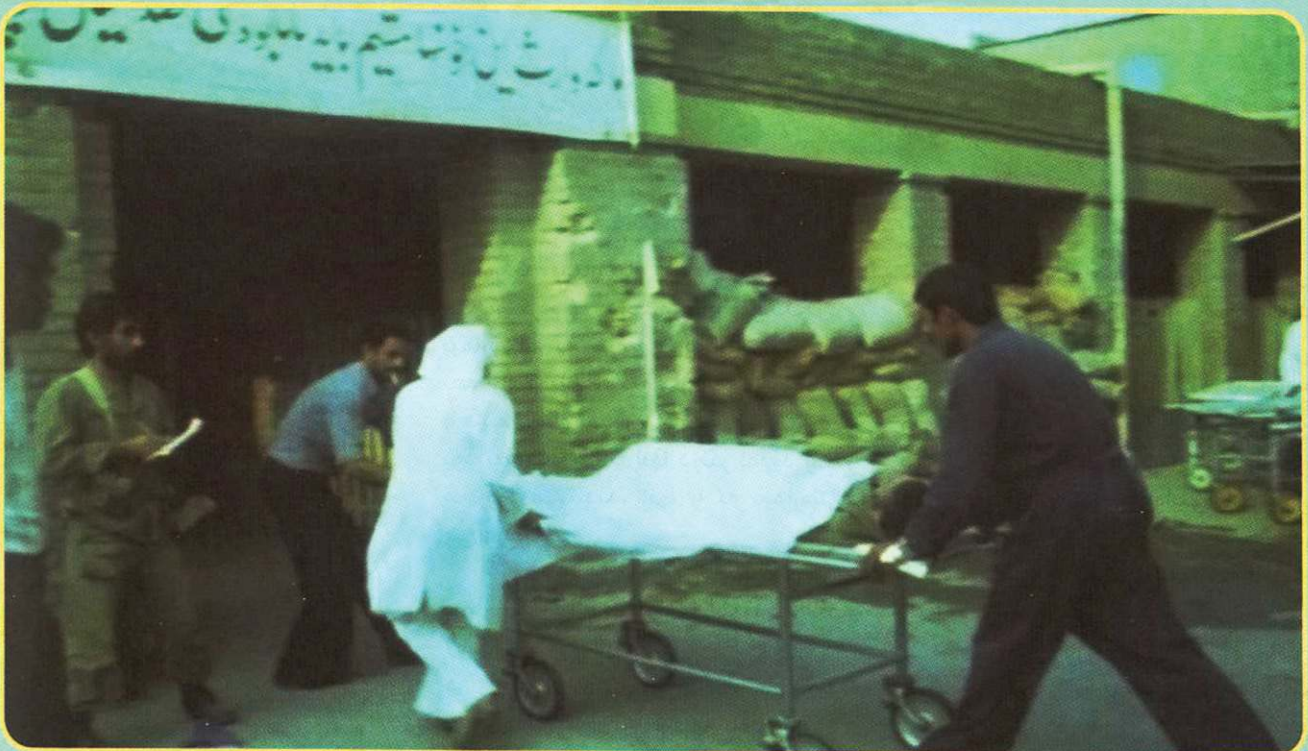
بیرون؛ زن، مرد. همه فکرمان فقط این بود که آدم‌ها را نجات دهیم... فقط می‌دویدیم؛ از این محله می‌دویدیم می‌رفتیم یک محله دیگر. از ظهر که بمباران شروع شد تا غروب خیلی جاها رفتیم. تا شب کلی جسد و مجروح از زیر آوار درآوردیم.

شب که شد، کار هواپیماهای عراقی تمام شد و تازه خمسه‌خمسه عراقی‌ها شروع شد. خمسه‌خمسه یک نوع بمب‌های خیلی ترسناک بود؛ توپخانه‌ای که پنج تا پنج تا می‌زد و ایجاد رعب و وحشت می‌کرد. خرابی‌های زیادی هم داشت. شب من رفتم بیمارستانی که برادر و زن برادرم آنجا کار می‌کردند: بیمارستان طالقانی. مرتب مجروح و شهید می‌آوردند. هنوز بیمارستان را بمباران نکرده بودند. مردم ریخته بودند توی بیمارستان و دنبال شهدا و مجروحانشان می‌گشتند. وضع اسفناکی بود. گاهی آدم احساس می‌کند گوشه‌ای از قیامت آن روز اتفاق افتاد. مردم عزادار دو سال قبل ماجرای سینما رکس را تجربه کرده بودند، بعد هم که این اتفاق افتاد. خیلی

شهر می‌گشتیم و کمک‌رسانی می‌کردیم. مردم تا می‌دیدند یک جا بمباران شده است، به هم کمک می‌کردند. آنهایی را که یک مقدار وضعیت بهتری داشتند، مثلاً دست و پایشان شکسته بود، سریع سوار ماشین و هر وسیله‌ای که بود می‌کردند.

مردم ریخته بودند توی بیمارستان و دنبال شهدا و مجروحانشان می‌گشتند. وضع اسفناکی بود. گاهی آدم احساس می‌کند گوشه‌ای از قیامت آن روز اتفاق افتاد.

در بعضی قسمت‌های شهر صدای آژیر آمبولانس می‌آمد. البته آمبولانس کم بود؛ مردم با هر وسیله‌ای که داشتند، مجروحان خودشان را می‌بردند بیمارستان؛ با وانت، پیکان، تاکسی، وسیله شخصی، با هر چیزی دیگری که در آن شرایط دم دستشان بود... تندتند هر کسی را که می‌توانستیم، می‌کشیدیم



کردیم. وظایف روزانه خودمان را در بخش‌های مختلف بیمارستان انجام می‌دادیم و بعد به کار آماده‌سازی طبقه سوم می‌پرداختیم.

شب‌ها دو یا سه ساعت بیشتر نمی‌خوابیدیم. در یک اتاق کوچک هجده نفر می‌خوابیدیم. حتی گاهی موقع حرف‌زدن و برنامه‌ریزی برای روز بعد، بچه‌ها از خستگی بیهوش می‌شدند. بخش جدید برای مجروحان عملیات بیت المقدس آماده شد. رئیس بیمارستان تعجب کرده بود.

عملکرد بیمارستان طالقانی بعد از رفع حصر آبادان تا پایان جنگ تحمیلی

با پایان محاصره، شرایط امنیتی ارتقاء یافت و فرصت ارتقاء خدمات و تعمیق بخشیدن به آنها برای مسئولین فراهم شد. شرایط جنگی و حملات دشمن همچنان ادامه داشت و به یک امر عادی تبدیل شده بود. به موازات، اقدامات حفاظتی نیز افزایش یافت.

در عملیات بیت المقدس و آزادسازی خرمشهر، بیمارستان طالقانی فعالیت همه‌جانبه‌ای بر عهده گرفت. در سال ۱۳۶۴، بمباران هوایی شدیدی انجام شد. توپخانه ضدهوایی در نزدیکی بیمارستان استقرار داشت. در جنگ و درگیری شدید چندین راکت به محوطه بیمارستان اصابت کرد. شدت انفجارات حملات هوایی به حدی بود که کلیه شیشه‌ها و پنجره‌ها و در اتاق‌ها شکسته شد و تمام آمبولانس‌ها به شدت آسیب دیدند. این حملات با حملات شدید توپخانه‌ای به مقر رزمندگان در جبهه‌های خرمشهر و جزیره مینو مقارن شد و تعداد زیادی مجروح در مدت کوتاهی به بیمارستان منتقل شدند. در اغلب اوقات، تعداد اتاق عمل نسبت به تعداد مجروحان محدود بود و باید در نوبت می‌ماندند. مجروحان بر اساس محل و شدت جراحات و وضعیت عمومی و علائم حیاتی مورد طبقه‌بندی (تریاز) قرار می‌گرفتند و با تصمیم پزشک مسئول تریاز، به نوبت



طبقه سوم بیمارستان آبادان را با دیگر خواهران بازسازی کردیم

برگشتم آبادان. در آن زمان، پسر، سیدروح‌الله را باردار بودم. حال خوشی نداشتم و دکتر دستور استراحت داده بود؛ اما من فرصت استراحت نداشتم. ۲۵ اردیبهشت بود و بیمارستان آبادان مملو از مجروحان عملیات بیت المقدس. ما خانم‌ها به دکتر شاه‌حسینی، رئیس بیمارستان طالقانی آبادان، پیشنهاد دادیم حالا که نیروی داوطلب داریم، تعدادی از اتاق‌های بالا را مرتب و آماده کنیم برای پذیرش مجروحان. این کار توسط ما دخترها به نظر دکتر غیرممکن می‌آمد و اینکه بتوانیم از بین خرابه‌های طبقات بالا وسایل سالم را جدا کرده و آنها را به اتاق‌های مورد نظرمان حمل کنیم. من، فوزیه وطن‌خواه، زهره فرهادی، محبوبه اسماعیلی، فرخنده اسماعیلی و سهیلا افتخارزاده داوطلب این کار شدیم. طبقه سوم را نظافت کردیم. آب نبود. آب را با سطل از حیاط تا طبقه سوم حمل می‌کردیم. تخت‌های سالم را از بین طبقات حمل می‌کردیم تا طبقه سوم. یک هفته شبانه‌روز کار

بیمارستان، شنیدنی است: تقریباً از ۱۰ اردیبهشت‌ماه، مرحله اول عملیات بیت المقدس شروع شد. شهید عبدالرضا موسوی فرمانده ما بود. سال ۶۰ ازدواج کردم. من و همسر هر دو در سپاه آبادان بودیم. روستای محروم «شادگان» در حوالی آبادان قرار داشت. به من، همسر که به علت جانبازی شرایط مناسبی برای حضور در خط مقدم را نداشت و دو نفر از دوستانش مأموریت دادند که بنیاد شهید شادگان را راه‌اندازی کنیم. ما نگران عملیات آزادسازی خرمشهر بودیم و اینکه خدایی‌نکرده از آن قافله جا بمانیم. شهید موسوی با قول اینکه به محض آغاز عملیات اصلی آزادسازی خیرمان می‌کند، ما را راهی کرد تا برویم. در شادگان خانواده‌های شهدا زاغه‌نشین و خیلی محروم بودند. مدت‌ها در آنجا تلاش کردیم تا برایشان تشکیل پرونده بدهیم و مستمری‌شان جاری شود. تا اینکه خبر آغاز عملیات بیت المقدس به ما رسید؛ اما شهید موسوی گفت کار شما در آنجا کمتر از جنگ در خط مقدم نیست.

مسجد جامع ایستاده بودیم تا نماز را به جماعت بخوانیم. اینهایی را که تعریف می‌کنم، در فضایی بود که عراق مرتباً خمپاره می‌ریخت. هنگامی که در داخل شهر به سمت مسجد جامع حرکت می‌کردیم، واقعاً جهنمی بر پا بود. مشاهده می‌کردیم که ساختمان‌ها فروریخته‌اند و بعضی از آنها آتش گرفته بودند. لحظه‌ای صداها قطع نمی‌شد و صدای تک‌تیراندازها و رگبار ترکش‌ها در گوشمان بود. من و اسماعیل قبل از اذان ظهر، روبه‌روی مسجد جامع، همدیگر را دیدیم. از وانت حمل غذا پیاده شدم. اسماعیل با یک لندور سبز با چند تا از دوستانش بود که به مناطق مختلف می‌رفتند و مجروحان را به بیمارستان طالقانی آبادان انتقال می‌دادند. اسماعیل از لندور خارج شد، ... بعد هم با هم خداحافظی کردیم و جدا شدیم.

شدت موج انفجار همه ما را به این طرف و آن طرف پرتاب کرد. خاطرم هست که صدای افتادن ترکش‌ها روی آسفالت و دیوار را می‌شنیدم. صدای خیلی خشنی داشت.

اسماعیل به خرمشهر می‌رفت. من هم از طرف دیگر به خرمشهر می‌رفتم. او شانزده سال داشت و دو سال از من بزرگ‌تر بود. اسماعیل همیشه به من می‌گفت: «غذاها را که پخش کردی، دیگر نمان و به آبادان برگرد. جلوتر نیا!» اسماعیل می‌جنگید، رانندگی می‌کرد و... همه کاری را انجام می‌داد؛ ولی شب که می‌شد، به خاطر مادرم تا ساعت ۸ و ۹ شب خودش را به منزل می‌رساند. ... خیلی اوقات پیش می‌آمد من و اسماعیل در خرمشهر به هم برخورد می‌کردیم. من غذا پخش می‌کردم و اسماعیل مجروح جابه‌جا می‌کرد و یا هر کار دیگری را که گاهی پیش می‌آمد، انجام می‌داد. ۲۷ مهر ۱۳۵۹، یک روز قبل از عید قربان، اسماعیل صبح که از خواب بیدار شد، نماز صبح را خواند و رفت غسل شهادت کرد. من هم از خواب بیدار شدم.

... صبح اسماعیل با یک حالت عجیبی از خانه بیرون رفت. فکر کنم ساعت ۹ صبح بود که به خرمشهر رسیدیم و شروع کردیم به تقسیم غذا و تا ظهر تقریباً تمام غذاها را تقسیم کردیم. یک مقدار مانده بود که آنها را برای بچه‌هایی که در مسجد جامع بودند، بردیم. قبل از اذان ظهر بود و روبه‌روی

به اتاق عمل منتقل می‌شدند. گاهی حجم مجروحین به حدی زیاد بود که تخت‌های موجود کفاف نمی‌نمود و روی پتو و روی زمین یا روی برانکارد مراقبت می‌شدند.

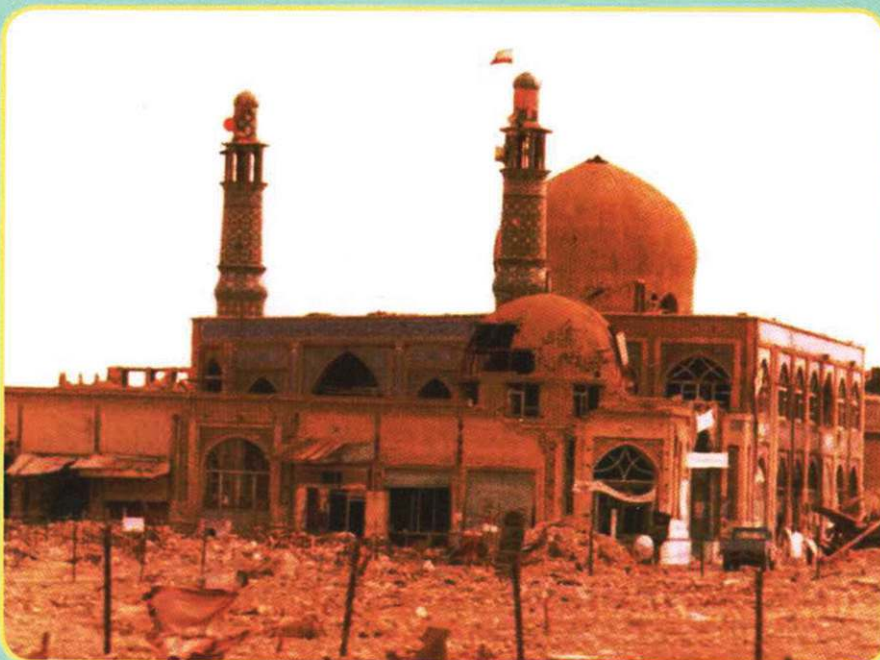
جوله‌ها و خاطراتی از حضور و نقش ایثارگرانه امدادگران مردمی در بیمارستان طالقانی در دفاع مقدس پرستار شهید مظلوم، مریم فرهانیان:



زینب‌وار از برادران رزمنده مجروح پرستاری می‌کرد. مریم فرهانیان یکی از هجده نفر خواهران امدادگران داوطلب بود که در زمان جنگ، در بیمارستان طالقانی آبادان، در قسمت‌های مختلف خالصانه خدمت کرد. وی در تمام مدت عمر گران‌بهایش با بیداری و هوشیاری سیاسی، دینی زندگی کرد رفتار و منش این شهیده الگوی زن مسلمان ایرانی است. برادر مریم، شهید مهدی فرهانیان، جزء پانزده نفری بود که در منطقه مارد جلوی دشمن را گرفتند که اگر این پانزده نفر نبودند، آبادان سقوط کرده بود. سال ۶۳ بود که مریم به همراه دو پرستار دیگر بودند که در مسیر خمپاره می‌زنند و ترکشی به قلب ایشان اصابت و در مسیر بیمارستان شهید شدند.

روایت معصومه رامهرمزی، از خواهران امدادگر بیمارستان طالقانی، از شهادت برادر شانزده‌ساله‌اش، اسماعیل و شهدای بسیار مظلوم نخستین روزهای جنگ

هنگامی که ما برای گذرسانی به خرمشهر می‌رفتیم، ... صبح که می‌شد،



در عید قربان شهید شود. ۲۷ مهر که اسماعیل شهید شد، حدود یک هفته در آبادان بودیم. آنجا هم در محاصره قرار گرفته بود. ... در کل، شهدای مردمی ۳۴ روز مقاومت خرمشهر همه‌شان مظلومانند و بین مردان و زنان در این مظلومیت چندان تفاوتی نیست. شهدای اول جنگ، شهدای مردمی بودند. بی اسم و رسم و نام و نشان. نه سردار بودند، نه فرمانده. مردمی بودند و با آن غیرتی که داشتند، وارد صحنه جنگ شدند. همه‌شان مظلومانند. شما چند تا از آنها را می‌شناسید؟ اینها اولین شهدای ما هستند که این اولین‌ها همیشه با ارزش‌اند؛ ولی ما در این سال‌ها حرمت این اولین‌ها را نگه نداشتیم. هیچ‌گاه نیامدیم درباره زندگی و شخصیت این اولین‌ها کار کنیم. چقدر مردم ما با این دفاع مردمی آشنا هستند؟ در صورتی‌که این ۳۴ روز به اندازه یک عمر است. تک‌تک این روزها به اندازه چند روز است. یعنی اگر بچه‌ها با دست خالی ایستادگی نمی‌کردند، وضعیت اشغال شهرها خیلی بدتر از این می‌شد. متأسفانه در این مورد همه‌شان مظلومانند. ... من در طول مدت شکست حصر آبادان، در بیمارستان طالقانی بودم و لحظه‌ای ننشستم. من در این مدت هم در اتاق عمل مشغول بودم. مجروح

وقتی وارد سردخانه شدم و جنازه او را دیدم، گویی خوابیده بود. موقعی که ما اسماعیل را بردیم دفن کنیم، جمعیت سر مزار به بیست نفر هم نمی‌رسید. همان روز با شرایط بسیار سختی اسماعیل را دفن کردیم. وقتی ما پیکر او را به بیمارستان می‌بردیم، صدای اذان ظهر از مناره‌های مسجد جامع می‌آمد و ساعت ۳ بعد از ظهر هم او را دفن کردیم. زندگی ما در تلاطم و سرعت حوادث بود و هر کسی شهید می‌شد، باید همان روز دفنش می‌کردند. ده‌پانزده‌نفری بودیم که اسماعیل را مظلومانه دفن کردیم و به منزل برگشتیم؛ نه مراسمی، نه مسجدی و نه عزایی... وارد سنگر شدیم؛ همان سنگری که شب قبلش اسماعیل در آن نشسته و حسابرسی کرده بود. شب بعد از شهادت اسماعیل، من و مادرم و صدیقه در تاریکی در سنگر نشسته بودیم. مادرم تا صبح نخوابید، تا سه روز هیچ غذایی هم نخورد. یعنی سه روز تمام این زن آب هم نخورد! آن شب تا صبح فقط نماز و دعا خواند. ما نمی‌توانستیم او را آرام کنیم. فقط در سکوت نشسته بودیم. مادر از بچگی اسماعیل گفت؛ از وقتی که به دنیا آمد، از اینکه چرا اسمش را اسماعیل گذاشت. گفت اسمش را اسماعیل گذاشته که

به فاصله‌ای که ما از هم خداحافظی کردیم، روبه‌روی مسجد جامع، اسماعیل به سمت لندرور رفت. من هم به طرف مسجد راه افتادم. هنوز صد متری از هم دور نشده بودیم که ناگهان یک خمپاره ۶۰ بین من و اسماعیل به زمین خورد و دود و خاک و غبار همه جا را فرا گرفت. اصلاً چشم، چشم را نمی‌دید. شدت موج انفجار همه ما را به این طرف و آن طرف پرتاب کرد. خاطریم هست که صدای افتادن ترکش‌ها روی آسفالت و دیوار را می‌شنیدم. صدای خیلی خشنی داشت. هنگامی که دود و غبار کمی آرام‌تر شد، دیدم دوست اسماعیل فریاد می‌زند: «اسماعیل! اسماعیل!» اسماعیل در بغلش بود. او را سوار جیب لندرور کرد و به سرعت به سمت بیمارستان طالقانی حرکت کرد. ظاهر بدن اسماعیل سالم سالم بود. فقط یک مقدار خون روی صورتش ریخته بود؛ هاله خیلی کم‌رنگی از خون. سریع سوار وانت شدم و پشت سرشان حرکت کردم. وقتی رسیدم به بیمارستان طالقانی، دیدم دوست اسماعیل سرش را به میله‌های پارکینگ می‌کوبد و فریاد می‌زند: «کاکا! کاکا!» گفتم: «چه شده؟» گفت: «اسماعیل تمام کرد.»



محوطه بیمارستان طالقانی



محوطه بیمارستان طالقانی

پرسنل اطاق عمل بود، مسئول تزریق آمپول و سرم به مجروحین شد. ... روی چند نفر را با ملافه پوشانده بودن، به خیال اینکه هنوز زنده‌ان. یکی از خواهرها وقتی ملافه یکی از شهدایی که اشتباهاً به اتاق عمل آورده شده بود پس زد، ناگهان مثل دیوانه‌ها و افراد غیرعادی فریاد جگرخراشی کشید و خود را روی نعش جوانش انداخت؛ به طوری که کسی را یارای نگهداری او نبود. خشم و غضب تمام وجودش را فراگرفته بود. جنون گرفته و شعرهای حماسه‌ای می‌خواند؛ آخه اون شهید، برادرش بود. تداعی کننده کربلا بود و زینب و امام حسین. لحظه لحظه شکوه بود و عظمت. کجا بهتر از این می‌شه خاطرۀ دهم محرم را زنده کرد و خون‌ها را به جوش نیاورد. گریه امان نمی‌داد. من چی داشتم برایش بگم. من کجا و گفته‌ام کجا و شکوه و عظمت آن صحنه کجا. زبان قادر به بازگردن نبود. ...

یکی از شب‌ها خبر آوردن که خوابگاه مجروحین بیمارستان هلال احمر آبادان را با راکت زدن. چند نفر از مجروح و پرسنل شهید شده بودند و از بیمارستان طالقانی کمک خواستند. ... شبانه با مینی‌بوس به هلال احمر آمدیم. به استراحتگاه مجروحین راکت خورده بود و بعضی از مجروحین مجروح‌تر شده بودن و بعضی

کادر پیراپزشکی دارد. تقریباً غیر از یکی دو نفر از بچه‌های اعزامی از خراسان، بقیه به بیمارستان طالقانی رفتیم. بیمارستانی محکم و بتون‌آرمه‌ای، چهار طبقه بود.

فوراً تقسیم شدیم به بخش‌هایی مختلف. می‌شه گفت بیشترمون به اطاق عمل بیمارستان رفتیم. وضع عادی نبود. مرتب آمبولانس مجروح و شهید می‌آورد. من هم قبول کردم که رادیوگرافی‌های فوری اطاق عمل را به صورت پرتابل بگیرم و در همان اطاق عمل، گوشه‌ای را به عنوان تاریک‌خانه درست کردم و شروع به کار نمودم. هنوز چند دقیقه‌ای از ورودمان به محل جدید نگذشته بود که مجدداً تعدادی مجروح و شهید آوردن. صحنه‌ای روحانی پیش آمده بود. ... مجروح‌ها را یک‌راست به اطاق عمل آورده بودند.

خشم و غضب تمام وجودش را فراگرفته بود. جنون گرفته و شعرهای حماسه‌ای می‌خواند؛ آخه اون شهید، برادرش بود. تداعی کننده کربلا بود و زینب و امام حسین. لحظه لحظه شکوه بود و عظمت.

یکی از همکاران که خرمشهری و از

هم بیهوش می‌آمد و بیهوش می‌رفت و از آنها خبری به ما نمی‌رسید. آن قدر فشار کار زیاد بود که هیچ فرصتی برای اطلاع از آنچه بیرون می‌گذشت نبود. من شش ماه اول در اورژانس بودم و بیشتر در ارتباط بودم؛ اما بعد از شش ماه اول کارم به نحوی شد که دیگر خیلی اطلاعی از آنها نداشتم. ... اگر بخواهیم دفاع را تعریف و الگوسازی کنیم، باید از همان شش ماه بگویم. باید از آن ۳۴ روز بگویم. ... یعنی بی‌ادعترین آدم‌های جنگ آدم‌های اول جنگ هستند.

نماد مقاومت و ایثار مردم خرمشهر در دفاع مقدس

... یک ماه و نیم از شروع جنگ می‌گذشت. بهداری استان خراسان نیرو جمع می‌کرد تا اولین گروه پزشکی و پیراپزشکی خود را به کمک خوزستان جنگ‌زده و مجروح بفرستد. ... در محوطه داخل بیمارستان، داخل سنگر دراز کشیده بودیم که ناگاه صدای رگبار ضدهوایی بلند شد. تمام آبادان یک‌پارچه آتش شده بود و پدافندها به طرف هواپیمای دشمن که از فاصله خیلی دور رد می‌شدند، آتش کردند. ... خبر آوردند که بیمارستان آراین سابق یا طالقانی، بین راه آبادان و خرمشهر، احتیاج شدید به پزشک و



مجموعه‌ای از اعضای گروه پزشکی (پارچه‌های زخمی) در جریان عملیات در منطقه کربلای معلی، اردیبهشت ۱۳۶۴

منابع:

۱. طهماسبی پور، امیرهوشنگ، «سیر تحول بیمارستان صحرایی در جنگ تحمیلی»، نگین ایران، دوره ۱۲، شماره ۴۵، تابستان ۱۳۹۲، صفحات ۳۱ تا ۵۳.
۲. قاضی، مرتضی، نقش زنان در مقاومت آبادان به روایت فاطمه جوشی، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، مرداد ۱۳۹۴
۳. زنان حماسه‌ساز، اولین جشنواره فیلم کوتاه پروانه‌های ایثار، ۱۳۹۱، <http://pifest.ir>
۴. حماسه‌ساز جنگ و امدادگر بیمارستان طالقانی آبادان که بود؟ (شرح زندگی شهیده مظلوم مریم فرهانیان) <http://basirat.ir>
۵. عملیات ثامن الائمه (شکست حصر آبادان)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مهر ۱۳۹۶

اطاق... به طرف هرکس که می‌رفتی تا او را به اطاق عمل ببری، می‌گفت: «برادر، من حالم بهتره. اون یکی که حالش بدتره اول ببرید» و نفر بعد و انسان یاد مجاهدین اسلام و قضیه تشنگی مجروحین می‌افتاد که می‌گفتند آن یکی از من تشنه‌تر است، اول به او آب بدهید و نفر بعد می‌گفت برادر دیگرمان تشنه‌تر است و همین طور الی آخر... و حالا آن حماسه در اطاق عمل بیمارستان طالقانی دیده می‌شد. هر بار که خواستیم برادر روحانی که از ناحیه سینه ترکش خورده به اطاق عمل ببریم، مانعت می‌کرد و می‌گفت: «من حالم بهتر است. یکی دیگر را ببرید.» در آخر وقتی خواستیم برادر روحانی‌مان را به اطاق عمل ببریم، دیگر دیر شده بود و او به شهادت رسیده بود.

هم شهید. مجروحین حادثه جدید را به قسمت دیگر بیمارستان انتقال دادیم و مجدداً پانسمان و دارو و درمان شدند و بعضی را به بیمارستان طالقانی منتقل نمودند....
وقتی با مینی‌بوس به سمت بیمارستان طالقانی برمی‌گشتیم، با خمپاره مورد حمله قرار گرفتیم. مینی‌بوس چپ شد و باز عده‌ای به جراحاتشان افزوده شد و بعضی از همکاران هم مجروح شدند. یادم می‌آید که آب خوردن نداشتیم. به علت محاصره، بیماران را هم نمی‌توانستیم به جاهای دیگر منتقل نماییم. چند بار بیمارستان مورد حمله قرار گرفت. ساختمان می‌لرزید... شب سقوط خرمشهر بود. تاب و توان وجود نداشت. در یک آن شصت مجروح آورده بودند از همه افراد جامعه: تکاور، بسیجی، سپاهی، مردمی، روحانی، بزرگ و کوچک و دختر و پسر. حتی خواهران هم شجاعانه دفاع و جنگ می‌کردند. بیمارستان طالقانی پنج اطاق جهت عمل جراحی بیشتر نداشت و مجروح در حدود شصت الی هفتاد نفر بودند با پنج



محوطه بیمارستان صحرایی خاتم الانبیاء

سیر تکاملی بهداری رزمی در روزهای جنگ (قسمت اول)

از برپایی اورژانس‌های نیمه‌مستحکم
تا ساخت بیمارستان‌های صحرایی مجهز

راه‌اندازی بهداری رزمی در دوران جنگ تحمیلی با سردار فتحیان بود. کسی که قبل از جنگ مسئول بهداری سپاه در کردستان بود، حین جنگ بهداری رزم را به راه انداخت، و پس از جنگ نیز در عرصه‌های مختلف حضوری فعال و اثرگذار داشت. تجربیات متنوع ایشان در سال‌های دفاع مقدس و خاطراتشان از آن ایام، مصاحبه پیش‌رو را مصاحبه‌ای خواندنی کرده.

کی و کجا وارد سپاه شدید؟

توفیق داشتم جزو ورودی‌های اول انقلاب به سپاه باشم. آن‌طور که در پرونده‌ام نوشته‌اند، بعد از پیروزی انقلاب، و بلافاصله پس از تشکیل سپاه پاسداران، در اصفهان، وارد سپاه شدم؛ ۱۵ فروردین سال ۵۸، یعنی پنجاه شصت روز بعد از پیروزی انقلاب.

یعنی قبل از تشکیل رسمی سپاه؟ چون فرمان حضرت امام به شورای انقلاب مبنی بر تأسیس سپاه، ۲ اردیبهشت ۵۸ است.

بله. با پیروزی انقلاب اسلامی، بیش از هر چیزی، ضرورت تشکیل نهادی انقلابی و نظامی برای حفاظت از انقلاب، درمقابل گروهک‌های وابسته داخلی و دشمنان خارجی، احساس می‌شد. لذا از اسفند ۵۷، چند یگان نظامی با عنوان سپاه تشکیل شد که در نهایت منجر به تأسیس رسمی سپاه در ۲ اردیبهشت ۵۸ شد. همیشه عضویت در سپاه را نعمت عظمای خداوند دانسته‌ام و از این بابت، شکرگزار بوده‌ام.

چرا سپاه؟

آن روز سپاه محور دفاع از انقلاب اسلامی، کانون حمایت از ملت بزرگ ایران، و استوانه مقاوم دفاع از سرزمین کشور عزیزمان بود. برای همین سپاه را انتخاب کردم. البته قبل از آن قصد داشتم تحصیل در حوزه را شروع کنم، و در عین حال دیپلم هم گرفته بودم و برای ورود به دانشگاه نیز آماده شده بودم؛ اما خب نیاز جامعه و تکلیف، باعث شد لباس پاسداری از اسلام و انقلاب را به تن کنم.

چطور شد رفتید سمت کارهای پزشکی و اینها؟

غائله کردستان که شروع شد، سپاه آرام آرام داشت واحدهای مختلفش را تشکیل می‌داد. من آن زمان عضو شورای فرماندهی سپاه شاهین‌شهر بودم و تازه دوره فشرده آموزش نظامی را طی کرده بودم. در آن ایام، نامه‌ای از سپاه اصفهان آمد که در آن نامه، از کسانی که دیپلمه یا دانشجو بودند، دعوت شده بود در صورت تمایل، در دوره آموزشی چهارماهه پزشکیاری در تهران شرکت کنند. با توجه به تمایل و علاقه‌ای که داشتم، در این دوره شرکت کردم. پس از اتمام دوره، به‌عنوان مربی، به پادگان ۱۵ خرداد اصفهان رفتم و آنجا، آموزش امدادگری دادم. دو ماهی از حضورم در پادگان نمی‌گذشت که به کردستان اعزام شدم و مسئولیت بهداری آنجا را به عهده گرفتم.

یعنی اواخر سال ۵۸؟

بله. اواخر ۵۸ و اوایل ۵۹. جنگ هنوز شروع نشده بود.

از کردستان بگویید، از کارهایی که آنجا انجام می‌دادید.

در کردستان کارمان رسیدگی به مجروحانی بود که در عملیات منظم یا نامنظم علیه ضد انقلاب شرکت کرده بودند. در کنار این وظایف، رسیدگی به اوضاع واحدهای بهداشتی‌درمانی منطقه را نیز در دستور کار قرار دادم. هر جا که می‌رفتیم، به هر محور و شهر و شهرستانی که اعزام می‌شدیم، رسیدگی و احیای واحدهای بهداشتی‌درمانی را جزو اولویت‌هایمان قرار می‌دادیم. مراکزی که ضد انقلاب آنها را نابود کرده بود، بازسازی می‌کردیم تا ارائه خدمات سلامتی به مردم منطقه از سر گرفته شود. در چندتا از این خانه‌های بهداشت، واحدهای درمانی هم ایجاد کردیم. این کار، تأثیر فوق‌العاده‌ای روی مردم کرد آن مناطق می‌گذاشت. یادم هست خانم‌های بعضی از گردهایی که فریب خورده بودند و به گروه‌های ضد انقلاب پیوسته بودند، مانع می‌شدند که همسرانشان همکاری با آن گروه‌های معاند را ادامه بدهند! می‌گفتند: اینها آمده‌اند اینجا، دارند این‌طور خدمت می‌کنند، آن وقت شماها به رویشان اسلحه کشیده‌اید؟ لذا مردانشان به درمانگاه می‌آمدند و اسلحه‌هایشان را تحویل مسئول درمانگاه می‌دادند.

کارتان، چه عمق و تأثیری داشته!

بله! یک کار درمانی، یک خدمت امدادی و درمانی مردمی و خالصانه، اثری گذاشت، تحولی به‌وجود آورد، که آتش خصومت و برادرکشی را فرو نشانده. وقتی سلاح‌هایشان را تحویل می‌دادند، گفته بودند: این افرادی که آمده‌اند به مردم ما خدمات بدهند، ما علیه اینها نمی‌توانیم سلاح بکشیم و آتش کنیم.

از ایام دفاع مقدس بگویید، از روزهای شروع جنگ.

جنگ که شروع شد، با فاصله کوتاهی، فرماندهان عزیزمان در کردستان، مثل آقارحیم (سیدیحیی رحیم‌صفوی)، حاج‌احمد کاظمی، حاج‌حسین خرازی، حاج‌احمد متوسلیان، از کردستان رفتند. من هم با یک فاصله‌ای از آغاز جنگ که در کردستان بودم، به جنوب رفتم، که کار من از اینجا در حوزه بهداری جنگ شروع شد.

تجربه امدادسانی در کردستان به کارت‌ان آمد؟

صد در صد! امدادسانی به مجروحان که قبلاً در کردستان تجربه شده بود، با شروع جنگ ادامه و تسری یافت.

برای ارائه خدمات پزشکی در میدان جنگ، مشکل کمبود جانشینان؟

چرا! اما این مشکلی بود که با وجود مهندسی رزمی سپاه، حل می‌شد. اگر بخواهم یک سیر تکاملی از بهداری رزمی عرض کنم، قطعاً یکی از بخش‌های فوق‌العاده تأثیرگذار در رشد و تعالی بهداری رزمی دفاع مقدس، بخش مهندسی رزمی سپاه است. چون بالاخره باید خدمات پزشکی به رزمندگان و مجروحان جنگی را در یک جایی ارائه می‌کردیم دیگر.

نوع و مهندسی سازه هم اهمیت داشته دیگر؛ درست است؟

به علت ماهیت جنگ تحمیلی، مراکز بهداری رزمی باید قابلیت انعطاف و خاصیت استقرار سریع و در عین حال ایمن می‌داشتند.

در عملیات‌ها چطور عمل می‌کردید؟

یادم هست قبل از عملیات فتح‌المبین، همان مراکز درمانی که در نزدیک‌ترین فاصله نسبت به خطوط مقدم بودند را، به شکل تعجیلی، مهیا و تجهیز کردیم تا تیم پزشکی در آن مستقر شود. که انجام شد و شرایط برای ارائه خدمات اورژانس فراهم شد. در عملیات فتح‌المبین به‌دلیل پیشروی‌های گسترده‌ای که در مناطق عملیاتی داشتیم، پست‌های امداد و اورژانس‌ها باید پایه‌پای نیروهای رزمنده به خطوط مقدم نبرد منتقل می‌شدند. لذا هماهنگی تنگاتنگی بین بخش بهداری رزمی در سطح یگان‌ها، تیپ‌ها و لشکرها و مهندسی رزمی باید برقرار می‌شد که بتوانیم این کار بسیار خطیر را باهم انجام دهیم. البته آن‌موقع این‌طور نبود که ما به‌عنوان بهداری فقط کار امدادی و درمانی بکنیم، کار مهندسی را هم خودمان انجام می‌دادیم. یعنی تفکیک آنقدر قائل نشده بودیم. آن‌موقع به‌دلیل حجم کاری که هر کدام از این واحدها، به‌خصوص این دو واحد، یعنی بهداری رزمی و مهندسی رزمی داشتند، هر کدام کار خودشان را انجام می‌دادند. لذا در سطح بهداری، یگان‌های رزمی، اورژانس‌هایشان را در اوایل جنگ، خودشان برپا می‌کردند. نیروهای بهداری کار مهندسی رزمی را هم انجام می‌دادند، یا در تدارک مصالح و امکانات به نیروهای مهندسی رزمی کمک می‌کردند. با توجه به شرایط خاص سال‌های اول

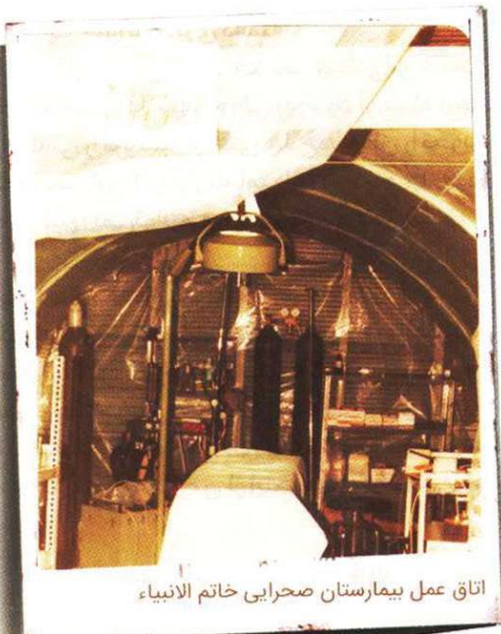
درمانی باید خیلی پرحجم تأسیس می‌شدند و خدماتشان بی‌وقفه و مستمر و در شرایط آفندی و پدافندی، ادامه پیدا می‌کرد. لذا به سمت طراحی و ساخت سازه‌های مستحکم حرکت کردیم.

گروه سوم: این سازه‌ها دو نوع بودند که نوع اول شامل بیمارستان‌های صحرائی نیمه‌مستحکم می‌شد. این بیمارستان‌ها دارای سازه فلزی بودند که به صورت سوله‌ای اجرا می‌شدند. این سوله‌های فلزی را نیروهای بهداری یگان‌ها، برای پوشش عملیات و خدمات فوری که باید برای مجروحان ارائه می‌شد، طراحی و به سرعت برپا و سریع عملیاتی می‌کردند.

امروز اگر بخواهیم يك بیمارستان مثل بیمارستان خاتم الانبیا را در شرایط کاملاً امن و در آرامش مطلق، بسازیم، قطعاً بیش از دو سال طول خواهد کشید. ما وسط جنگ، سه ماهه ساختیم! البته بی‌شک در ساخت این بیمارستان، قدرت الهی پشتیبان نیروهای ما در بخش‌های مهندسی و بهداری رزمی بود.

وسعت بیمارستان و اساس کار بر مبنای نیاز بود، که در آن بیمارستان چه خدماتی باید ارائه شود و با توجه به آن نیاز؛ داروخانه، آزمایشگاه، بانک خون، رادیولوژی، اتاق عمل، اتاق سی.اس.آر، اورژانس مصدومان شیمیایی و... احداث می‌شد. روی این بیمارستان‌های سوله‌ای با خاک پوشیده و استتار می‌شد. البته با حداقل مقاومت، چون اینها اگر مورد اصابت راکت قرار می‌گرفتند، توان مقاومت در برابر راکت را نداشتند. شاید اولین بیمارستان صحرائی با سازه فلزی و به شکل سوله‌ای، بین ایستگاه حسینیّه تا خرمشهر در سال ۱۳۶۱، در عملیات رمضان، حدود ۳۵ کیلومتری خرمشهر در کنار جاده اهواز خرمشهر احداث شد.

کامل‌ترین بیمارستان صحرائی با سازه سوله‌ای، کدام بیمارستان بود و چه وسعتی داشت؟



اتاق عمل بیمارستان صحرائی خاتم الانبیا

جنگ، برپایی اورژانس‌های نیمه‌مستحکم در آن مقطع اجتناب‌ناپذیر بود.

شیوه بسیار مهم دیگر، استفاده از واحدهای صحرائی متحرکی بود که در آن دوران، در اختیار ارتش قرار داشت. که اولین اورژانس‌های صحرائی با استفاده از این کانکس‌ها و این امکانات متحرک برپا شد.

درباره بیمارستان‌های صحرائی بیشتر توضیح بدهید.

گروه اول: تا قبل از عملیات فتح‌المبین، گروه اول بیمارستان‌های صحرائی، شامل بعضی از واحدهای درمانی قابل استفاده و دارای ساختمان‌های مستحکم در نزدیکی خط مقدم بود، مانند بیمارستان طالقانی در آبادان. این بیمارستان خودش در خط مقدم بود و بارها مورد حمله دشمن قرار گرفته بود. به همین دلیل از طبقات بالا استفاده نمی‌شد و در طول سال‌های دفاع مقدس، به رزمندگان و مردمی که در شهر مانده بودند، خدمات درمانی ارائه می‌کرد. در اهواز بیمارستان گلستان، فاصله‌اش تا خط مقدم ۱۵ کیلومتر بود. در شهرهایی مثل سرپل ذهاب یا گیلان‌غرب، بانه، مریوان، پاوه هم بیمارستان‌ها تا خطوط مقدم جبهه‌ها فاصله نزدیک و کوتاهی داشتند و خدمات خود را زیر آتش دشمن ادامه می‌دادند.

البته آن‌موقع به دلیل شدت و حجم آتش دشمن، در این مراکز درمانی، فعالیت‌های عادی روزمره انجام نمی‌شد و خبری از حضور واحدهای درمانی دولتی و پزشکان نبود. این قبیل مراکز درمانی، برای شرایط جنگی و خدمت‌رسانی به رزمندگان اسلام مهیا می‌شدند و در اختیار نیروهای داوطلب و متخصص جامعه پزشکی قرار می‌گرفتند. که خدمات این مراکز در طول دفاع مقدس، روندی تکاملی داشت.

اولین بیمارستان صحرائی احداثی را یادتان هست که کجا بود؟

گروه دوم: اولین سامانه بیمارستان‌های صحرائی ترکیبی از چند کانکس و چادر بود که در عملیات فتح‌المبین مورد استفاده قرار گرفت تا بتوانیم خدمات پزشکی، امدادی و بهداشتی را وسعت بخشیم. این نوع سامانه در سه منطقه از عملیات فتح‌المبین برپا شد. یکی در منطقه عمومی دشت عباس توسط نیروهای جهاد سازندگی، برای تحت پوشش قرار دادن مجروحان قرارگاه‌های فتح و فجر؛ دیگری در منطقه دال‌پری توسط تیپ امام حسین، که فقط به صورت کانکس بود؛ و مورد سوم هم در منطقه پل‌تا، توسط تیپ محمد رسول‌الله، که ترکیبی از کانکس و سنگر بود که سقف آن را با الوار و خاک پوشانده بودند. بعداً از این نوع سامانه در عملیات بیت‌المقدس نیز برپا شد. به دلیل حجم آتش و برتری هوایی و برتری آتش‌باری دشمن، باید مراکز بهداری رزمی را مستحکم می‌کردیم تا ارائه خدمات اورژانس در اماکن امنی انجام شود. اگر این کار را نمی‌کردیم، آسیب‌پذیری بالا بود. از طرفی واحدهای

سهرای فتح حرکت کردیم. در منطقه طلائی، بیمارستان صحرائی خاتم‌الانبیا را که به شکل سازه فلزی احداث شده بود، به ایشان نشان دادم. وقتی آمدند آنجا را دیدند، خیلی خوشحال شدند و گفتند؛ همه آن چیزهایی که ما پیش‌بینی می‌کردیم، فراهم شده.

سوله مدیریت بیمارستان در اثر اصابت گلوله توپ دشمن منهدم شد. در اثر این حادثه، رئیس بیمارستان، برادر عزیزمان دکتر رهنمون، و مدیر بیمارستان، برادر بزرگوارمان مهدی خدایرست، در حین نماز صبح به شهادت رسیدند. تعدادی از اعضای گروه پزشکی و کادر بیمارستان هم مجروح شدند.

فضاهای درمانی و پشتیبانی، اورژانس، نگاهتگاه، اقامتگاه، حمام، سرویس‌های بهداشتی، همه و همه با طراحی و تدبیر خاصی فراهم شده بود.

حتی به حمام هم فکر شده بود، چون پرسنل درمانی مواجه بودند با مجروحان و آغشته می‌شدند به خون و جراحات مجروحان، پس نیاز به استحمام بیشتری داشتند. لذا حمام به تعداد بیشتری پیش‌بینی شده بود. اتاق عمل‌ها عرضش مقداری بیشتر بود تا توان و قدرت مانور بیشتری فراهم باشد. آقای وزیر وقتی آن فضاها را دیدند، که در واقع از نظر سازه‌ای مهیا شده و در حال اتمام بود، گفتند: این مجموعه بیمارستان خیلی خوبی است. و مسئولان و دست‌اندرکاران سازه‌ای و بهداری را مورد تحسین قرار دادند. در فاصله کوتاهی، عملیات خیر انجام شد. اتفاقاً برای عملیات به ایشان زنگ زدیم و آمدند. البته گروه‌های پزشکی خیلی زیادی آمدند و شاید ده گروه جراحی در بیمارستان مستقر شدند.

ظاهراً در همین عملیات، بیمارستان مورد اصابت آتش دشمن قرار می‌گیرد، بله؟

بله! متأسفانه در ششم اسفند ماه که مرحله اول عملیات تمام شده بود، بیمارستان مورد حملات آتش‌باری دشمن قرار گرفت و سوله مدیریت بیمارستان در اثر اصابت گلوله توپ دشمن منهدم شد. که در اثر این حادثه، رئیس بیمارستان، برادر عزیزمان دکتر رهنمون، و مدیر بیمارستان، برادر بزرگوارمان مهدی خدایرست، در حین نماز صبح به شهادت رسیدند و تعدادی از اعضای گروه پزشکی و کادر بیمارستان مجروح شدند. البته این سوله، به دلیل اینکه هنوز استحکام کافی را پیدا نکرده بود، دچار آسیب جدی شد و باعث شهادت و مجروحیت عزیزانمان شد. برای مجموعه بهداری رزمی، آن روز، روز بسیار سختی بود و فضای پراسترس و نگران‌کننده‌ای برای

به نظرم کامل‌ترین بیمارستان صحرائی سوله‌ای به نام خاتم‌الانبیا با وسعت ۹۳۶ مترمربع و با استفاده از سوله‌های فلزی پنج‌ضلعی، با دهانه چهار متر و ورق گالوانیزه موج‌دار، برای عملیات خیر احداث شد. این بیمارستان در منطقه عمومی طلائی واقع در سهرای فتح - که نزدیک‌ترین فاصله به خط مقدم بود - واقع شده بود که در حال حاضر دیگر اثری از آن مشاهده نمی‌شود.

بیمارستان خاتم با هشت اتاق عمل، چهل تخت اورژانس، و همه امکانات جنبی، یعنی رادیولوژی، آزمایشگاه، بانک خون، داروخانه، اتاق عمل، سی اس آر، اورژانس، ش.م.ه، دندانپزشکی و همه ملحقات یک بیمارستان واقعی، بیمارستانی بود پاسخگوی ترومای جنگی، در خدمت مجروحان عملیات. حاذق‌ترین تیم‌های پزشکی کشور در شرایط آن زمان، در این بیمارستان مستقر شدند و خدمات شایانی را به مجروحان ارائه کردند. این بیمارستان فقط در عملیات خیر، پذیرایی بیش از پانزده هزار مجروح بود که بیش از دویست نفرشان عمل جراحی شدند. در کل هم حدود دو هزار عمل جراحی در این بیمارستان صورت گرفت.

از احداث بیمارستان هم خاطره‌ای دارید؟

برای احداث بیمارستان صحرائی خاتم‌الانبیا در عملیات خیر، باید از منطقه کاملاً حفاظت شده هورالعظیم عبور می‌کردیم. از طرفی به دلیل رعایت مسائل حفاظتی و امنیتی، باید بیشتر ساخت و سازها را در شب انجام می‌دادیم و ظرف مدت سه ماه، یک بیمارستان صحرائی با هشت اتاق عمل با همه امکانات جانبی برپا می‌کردیم.

اگر شما بخواهید یک اورژانس بسازید با حداقل امکانات، در یک شرایط آرام که هیچ محدودیت امنیتی ندارید، هیچ مشکل حفاظتی ندارید، هیچ خطری شما را تهدید نمی‌کند، چقدر زمان می‌برد؟

نمی‌دانم!

من بهتان می‌گویم! امروز اگر بخواهیم یک بیمارستان مثل بیمارستان خاتم‌الانبیا را در شرایط کاملاً امن و در آرامش مطلق، بسازیم، قطعاً بیش از دو سال طول خواهد کشید.

آن وقت وسط جنگ، شما چندوقته ساختید؟

سه ماهه! البته بی‌شک در ساخت این بیمارستان، قدرت الهی پشتیبان نیروهای ما در بخش‌های مهندسی و بهداری رزمی بود. دو نیروی الهی مشترک و هم‌پیمان شدند تا در پرتو این اتحاد خدایی، این سازه بیمارستان صحرائی، در شرایط جنگی و همه محدودیت‌هایی که وجود داشت، با رعایت تمام اصول حفاظتی، ظرف مدت سه ماه ساخته شود. یادم هست تقریباً یک هفته قبل از شروع عملیات خیر، وزیر وقت بهداشت، آقای دکتر ایرج فاضل برای سرکشی به دانشگاه اهواز آمده بودند. ایشان را در دانشگاه دیدم، فرصت را مغتنم شمردم و به ایشان گفتم: دو ساعتی با شما کار دارم! و به دلیل رعایت مسائل حفاظتی، هیچ‌کس را هم نمی‌خواهم همراهتان بیاورید. ایشان هم قبول کرد. به اتفاق هم سوار وانت شدیم و به سمت

چند بیمارستان صحرایی با سازه سوله‌ای در ایام جنگ احداث شد؟

حدود ۲۸ بیمارستان صحرایی با سازه سوله‌ای از ابتدا تا پایان جنگ در مناطق عملیاتی جنوب و غرب و شمال غرب، احداث و بکارگرفته شد. نقش این بیمارستان‌ها در دوران پرافت‌وخیز دفاع مقدس، در نجات جان خیل عظیمی از مجروحان، بسیار زیاد بود. که این خدمات عظیم از نظر سازه و ایمنی، مرهون خدمات بزرگ دوستان مهندسی رزمی بود و از نظر پزشکی مرهون خدمات ارزشمند دوستان

بهداری رزمی.

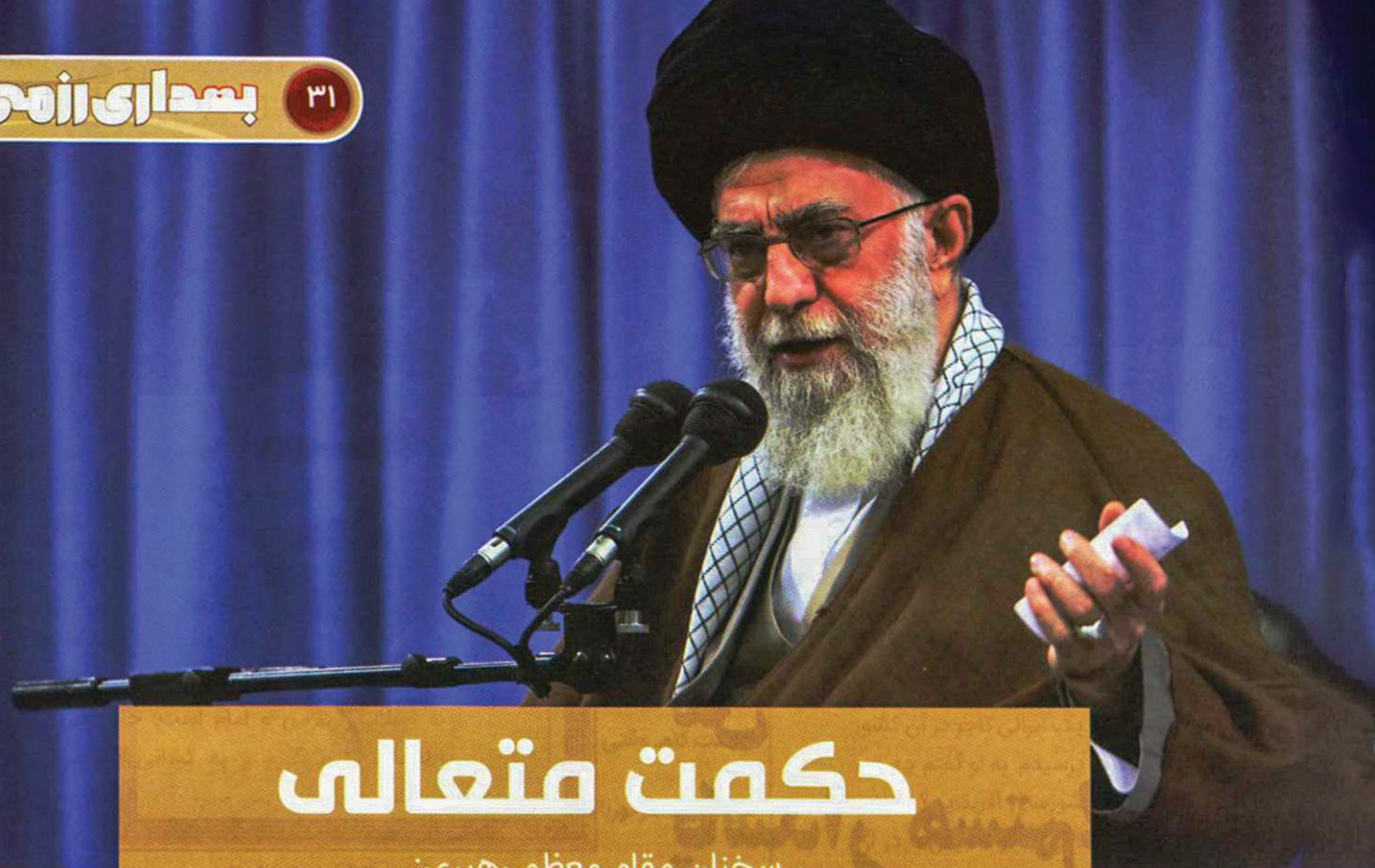
کادر پزشکی بیمارستان ایجاد شده بود. البته پس از مدت کوتاهی خدمات اورژانس با تمام توان ادامه پیدا کرد. اول به مجروحان همان حادثه رسیدگی شد و ظرف کمتر از هفت هشت ساعت همه افرادی که شهید یا مجروح شده بودند، با نیروهای جدید و تازه‌نفس جایگزین شدند و نیروهای بیمارستان، بر اساس روال جاری، خدماتشان را به مجروحان ارائه دادند. عملیات ادامه داشت و انتقال مجروحان مستمر بود. لذا نمی‌توانستیم لحظه‌ای امدادسانی را متوقف کنیم.

شما خودتان روز حادثه آنجا بودید؟

یکی دو ساعت بعد از حادثه خودم را رساندم بیمارستان. تیم پزشکی به قدری اضطراب پیدا کرده بودند و از شهادت همکارانشان اندوهگین بودند، که تا من رسیدم، کادر پزشکی دورم جمع شدند و اظهار داشتند که اینجا امنیت ندارد.

صحبت کردم و شرایط را برایشان توضیح دادم. گفتم بیمارستان امنیت دارد و طی مدت ۳ ماه احداث شده، و امکان اینکه در شرایط فعلی که عملیات استمرار دارد، بخواهیم بیمارستان را جابه‌جا کنیم، وجود ندارد. خلاصه تیم‌های پزشکی حاضر در صحنه، متقاعد شدند و در واقع با پذیرفتن خطر، تا پای جان ایستادند و کار خدمات پزشکی را در آن شرایط بسیار سخت، ادامه دادند.





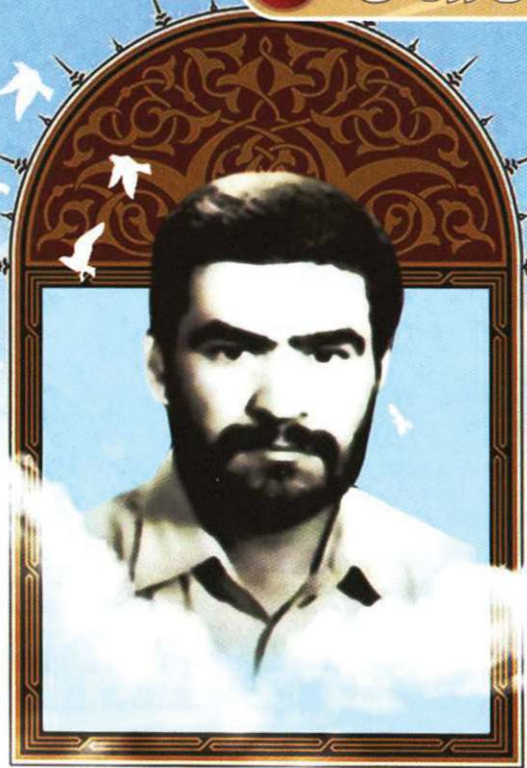
حکمت متعالی

سخنان مقام معظم رهبری:
آرمان خواهی واقعینانه

..... پس عرض کردم که اگر محیط دانشجویی، اعتقاد راسخی به یک مطلبی پیدا کرد و آن را دنبال کرد در فعالیتهای متنوع دانشجویی، این تأثیرگذار در آیندهی کشور است. این تصوّر درست نیست که فکر کنیم چه فایدهای دارد ما به عنوان دانشجو این فعالیت را بکنیم یا این تلاش را انجام بدهیم؟ چه تأثیری در واقعیتهای کشور میگذارد؟ نه، تأثیر دارد؛ تأثیر زیادی هم دارد. سازوکار تأثیرگذاری اش هم همین است که عرض کردم؛ این تبدیل میشود به گفتمان، اول در محیط دانشجویی، بعد بتدریج در محیط کشور و این تبدیل میشود به یک عنصر تصمیمساز. بله، شما ممکن است در فلان تشکیلات، تصمیمگیر نباشید اما میتوانید تصمیمساز باشید. پس آرمانها را دنبال کنیم. من چند مصداق از مصادیق آرمانها را عرض کردم لکن فقط اینها نیست؛ بگردید در مجموعهی بیانات امام، در مجموعهی معارف انقلاب اسلامی، در مطالعهی دقیق قرآن و نهج البلاغه، آرمانها را فهرست کنید، طبقه بندی کنید، دسته بندی کنید، روی اینها کار کنید و بر آرمانها ایستادگی کنید. یعنی واقعیتهای نباید ما را از آرمانها دور کند؛ واقعیتهای باید مثل پلکانی ما را به آرمانها نزدیک کند. اگر یک واقعیتهای مزاحمی هم پیدا شد، با آن مقابله کنیم، معارضه کنیم، از سر راه برداریم؛ آرمان خواهی یعنی این. البته نقطهی مقابلش - همان طور که عرض کردم - محافظه کاری است؛ یعنی با واقعیتهای بسازیم، بدش را هم قبول کنیم، خوبش را هم قبول کنیم، به عنوان اینکه «چه کار میشود کرد، چاره ای نداریم» بگذرانیم که خوب، بدیهی است که سرنوشت یک چنین ملتی به کجا خواهد رسید.

۱۳۹۴/۰۴/۲۰

بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان



درباره دانشجوی شهید
مهدی خداپرست

من پاسدار هستم!

تربیت مدرس در رشته آناتومی تحصیلات تکمیلی‌اش را شروع کرد. از شروع ترم دوم چند روزی بیشتر نمی‌گذشت که به شهادت رسید.

■ خستگی‌ناپذیر

تلاش‌های بی‌امان فرهنگی در دانشگاه، مدارس و اماکن فرهنگی و مذهبی، در قالب ایراد سخنرانی و برگزاری نمایشگاه و تشکیل کلاس‌های عقیدتی، وجه غالب فعالیت‌های مهدی در دوره بعد از پیروزی انقلاب بود. در این دوره، بارها به استان محروم کردستان سفر کرد و در آنجا به کارهای فرهنگی پرداخت.

تصدی مسئولیت بسیج مسجد الهادی را هم برعهده گرفته بود، همچنانی که وقتی به عضویت سپاه پاسداران درآمد، تصدی معاونت طرح و برنامه‌ریزی سپاه را پذیرفت. در کنار همه اینها، به فعالیت‌های پزشکی‌اش نیز مشغول بود و دانشجو هم بود. وقتش برکت عجیبی پیدا کرده بود و خستگی‌ناپذیر در جبهه‌های مختلف، مشغول فعالیت بود.

■ دانشگاه

در کنکور سال ۵۴، در بورسیه ارتش در رشته پزشکی پذیرفته شد؛ ولی برای اجتناب از شائبه همکاری با ارتش رژیم ستم‌شاهی، از این موقعیت ممتاز صرف‌نظر کرد و به دانشگاه ارتش رفت. دانشگاهی که خیلی‌ها خواب قبول شدن در آن را هم نمی‌دیدند. سال بعد، سال ۵۵؛ در رشته فیزیوتراپی پذیرفته شد و به دانشگاه رفت. هم‌زمان با تحصیل، به فعالیت‌های انقلابی روی آورد که موجب شد از درس و دانشگاه محروم‌ش کنند.

اوج تلاش‌های انقلابی مهدی خداپرست، شرکت در تظاهرات خونین ۱۷ شهریور ۵۷ و مبارزه با تانک‌ها و نیروهای سرکوبگر رژیم غاصب ستم‌شاهی در بهمن‌ماه همان سال بود. از آنجا که رشته تحصیلی‌اش مرتبط با پزشکی بود، همواره در خدمت مجروحان انقلاب بود و لحظه‌ای در خدمت به آنان از پای نمی‌نشست. مهدی بعد از انقلاب، ادامه تحصیل داد و لیسانس فیزیوتراپی گرفت. بعد در دانشگاه

■ داستان این دو برادر!

سال ۱۳۳۵، در شهر تهران به دنیا آمد. دوران تحصیل ابتدایی و متوسطه را تا سال دوم دبیرستان در تهران و دو سال آخر را در قم گذراند. مهدی در کودکی هر دو کلیه خود را از دست داد. کسی باور نمی‌کرد مهدی زنده بماند. اما ماند. برادر بزرگترش، هادی، یکی از کلیه‌هایش را به او اهدا کرد و هر دو برادر با یک کلیه زندگی می‌کردند. انس و الفت برادرانه یک‌طرف، اینکه کلیه هادی در بدن مهدی قرار گرفت، مزید بر این شد که رابطه این دو برادر، رابطه عاطفی عجیب و عمیقی باشد. جالب اینکه هر دو هم شهید شدند؛ و آن‌که در کودکی ایثار کرده بود، زودتر آسمانی شد. شهادت هادی، که در اواخر سال ۶۱ اتفاق افتاد، تأثیر عمیقی بر روحیات و افکار برادر کوچک‌تر گذاشت. بعد از شهادت هادی، مهدی بی‌قرارتر از همیشه شد. قفس دنیا، برایش، کوچک و تنگ و تاریک بود. که خب آقای شهیدان خیلی معطلش نکرد و در کمتر از یک سال، مهدی را به هادی رساند.

را به ما یاد داد. چرا بی‌توجهید؟ امام‌خمينی و انقلاب شما به ستم‌ديدگان دنيا راه سومي را نشان داده، بعد شما می‌گوئيد که نمی‌دانيد؟ همهٔ امید ما انقلاب اسلامی ایران است. این تاجر ایرانی می‌گويد از تحلیل مرد آفریقایي دوستدار انقلاب اسلامی و امام، شوک به من وارد شد. با خودم گفتم بین رهبری ایران در یک کشور آفریقایي چه کرده که مردمانی که تقریباً نمی‌دانند ایران کجاست، امیدشان به انقلاب اسلامی و امام است. حالا آخرین اطلاعات را می‌گیرم و به کسانی که سؤال می‌کنند، می‌دهم.»

■ پدر جانبازان

مهدی خداپرست، از آنجایی که با کلیهٔ پیوندی زندگی می‌کرد، درد و رنج جانبازان برایش آشنا بود. با داشتن این پیشینه و انگیزه‌های خدایی، و با داشتن تخصص‌های لازم، در بیمارستان شهید مصطفی خمینی به معالجهٔ جانبازان انقلاب پرداخت.

در ساعات غیراداری نیز، به‌طور افتخاری، در آسایشگاهی در نزدیکی شهر ری به عزیزان دیگری کمک می‌کرد. در آسایشگاه ثارالله نیز، سرپرست جانبازان انقلاب و جنگ بود و کارهای فیزیوتراپی جانبازان را خودش شخصاً انجام می‌داد.

از جانبازان با همهٔ وجود مراقبت می‌کرد و فارغ از غم و غصه‌هایشان نبود. شمع می‌سوزاند در محفل درد و رنج جانبازها، که به محفلشان فروغ می‌بخشید. مهدی به‌عنوان پدر جانبازان معروف شده بود.

■ تأثیر امام خمینی در آفریقا

مهدی مدتی نیز از طرف سپاه پاسداران در وزارت خارجه مشغول به خدمت شد و در سال ۶۰، برای انجام امور سیاسی و فرهنگی به زیمبابوه و تانزانیا اعزام شد. بعد از سفر، یکی از دوستانش پرسید: مهدی! انقلاب اسلامی و نهضت امام‌خمينی اصلاً تأثیری هم بر کشورهای آفریقایي داشته؟ و پاسخ شنید:

«اجازه بده داستان جالبی برایت بگویم که انقلاب ما چه کرده، امام‌خمينی چه کرده. این سؤالی که تو از من پرسیدی، از یک ایرانی تاجر در آن کشور آفریقایي، در سفارت پرسیدم. به او گفتم چه خبر اینجا؟ چه خبر در کشورهای آفریقایي؟ انقلاب ما چه تأثیری داشته؟ آن تاجر که سال‌ها در آن کشور تجارت داشت، می‌گفت چند ماه بعد از پیروزی انقلاب، یک آفریقایي آمد از من راجع به امام‌خمينی و انقلاب اسلامی ایران اطلاعاتی خواست. به او گفتم: من اطلاعاتی ندارم. آن آفریقایي که از دوستداران انقلاب اسلامی بود، برآشفتم و با ناراحتی گفتم یعنی چی نمی‌دانم؟ تو مگر ایرانی نیستی؟

گفتم: من ایرانی‌ام؛ اما تاجر، با سیاست کاری ندارم. برافروخته شد و گفت: اگر به فکر خودت نیستی، به فکر ما بیچاره‌های دربند باش. قبل از این، اگر ما می‌خواستیم از دست ظلم و ستم سرمایه‌داری فرار کنیم، باید پناه می‌بردیم به استبداد کمونیسم، و اگر می‌خواستیم از یوغ ستمگران مستبد کمونیست فرار کنیم، باید پناه می‌بردیم به غرب و آمریکا. انقلاب شما و امام‌خمينی، به ما راه سومی را که راه سلطه‌ناپذیری قدرت‌های شرق و غرب است یاد داد. فرمود می‌توانید بدون زیر یوغ اینها رفتن، انقلابی باشید و راه مستقل بروید. راه مستقل



سفر خارجه‌اش را برهم

زد و گفت: من یک

پاسدارم، باید در سپاه

خدمت کنم. وقتی تو

می‌گویی دکتر نوربالا

تماس گرفته بود،

این زنگ دکتر نوربالا

نیست، زنگ سپاه

است؛ پس به من نیاز

دارند. من به کشور

خارجی نیاز ندارم. اگر

آنجا مثمر ثمر بودم،

اینجا از من استفاده

نمی‌شد. برای همین

رفتم.



■ محراب خونین

با آن‌همه مجروح، دیگر خواب و استراحت مفهومی نداشت. مهدی خداپرست و محمدعلی رهنمون، ۵۷ ساعت بود که پلک روی هم نگذاشته بودند و دائماً در تلاش و تکاپو و رتق و فتق امور بیمارستان بودند. صدها مجروح به بیمارستان منتقل و درمان شده‌اند، صدها مجروح دیگر آمده‌اند، و صدها مجروح دیگر نیز در راه هستند. هشت اتاق عمل بیمارستان صحرایی، از ساعت ۲۱ سوم اسفند، دائماً فعالند و جراحان و تیم‌های همراه، عمل‌های جراحی سنگین و دشواری را انجام داده‌اند.

سحر روز ششم اسفندماه، وقتی آوای ملکوتی اذان صبح فضای بیمارستان را پر کرد، مهدی خداپرست برای دقایقی کارش را رها کرد تا خود را به نماز برساند. پزشکان و پزشکیارانی که برای نماز به سوله فرماندهی بیمارستان آمده بودند، هرچه اصرار کردند که مهدی پیش‌نماز بایستد، قبول نکرد. دکتر رهنمون جلو ایستاد و مهدی درست پشت‌سر دکتر.

نماز که شروع شد، حجم آتش دشمن هم شدت گرفت، اما این بار صداهای ناشی از آتش دشمن، نزدیک‌تر از همیشه بود. بله! دشمن که با ضربات مهلک رزمندگان اسلام مواجه شده و مستأصل شده بود، تصمیم داشت قلب بهداری لشکر ایران را مورد هدف توپخانه خود قرار بدهد. دشمن موفق نشد بیمارستان را بزند، اما سوله نمازگزاران سوله فرماندهی، به قنوت نماز، رسیده و نرسیده، محراب عبادتشان ناگهان دریای خون شد.

تعدادی مجروح شدند و دکتر محمدعلی رهنمون، فرمانده سلحشور و پرتوان، و مهدی خداپرست، مدیر نستوه و جان‌برکف بیمارستان، هم شهید شدند. آنها بعد از ۵۷ ساعت تلاش بی‌امان و خستگی‌ناپذیر، به دیدار حضرت حق شتافتند.



سحر روز ششم

اسفندماه، وقتی آوای

ملکوتی اذان صبح

فضای بیمارستان را پر

کرد، مهدی خداپرست

برای دقایقی کارش را

رها کرد تا خود را به نماز

برساند.

پزشکان و پزشکیارانی

که برای نماز به سوله

فرماندهی بیمارستان

آمده بودند، هرچه

اصرار کردند که مهدی

پیش‌نماز بایستد، قبول

نکرد. دکتر رهنمون جلو

ایستاد و مهدی درست

پشت‌سر دکتر.

در سال ۶۱، مدتی سرپرست امور جانبازان سپاه پاسداران شد که در این مدت، در اعزام جانبازان به خارج از کشور برای درمان هرچه بیشتر و بهتر، سنگ‌تمام گذاشت.

بعد از حادثه هفتم تیر، فیزیوتراپی بعضی از بازماندگان مجروح حادثه را بر عهده داشت. فیزیوتراپی فعالیت دردنک است و مهدی با شوخ‌طبعی و درایت، تحمل درد را برای مصدومان آسان می‌ساخت. بعداً که بیمارستان نجمیه تشکیل شد، فیزیوتراپی نجمیه را او راه انداخت.

■ مدیر بیمارستان

با شروع جنگ تحمیلی، بارها و بارها برای کمک و خدمت به مجروحان، به خط مقدم جبهه‌ها رفت. اواخر بهمن ۶۲ و قبل از آغاز عملیات خیبر، برای آماده‌سازی بیمارستان صحرایی خاتم‌الانبیا به یاری دکتر محمدعلی رهنمون شتافت. بیمارستان صحرایی خاتم‌الانبیا که با سازه‌ای سوله‌ای ساخته شده بود، کامل‌ترین بیمارستانی بود که قبل از یک عملیات راه‌اندازی می‌شد.

قبل از شروع عملیات و پس از آماده‌سازی کامل بیمارستان، مهدی خداپرست به‌عنوان مدیر بیمارستان معرفی شد و محمدعلی رهنمون به‌عنوان مسئول آن مرحله اول عملیات از ساعت ۹ شب سوم اسفند آغاز شد. حجم مجروحان بسیار زیاد بود، مجروحانی که عمدتاً جراحات عمیقی داشتند. بار بزرگ و سنگینی بر دوش بیمارستان خاتم‌الانبیا بود؛ و این بار، بیش از همه، بر مدیر و مسئول بیمارستان سنگینی می‌کرد. با آن‌همه مجروح، دیگر خواب و استراحت مفهومی نداشت.

بدهد. وقتی به خانه زنگ زدند، خانه نبود. قرار بود فردا صبح ازطرف وزارت امور خارجه، با گروه‌های تبلیغی به خارج از کشور برود. همسرش موضوع سفر را به برادری که ازطرف سپاه تماس گرفته بود، اطلاع داد و گفت: ایشان ساعت ۵ صبح پرواز دارد. همان شب، وقتی مهدی به خانه آمد، همسرش موضوع تماس تلفنی را به او گفت. مهدی وقتی فهمید ماجرا از چه قرار است، زنگ زد به همسران فرادیش و گفت که نمی‌تواند همراهی‌شان کند.

بعد از برهم زدن سفر، به همسرش توضیح داد که: من یک پاسدارم، باید در سپاه خدمت کنم. وقتی تو می‌گویی دکتر نوربالا تماس گرفته بود، این زنگ دکتر نوربالا نیست، زنگ سپاه است؛ پس به من نیاز دارند. من به کشور خارجی نیاز ندارم. اگر آنجا مثمر ثمر بودم، اینجا از من استفاده نمی‌شد. برای همین رفتم.

بعد از شهادت، پیکر مطهر شهید خداپرست، به بیمارستان نجمیه تهران منتقل شد و پس از مراسم تشییع باشکوهی، در بهشت زهرا، قطعه ۲۶، ردیف ۸۸، شماره ۳۸ به خاک سپرده شد.

■ ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳

سال ۶۰، سال عقدش بود. مرحوم آیت‌الله حائری شیرازی خطبه عقد مهدی را با پروین خوش‌صولتان جاری کرد. سال ۶۱، سال ازدواجش بود. ازدواج کرد و رفت سر خانه و زندگی‌اش؛ اما بدون تشریفات و مراسم عروسی و اینها. زوج جوان، به‌جای برگزاری مراسم، به پابوس امام رضا رفتند و پس از آن، زندگی مشترک خود را آغاز کردند؛ آن‌هم در منزلی اجاره‌ای و با وسایلی ساده؛ یک زندگی بی‌تکلف و راحت. سال ۶۲، سال شهادتش بود. که بیمارستان خاتم‌الانبیا محل شهادتش بود. سال ۶۳، سال پدرشدنش بود. همسر مهدی، در زمان شهادتش، سه‌ماهه باردار بود. یادگار شهید سال ۶۳ متولد شد و امیرحسین نام گرفت. پسری که حالا از تحصیل‌کرده‌های موفق دانشگاهی و از فعالان فرهنگی شده.

من پاسدار هستم!

■ خواستند در یکی از بیمارستان‌های تهران، مرکز ارتزپروتز راه بیندازند. قرار شد ازطرف سپاه به مهدی زنگ بزنند تا برود و کمک



سفر خارجه‌اش را برهم

زد و گفت: من یک

پاسدارم، باید در سپاه

خدمت کنم. وقتی تو

می‌گویی دکتر نوربالا

تماس گرفته بود،

این زنگ دکتر نوربالا

نیست، زنگ سپاه

است؛ پس به من نیاز

دارند





شهید دکتر عبدالحمید دیالمه

متولد: تهران-اردیبهشت ۱۳۳۳
 شهادت: دفتر حزب جمهوری- تیرماه ۱۳۶۰
 تحصیلات: دکتری رشته دارو سازی دانشگاه مشهد
 مسئولیت: نماینده مجلس

فعالیت ها و ویژگی ها:

۱. در دوران دبیرستان، سه سال از مکتب مدرسان حوزه علمیه قم استفاده کرد. عرفان، فلسفه و منطق را نزد استاد شهید مطهری خواند و با نظرات دکتر شریعتی در زمینه های مختلف آشنا شد و با نقد منطقی نظریات وی، نقش مهمی را برای آگاهی نسل جوان بر عهده گرفت.
۲. در طول مدت تحصیل خود، به فرا گیری زبانهای عربی، انگلیسی و فرانسوی نیز همت گماشت.
۳. فعالیت اعتقادی و مبارزاتی خود را از دوران دانشگاه آغاز کرد. از جمله: در سال اول تحصیلی اقدام به تأسیس کتابخانه اسلامی در خوابگاه دانشگاه مشهد نمود.
۴. شهید دیالمه به خاطر الهی بودن کارهایش، همواره توفیق می یافت و تفکراتش ازمرز دانشگاه می گذشت و در سطح شهر گسترش می یافت، به همین جهت و به بهانه شرکت در مبارزات مسلحانه، بارها توسط ساوک زندانی شد.
۵. سید عبدالحمید، ابتکارهای چشمگیری در زمینه های هنری و ادبی از خود بروز داد وهمزمان با تحصیل، در زمان اختناق رژیم منحوس پهلوی نمایشنامه و فیلمهای پرباری را تهیه و اجرا کرد.
۶. او پس از تأسیس «مجمع احیاء تفکرات شیعی» به همراه یار نزدیکش، دکتر قاسم صادقی، مبارزات خود را علیه منافقین سازمان دهی کرد.
۷. دکتر دیالمه با رأی کثرت مردم مشهد در سن ۲۶ سالگی، به مجلس شورای اسلامی راه یافت. او یکی از اولین کسانی بود که با استدلال و شیوه ای منطقی خطوط التقاطی ازجمله بنی صدر که در مقابل خط امام صف کشیده بودند را افشاء کرد و خط لیبرالیسم را که تحت نام خط مصدق مطرح بود، بازشکافت.
۸. شهید دیالمه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی برای اولین بار با دعوت ازاساتید حوزه و روحانیون محترم از جمله (شهید هاشمی نژاد، آیت الله مکارم شیرازی، آیت الله خزعلی و...) آنان را برای سخنرانی به دانشگاه کشانید و فاصله بین دو قشر دانشگاهی و روحانی را به حداقل رسانید.





شهید دکتر محمد مهدی فقیهی

تولد : اصفهان- اردیبهشت ۱۳۳۲
 شهادت : تپه های دربند یخان(خاک عراق) - مرداد ماه ۱۳۶۲
 تحصیلات : دکتری داروسازی - دانشگاه اصفهان
 مسئولیت در جبهه : مسئول امداد و انتقال مجروحین/ امدادگر

فعالیت ها و ویژگی ها:

۱. حضور فعال در مبارزات و فعالیت های سیاسی علیه رژیم طاغوت از دوران دبیرستان و تلمذ در جلسات اساتید علم و اخلاق اصفهان
۲. تشکیل گروه جهادی با کمک دوستان در بدو انقلاب و حضور در مناطق محروم کشور از جمله استان کهگیلویه و بویر احمد
۳. دستگیری و شکنجه توسط ساواک به دلیل فعالیت های سیاسی، فرهنگی.
۴. برپایی نمایشگاه کتاب و عکس در سطح شهر اصفهان در قبل از انقلاب و مواجه شدن با حمله ساواک به یکی از این نمایشگاه ها.
۵. در دوران دانشجویی از فعالین سیاسی، فرهنگی دانشگاه اصفهان و از سخنرانان جلسات دانشجویی بود.
۶. پس از اخذ مدرک دکترای داروسازی در زمینه خودکفایی دارو از جمله اجرای طرح آمالگام و طرح پارافین مایع و ژل منیزیم فعالیت نمود.
۷. از طرف سازمان صنایع ملی به سرپرستی اکیبی برای انتقال تکنولوژی خودکفایی دارویی به هندوستان سفر نمود.

رشحاتی از فیض الهی

اگر این انقلاب نبود، مشقت و سختیها و ارزش جنگ های پیامبر، تنهایی و رنج امام علی (علیه السلام)، قیام امام حسین و خون پاکش بر سرزمین کربلا، همه و همه اینطور که الان برای ما معنی می دهد، معنی نمی داد و در نهایت ما اسلام را به این شکل نمی شناختیم.





سیل بهمن ۱۳۵۸ خوزستان در روایت شاهدان

مصاحبه تاریخ شفاهی با مهندس محمد غرضی، دکتر احمد عامری، دکتر پرویز وزیریان، دکتر محمدعلی محقق و مهندس ناصر نوروززاده
تنظیم: تحریریه فصلنامه

اولین سالگرد پیروزی انقلاب... خرم آباد- لرستان

... غرش رعدآسای ابرهای تیره در آسمان لرستان خبر از فاجعه‌ای قریب‌الوقوع در سرزمینی نزدیک می‌دهد. ریزش سیل‌آسای باران سرزمین لرستان و شهر خرم‌آباد را فرامی‌گیرد. مردم خون‌گرم و مسلمان خود را برای امدادی بزرگ آماده می‌کنند. خیلی زود خبرها از راه می‌رسد... سیلی مهیب خوزستان را درنوردیده و ادامه بارش سیل‌آسای باران، مردم بسیاری را در معرض خطر قرار داده... ارتباط بسیاری از روستاهای حاشیه کارون و کرخه و دز قطع شده و خبری از آن‌ها نیست... راه‌های روستایی مسدود شده... با فراگیری طوفان مهیب و خیمه سیاه شب، امکان امدادسانی هوایی نیز سلب شده... همه چیز با اراده مردم سیل‌زده و تدابیر و جدال بی‌امانشان با خشم طبیعت گره خورده است و شبی سخت در راه است...

و بدین‌سان فاجعه‌ای طبیعی در استان پهناور خوزستان رقم می‌خورد و مردم دلاورش را در معرض آزمونی الهی و دشوار قرار می‌دهد... این حادثه حدود ۱۰۰ روز قبل از شروع جنگ تحمیلی رخ داده است. در این مصاحبه تاریخ شفاهی، خاطرات تکان‌دهنده‌ای از حادثه را از زبان چهار نفر از شاهدان عینی ماجرا روایت می‌کنیم... آن‌ها معتقدند این سیلاب عظیم از امدادهای غیبی و الطاف خفیه الهی بوده است... آن‌ها فاجعه سیل را بسیج یکپارچه ملت ایران برای امدادسانی به خوزستان عزیز و مانور وحدت ملتی می‌دانند که چند ماه بعد، در معرض جنایت‌بارترین توطئه دشمنان خون‌خوار و غدار خود قرار خواهد گرفت... برای تحلیل ریشه‌ها و عوامل کنترل بحران در نخستین روزهای بسیار دشوار جنگ، این حادثه بسیار شنیدنی است...

لطفاً اهداف و ابعاد این مصاحبه را بفرمائید:

دکتر محقق:

برای این مصاحبه تصمیم گرفته شد از شاهدان عینی و مسئولان وقت که در بهداری با سایر نهادهای استان خدمت می‌کردند استفاده شود. به همین دلیل دعوت شد از آقایان مهندس غرضی، استاندار وقت؛ دکتر وزیریان، مدیرعامل وقت سازمان منطقه‌ای استان خوزستان؛ دکتر عامری، شهردار وقت اهواز و اینجانب، دانشجوی پزشکی وقت که در زمان وقوع سیل بهمن ۱۳۵۸ در جهاد سازندگی خرم‌آباد انجام وظیفه می‌کردم.

چرا این موضوع انتخاب شد؟

برای تحلیل اتفاقات بهداری رزمی در روزها و ماه‌های اولیه جنگ، به‌ویژه در استان خوزستان، شناخت زمینه‌ها، زیرساخت‌ها، نیروی انسانی، روند بیماری‌ها و حوادث غیرمترقبه قبلی، بسیار ضروری و راه‌گشا خواهد بود. شاهد بودم آن حادثه بزرگ طبیعی که بسیار عظیم و مخرب بود، در مدت کوتاهی با بسیج عمومی مردم ایران از همه استان‌ها، مهار و جبران شد. بعدها به ذهنم خطور کرد که این یکی از امدادها و الطاف خفیه الهی بوده که مردم استانی که در معرض تهدید هجوم دشمن غدار و خون‌آشام قرار داشته‌اند و مردم استان‌های دیگری که امکان امدادسانی

داشته‌اند، از قبل در معرض یک آزمایش ساده‌تر قرار بگیرند و آمادگی کسب کنند. در این سی و چند سال هرچه زمان بیشتر گذشت، این اعتقاد در بنده بیشتر تقویت شد که حادثه سیل یک امداد الهی در جنگ تحمیلی بسیار راه‌گشا و در دفاع مقدس نقش‌آفرین بوده و از تجربه‌های آن استفاده شده است؛ مخصوصاً در روزها و هفته‌های اول شروع جنگ تحمیلی. ترسیم واقع‌بینانه از مشاهدات و خاطرات و نوشته‌های قدیمی به تحلیل منطقی‌تر مسائل بهداری رزمی و اتفاقاتی که در دفاع مقدس پیش آمد، کمک شایانی خواهد کرد.

یک ماه از شروع حادثه گذشته بود، اما هنوز مناطقی در محاصره سیل قرار داشتند. اولین اکیپ جهاد سازندگی رسیدگی به امور سیل زدگان را در دستور کار قرار داد. با اولین ماشین که يك آمبولانس بود از بهداری گنبد کاووس به اتفاق يك راننده محلی به منطقه مرزی حاشیه اترک اعزام شدیم.

از شهرهای خوزستان خانه‌های بهداشت فعال بوده و بهورز تربیت می‌کرده‌اند، سایر مناطق کشور فاقد این مزایا بودند و فقط در تهران، آن هم در شمیران، طی دوره‌های ده تا دوازده ماهه، نیروی بهورزی تربیت و به سراسر کشور فرستاده می‌شدند.

درباره بیماری‌ها در خوزستان، اگرچه اپیدمی جدید و مهمی اتفاق نیفتاده بود، خیلی از بیماری‌ها ریشه‌کن نشده بودند؛ نظیر سرخک، سل، مالاریا، ویبریو کلرا و تیفوئید. درباره مالاریا می‌شود گفت تقریباً با وجود آب‌های راکد و نیزارهایی که در جنوب، از قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و در دوران جنگ وجود داشته، ولی انصافاً کنترل می‌شده و سم‌پاشی و سایر اقدامات کنترلی مالاریا برقرار بوده است.

بیلاق و قشلاق عشایر از شش استان اصفهان، شیراز، همدان، لرستان، چهار محال و بختیاری و کهگیلویه و بویر احمد به دامنه‌های کوهستانی حاصلخیز خوزستان رواج داشته و زمستان‌ها در دشت‌ها و دامنه‌های این استان بیتوته می‌کردند و چند میلیون دام به چرا مشغول بودند. هاری وجود نداشت. استان‌های اطراف وضعی بهتر از خوزستان نداشتند. وضعیت آب آشامیدنی و لوله‌کشی‌ها تعریفی نداشته. مثل امروز نبوده که ما ادعا می‌کنیم آب بسیاری از روستاهای ما قابل قبول است. البته جمعیت کمتر بود و مشکل بی‌آبی به اندازه امروز وجود نداشته. جمعیت کشور در زمان شهید رجایی بزرگوار ۳۶ میلیون نفر بود. یک مقطعی از همان سال‌های اولیه، در استان خوزستان معاون بهداشتی هم بودم. عمدتاً پزشک‌های ما پزشک‌های هندی و پاکستانی و فیلیپینی بودند و این‌ها هم ۴۰ درصد یا ۶۰ درصد از حقوقشان را به ارز می‌گرفتند و از مملکت خارج می‌کردند. دنبال ارزشان بودند. زبان و آداب بومی و فرهنگ مردم را نمی‌دانستند و ارتباط آن‌ها با مردم بسیار نارسا بود. یکی از مشکلاتی که ما در سیستم شبکه در مراکز بهداشت و درمانی

آن استفاده می‌کردند. حیوانات ریزی را که در این آب شنا می‌کردند، می‌شد به راحتی دید. این آب آشامیدنی‌شان بود. آن روز خیلی سخت گذشت و غم‌انگیز بود. روز بعد، با آمبولانس و با یک تانکر بزرگ آب آشامیدنی همان جا رفتیم. اکیپ دومی هم آمد برای راه‌سازی. همان روز به کمک مردم راه باز شد. روزهای بعد، یک اکیپ مهندسی برای آب‌رسانی کشاورزی آمد و منطقه را شناسایی کرد. در آن مدتی که آنجا بودیم، چاه عمیقی حفر شد و کارهای خیلی عجیب و عظیمی انجام شد که باورنکردنی بود. تصمیم دولت وقت مبنی بر اختصاص یک روز درآمد نفت به آبادانی هر استان، شور و شوق عجیبی در مردم و مسئولان و داوطلبان جهاد سازندگی ایجاد کرده بود....

جناب آقای دکتر احمد عامری، ممکن است درباره وضع بهداشتی استان خوزستان و سایر استان‌های مرزی واقع در محدوده جنگی، قبل از پیروزی انقلاب و یک سال، یک سال و نیم قبل از جنگ توضیح بدهید؟ ساختار چگونه بود؟ خدمات به مردم چطور ارائه می‌شد؟ چه سازمان‌ها و بیمارستان‌ها و مراکز بهداشتی‌ای داشتیم؟ نیروی انسانی چه وضعیتی داشت؟

دکتر عامری:

ترسیم واقع‌بینانه و درس‌آموز جریانات بهداری و نظام سلامت و بهداری رزمی در دوران دفاع مقدس، مستلزم شناخت وضعیت بهداشتی درمانی این مناطق قبل از جنگ است. قبل از انقلاب و بعد از آن (روزهای اول یا سال‌های اول)، اوضاع بهداشتی در استان خوزستان بسیار ضعیف بود. انصافاً هیچ‌کدام از خدمات نه فقط در مسئله بهداشت و درمان، بلکه در همه زمینه‌ها به مردم اصلاً قابل مقایسه با بعد از انقلاب نیست. در آن روزگار از ارکان بسیار مهم مسائل بهداشتی، آموزشگاه‌های بهورزی و خانه‌های بهداشت بودند. استان خوزستان از این بابت از سایر استان‌ها ممتاز بود. در آن زمان در استان خوزستان و در بسیاری از شهرهای آن، خانه‌های بهداشت و درمان دایر بوده که در کمتر جای کشور وجود داشته. این مراکز فقط در خوزستان، شیراز و ارومیه فعال بوده‌اند. جنگ که شروع شد و به سوسنگرد حمله شد، پناهگاه اصلی امام جمعه سوسنگرد و حوزه علمیه و بخشی از مردم آن شهرستان، مرکز آموزش بهورزی بوده است. در موقعیتی که در خیلی

به جهاد سازندگی اشاره کردید. آیا قبل از بهمن

۱۳۵۸ تجربه مشابهی داشتید؟

تابستان ۱۳۵۸- گنبد کاووس- جهاد سازندگی

دکتر محقق:

در اولین تجربه حضور در جهاد سازندگی، به اتفاق جمعی از دانشجویان در تابستان ۱۳۵۸ به گنبد کاووس در شرق استان مازندران اعزام شدیم. آن موقع هنوز استان گلستان جدا نشده بود. تابستان آنجا با مجموعه جهاد سازندگی در خدمت بودیم. خدمات جهاد سازندگی در مناطق ترکمن‌صحرا، مراوه تپه، گنبد کاووس، گرگان، علی‌آباد کتول و سایر مناطق اطراف تسری داشت و تجربیات و خاطرات خیلی باارزشی به دست آمد. در واقع نهاد جوان و تازه‌تأسیس جهاد سازندگی، نوعی بسیج مردمی را برای رسیدگی به واجب‌ترین مسائل مردم منطقه انجام داد. اواخر بهار، در اثر بارندگی‌های فصلی، رودخانه مرزی اترک طغیان کرده بود و نواحی وسیعی در منطقه ترکمن‌صحرا و اطراف آن دستخوش سیل شده بودند. وقتی ما به منطقه رسیدیم، حدود یک ماه از شروع حادثه گذشته بود؛ اما هنوز مناطقی در محاصره سیل قرار داشتند. اولین اکیپ جهاد سازندگی رسیدگی به مشکلات سیل‌زدگان را در دستور کار قرار داد. با اولین ماشین که یک آمبولانس بود، از بهداری گنبد کاووس به اتفاق یک راننده محلی به منطقه مرزی حاشیه اترک اعزام شدیم. تیم ما به سرپرستی دکتر فریور، متخصص اطفال، آقای علی ارشد و اینجانب که دانشجوی پزشکی بودیم و دو نفر از خواهران پرستار، به منطقه سیل‌زده اعزام شد. به گفته اهالی محترم، این اولین ماشینی بود که بعد از یک ماه توانسته بود به آنجا برسد. راننده بومی و به منطقه آشنا بود و از مسیرهای خاص و فرعی می‌رفت؛ چون راه ارتباطی از بین رفته بود. تا نزدیکی‌های روستا با ماشین و بقیه‌اش را هم پیاده رفتیم. مردم جمع شده بودند. خیلی هم عصبانی بودند. اول ما را نمی‌پذیرفتند. بعد دکتر فریور با کدخدا صحبت کرد و نرم‌تر شدند و توانستیم محموله‌هایی را که همراهان بود، توزیع کنیم؛ مثل شیر خشک و یک سری وسایل بهداشتی و داروها. بعد که برگشتیم، به جهاد خبر رساندیم که چنین جایی هست و سیصد تا چهارصد خانوار هم دارد. یک ماه است که این‌ها در محاصره سیل هستند و شرایط خیلی وخیمی دارند. بزرگ‌ترین نیازشان هم آن زمان آب آشامیدنی بود. برای آب آشامیدنی کنار رودخانه چاهک‌های کوچکی حفر می‌کردند و آب گل‌آلود رودخانه را آنجا می‌ریختند. بعد از چندین ساعت یا یک شبانه‌روز که رسوبات ته‌نشین می‌شد، از

یا همان درمانگاه‌های سابق داشتیم، این بود که پزشک ایرانی نداشتیم. ارجاع که معنایی نداشت. ارجاع که هنوز هم درگیر هستیم آن روزگار رها بوده.

آیا آداب و اخلاق پزشکی نسبت به آن روزگار ارتقا یافته؟

دکتر عامری:
آداب و اخلاق پزشکی رشد کرده؛ اما در جامعه پزشکی پایه‌های رزمنده‌ها حرکت نکرده‌ایم. از نظر کمی رشد انفجاری داشتیم؛ ولی از نظر حرفه‌ای مشکلات فراوانی داریم. الگوهای زمان دفاع مقدس به خوبی شناسانده نشده‌اند و بین نسل دوران جنگ و نسل‌های بعدی فاصله معنوی عمیقی ایجاد شده است...

راجع به سیل و تاریخچه آن در خوزستان بفرمائید:

دکتر عامری:

رودخانه کارون به اصطلاح امروز و به زبان علمی رودخانه‌ای وحشی است. دبی یا گذر آب در رودخانه کارون در شرایط تابستانی و کم‌آبی و کمبود بارندگی، حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ متر مکعب بوده که اخیراً کمتر شده است. این میزان در زمستان‌ها و بارندگی‌های شدید فصلی، گاهی به چند هزار متر مکعب می‌رسد؛ یعنی اوج ناگهانی می‌گیرد. در خوزستان در چند دهه اخیر سه حادثه سیل اتفاق افتاده است:

■ **سیل سال ۱۳۴۷**، در آن زمان هیچ‌گونه آمادگی و حفاظ و سیل‌بندی در حاشیه‌های کارون وجود نداشت. با طغیان آب کارون بسیاری از مناطق اهواز زیر آب رفت و خسارات سنگینی هم وارد شد. علت این بود که هیچ جان‌پناه و پناهگاه و سیل‌بندی پیش‌بینی نشده بود. این حادثه باعث شد که مسئولان آن زمان هم به فکر بیفتند.

■ **سیل بهمن ۱۳۵۸**، در آن روزگار جهاد سازندگی تشکیل شده بود. با بعضی از دوستان از جمله آقای مهندس امان‌پور، عضو شورای مرکزی جهاد و انجمن اسلامی بهداری بودیم. مهندس غرضی که تشریف آوردند و به‌عنوان استاندار اداره کارها را در دست گرفتند، با ایشان همکاری تنگاتنگ و مستقیمی داشتیم. این سیل خیلی خسارت داده و عمدتاً هم راجع به این می‌خواهیم صحبت کنیم.

■ **سیل عظیم سوم هم دقیقاً بهمن ۱۳۵۹ رخ داده است؛** یعنی یک سال بعد. این حادثه سیل سوم همان ماه‌های اولیه جنگ روی داده است و مانند سال قبل ویرانگر بوده است. همان‌طور که فرمودید، سیل ۱۳۵۸ نوعی الطاف الهی بوده و باعث میزان آمادگی برای سال بعد بسیار بیشتر شود. سال ۱۳۵۹ تقریباً واکنش شده بودیم؛ یعنی مسئولان و مردم آماده شده بودند.

در سالگرد انقلاب، امام امت خطوط استراتژیک سیاست خارجی ایران را ترسیم کرد

انقلابمان را به همه جهان صادر می‌کنیم

سیل در
خوزستان
یش از ده شهر
وروستارا
فرا گرفت

۱۲ صفحه
جمهوری اسلامی

هر کسی در هر مقام که خیال سازش
راداشت بی‌محابا اورا از صفحه
روزگار اندازد

● ایران باید تا قطع تمام وابستگی‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی خود از آمریکا به مبارزات قطع خود علیه این جهانفروار برحرم ادامه دهد
● تا آخرین قطره خون خویش با آمریکا و سایر ابرقدرتها شديداً می‌جنگیم
● در باره ما کلمات...

بریده صفحه اول روزنامه جمهوری اسلامی سه شنبه ۲۳ بهمن ۱۳۵۸

ملت تشکر کنم که با همت بزرگ مشغول هستند برای جبران خسارات. و من امیدوارم که به‌طور شایسته این خسارات جبران شود، و بازماندگان این اشخاص پرستاری بشوند. از خداوند تعالی سلامت و سعادت ملت بزرگ ایران و سعادت همه دوستان را خواستارم. و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته. امام خمینی؛ ۲۷ بهمن ۱۳۵۸

■ **لطفاً راجع به تجربیات و اوضاع بهداشتی درمانی و همین طور ساختار یا سازمان بهداری**

بسم الله الرحمن الرحيم
من اطلاع نداشتم که تلفات جانی داشته است این سیل، و از خسارات هم کم اطلاع بودم. اخیراً اطلاع حاصل شد که هم تلفات جانی سنگین و هم خسارات بسیار سنگین وارد شده است که موجب تأثر و تأسف است. من به بازماندگان درگذشتگان تسلیت عرض می‌کنم و به ملت هم در این مصیبت بزرگ تسلیت عرض می‌کنم، و برای گذشتگان از خدای تعالی رحمت مسئلت می‌کنم. و باید از همت والای

۲۷ بهمن ۱۳۵۸: پیام امام خمینی (ره)
عنوان: پیام تسلیت امام خمینی (ره) به بازماندگان سیل خوزستان
تاریخ: ۲۷ بهمن ۱۳۵۸ / ۲۹ ربیع‌الاول ۱۴۰۰
مکان: تهران، بیمارستان قلب
موضوع: تسلیت به بازماندگان سیل خوزستان
مخاطب: ملت ایران
شناسه ارجاع: جلد ۱۲ صحیفه امام خمینی (ره)، صفحه ۱۵۵



را صدا زد. با هبیتی که داشت، با تعداد زیادی نقشه وارد شد. از آن به بعد مبنای تصمیمات ستاد نقشه‌هایی بود که از قبل در بهداری تهیه شده بود و جزئیات مناطق سیل‌زده را مشخص ساخته بود.

برپایی بیمارستان صحرایی در فرودگاه اهواز

هوانیروز و خلبانان و پرسنل رشید آن در حادثه سیل خدمات بی‌نظیر و گسترده‌ای انجام دادند. به‌علت تخریب راه‌های روستایی، امداد رسانی هوایی توسط خلبانان رشید هوانیروز وجه غالب امداد رسانی شده بود. مهندس غرضی از ما در خواست کردند که یک بیمارستان صحرایی در فرودگاه تشکیل شود تا هم بیماران اعزامی توسط هوانیروز را درمان نماید و هم تدارکات دارویی مورد نیاز روستاها را تأمین و از طریق هوانیروز ارسال کند. در بهداری همکار بهیاری داشتیم به اسم آقای ابوالفتحی. ایشان تجارب زیادی در راه‌اندازی بیمارستان‌های صحرایی داشت، مثلاً در تابستان همان سال برای امداد رسانی وب، مدرسه‌ای را در رامهرمز تجهیز کرده بود؛ حتی در دهات ایذه هم همین بساط را علم می‌کرد.

است و جاده‌ها را بر باد می‌دهد و ارتباطها را قطع می‌کند. در این یازده سال فاصله، مدیریت بحران را فرا گرفته بودم و برای سیل ۱۳۵۸ می‌دانستم باید چه کار کنم. تجارب خانه‌های بهداشت، ریشه‌کنی مالاریا، واکسیناسیون و سایر خدمات بهاشتی موجب آشنایی عمیق با منطقه و کسب تجارب عملیاتی برای امداد رسانی در موقعیت اضطراری شده بود.

منطقه‌ای که متولی خدمت‌رسانی بهداشتی در سیل بوده، در دوره قبل از انقلاب و این یک سال و نیم بعد از انقلاب که منتهی به جنگ شد، توضیح فرمایید.

دکتر وزیریان:

خاطراتی از دوران بی‌نظیر خدمت‌گزاری در پیش‌شماره فصلنامه فرهنگی بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت تقدیم نموده‌ام. بنده ۵۲ سال پیش فارغ‌التحصیل شدم و در ۵۲ سال لحظه‌ای از خدمت فروگذاری نکرده‌ام. لذت و ارزش همه این ۵۲ سال یک طرف، آن ۸ سال دفاع مقدس هم یک طرف. دکتر عامری خیلی خلاصه ولی پرمغز صحبت‌های خیلی قشنگی را عنوان فرمود... واقعاً خوزستان استانی بالقوه بحرانی است که یکی از زمینه‌های بحران سیل است. چرا؟ در این استان پنج‌شش رودخانه پرباب جاری است. کارون، کرخه، جراحی، دز، بهم‌شیر، و شاور، شش رودخانه پرباب این مملکت در استان خوزستان جاری است. یک‌سوم آب‌های کشور در جنوب و در خوزستان جاری است. وجود تمدن‌های باستانی مثل عیلام در این منطقه مرهون همین رودها و موقعیت آب و هوایی است. خوزستان را در فرهنگ لغات مزوپوتامیا، یعنی میان‌رودان یا همان بین‌النهرین ایرانی می‌نامند. خودم شاهد سیل سال ۱۳۴۷ بودم. در آن سال، رودخانه شاور شوش طغیان کرده بود. جزو تیم‌های واکسیناسیون مرکز بهداشت دزفول بودم و شاهد بودم که سیل چقدر ویرانگر

تشکیل ستاد هماهنگی امداد رسانی سیل در استانداری

دکتر وزیریان:

برای هماهنگی امداد رسانی، ستادی در استانداری تشکیل شده و فعال بود. در یکی از جلسات مشخص شد روال امداد رسانی دچار بی‌نظمی و آشفتگی است. علت این بود که اطلاعات دقیق و نقشه مناطق سیل‌زده وجود نداشت. وقتی نوبت اظهار نظر نماینده بهداری رسید، گفتم باید نقشه دقیق مناطق سیل‌زده و مناطقی را که هنوز در معرض تهدید هستند، داشته باشیم. ما از قبل در بهداری اطلاعات کامل همه روستاها و مناطق سیل‌زده، اعم از جمعیت و خانوار، امکانات بهداشتی و سایر اطلاعات را داشتیم. استاندار آقای محمد غرضی پرسیدند شما این نقشه‌ها را دارید؟ گفتم نقشه استان باید وسط میز این ستاد باشد. باید مشخص شود سیل از کجا شروع شده، به کجاها رسیده، کجاها را خراب کرده و کجاها را دارد تهدید می‌کند. سرهنگ فرزانه که معاون لشکر بود، باید این اطلاعات را می‌آورد که نیآورده بود. من آقای پارسا، رئیس اداره مالاریا را با خود برده بودم و ایشان پشت در ستاد منتظر بود. ایشان

به استاندار اطلاع دادم که بیمارستان حاضر است! باورش نمی‌شد. روابط اداری ما با جناب استاندار آقای مهندس غرضی صمیمی شد و تا الان ادامه دارد و هیچ‌وقت هم ارتباطم را با ایشان قطع نکردم.

بعد از جلسه از آقای ابوالفتحی خواستم یک بیمارستان صحرایی در فرودگاه برپا کند. ساعت ۲ بعدازظهر رفتم فرودگاه. دیدم ابوالفتحی روپوش پوشیده وسط باند ایستاده و هلی‌کوپترها را راهنمایی می‌کند. رفته بود از فرودگاه چند سالن هم گرفته بود و بیمارستان صحرایی فرودگاه به فاصله چند ساعت برپا شد. به استاندار اطلاع دادم که بیمارستان حاضر است. باورش نمی‌شد. روابط اداری ما با جناب استاندار، آقای مهندس غرضی صمیمی شد و تا الان ادامه دارد و هیچ‌وقت هم ارتباطم را با ایشان قطع نکردم.

رزمایش نیروهای بهداری در سیل ۱۳۵۸

نظامی‌ها رزمایش دارند که با آن آشنا هستید. نمی‌دانم مترادف این لغت که مخصوص

۲. بیشتر بخوانید: <http://emam.com/posts/sahifehbydate/۲۲/۱۱/۵۸/>

۳. این رودخانه در هجده کیلومتری شمال غرب شهر شوش در کناره شرقی روستای جریه (قریه سیداحمد) از به‌هم‌پیوستن چند چشمه به هم تشکیل می‌شود. رودخانه شاور در مسیر شمال به جنوب، پس از گذشتن و تقسیم دو شهر شوش به دو بخش شرقی و غربی، به موازات جاده اهواز به اندیمشک و میان دو رودخانه کرخه و دز به حرکت ادامه می‌دهد و سرانجام پس از طی مسافتی ۶۵ تا هفتاد کیلومتری، به رودخانه دز می‌ریزد. این رود همچنین یکی از منابع تغذیه‌کننده تالاب بامدز است که با طغیان‌های فصلی در نیمه دوم سال، تأثیر مهمی بر حیات تالاب مذکور دارد. ویکی‌پدیا

۴. بین‌النهرین یا Mesopotamia یا میان‌رودان، به سرزمین‌های مابین دجله و فرات اطلاق می‌شود. منظور دکتر وزیریان مقایسه شرایط خوزستان با شرایط بین‌النهرین بوده و در مقام مقایسه بین‌النهرین ایرانی تعبیر نموده‌اند.



تهیه کردند... شب روز بعد، این‌ها را بردیم فرمانداری که در حضور رئیس‌جمهور و استاندار مطرح بشود. ساعت یک بعد از نیمه‌شب نوبت بهداری شد. وقتی ما گفتیم ۳۳ طرح آبرسانی می‌خواهیم که ۱۰۰ روستا را پوشش بدهد، آقای مهندس از هیئت دولت دادش رفت هوا که ما انقلاب کرده‌ایم... باید بیشتر از این‌ها کار بکنیم. گفتم شما درست می‌فرمایید؛ ولی توان اجرایی من این‌قدر است. اگر بیش از این‌ها می‌خواهید کار کنید، منابع و نیروهایش را باید خودتان از تهران بیاورید. ظرفیت بهداری خوزستان این‌قدر است. بالاخره این مدعی دولتی آرام شد! بعد پروپزال مالی شروع شد. همان مدعی گفت چی؟ ۱۵۰ میلیون تومان؟ این همه پول از کجا بیاید؟ مهندس غرضی بلند شد و جانانه از طرح و برآورد بهداری دفاع کرد و گفت وقتی می‌گویند ۳۳ طرح آبرسانی، می‌گویند کم است. حالا که حرف از پولش شد، می‌فرمایید زیاد است! هرچه مدیرعامل من گفت، همان باید تصویب بشود و در کمال تعجب ۱۵۰ میلیون تومان همه‌اش تصویب شد. این اولین امداد غیبی بود که قبل از شروع جنگ به داد جنگ رسید. همه مواد و تجهیزات و داروها تأمین شد؛ مثل سم، داروها، ماشین‌های جایگزین، اقلام بهداشتی و بسیاری اقلام و تجهیزات ضروری دیگر. همه آن‌ها در همان چند ماه بهار و تابستان ۱۳۵۹ و دقیقاً تا اولین روزهای شروع جنگ تهیه شد. انبارهایمان پر بود از ضروری‌ترین تجهیزات و داروها و در شرایط غافلگیری روزهای اولیه جنگ، از این ذخیره راهبردی و حیاتی استفاده کردیم. در جریان جنگ، حتی اگر اعتباراتش را داشتیم، نمی‌توانستیم این همه اقلام ضروری را تهیه کنیم. کسی به ما نمی‌فروخت. آن موقع کلر و سم مالاریا و بسیاری داروهای ضروری را داخل کشور نداشتیم و باید وارد می‌شد. آن شش ماه فرصتی شد که این‌ها را وارد و انبارهایمان را پر کنیم.

■ خاطراتی از امدادرسانی سیل ۱۳۵۸

دکتر عامری:

در هلی‌کوپتر ۲۱۴ سوار بودم. با خلبانان داشتیم می‌رفتیم شادگان. چون شادگان در مسیر سیل قرار داشت و همه آب‌ها سرازیر شده بود به سمت دریا و مسیرشان هم شادگان بود. اسم اصلی‌اش شادگان و اسم

را مغتنم شمرده، از خانم عابدی، منشی دفتر، خواستم زنگ بزند تا آقایان مهندس سبزه‌قباپی، مهندس قلمبر رحمانی، رؤسای بهداشت محیط و مبارزه با بیماری‌ها و طرح و برنامه و سایر مسئولان بهداری بیایند. این‌ها آمدند. معرفی‌شان کردم و گفتم بنشینید به نوشتن که چه خساراتی در اثر سیل وارد شده؟ چقدر خانه بهداشت از بین رفته؟ چقدر طرح‌های آبرسانی روستایی از بین رفته؟ در اثر این سیل چقدر چاله‌چوله و مشکل جدید پیدا شده؟ وسعت آب‌های راکد که بعداً محل تخم‌گذاری پشه آنوفل و باعث اشتعال مالاریا می‌شود چقدر است؟

باید بیشتر از این‌ها کار بکنیم. گفتم شما درست می‌فرمایید ولی توان اجرایی من این‌قدر است. اگر بیش از این‌ها می‌خواهید کار کنید منابع و نیروهایش را باید خودتان از تهران بیاورید. ظرفیت بهداری خوزستان این‌قدر است.

چقدر ماشین‌هایتان از بین رفته؟ و... این‌ها نشستند و شروع به جمع‌آوری آمار و اطلاعات مستند از خسارات سیل به بدنه بهداشت و درمان استان نمودند. بعد از ۴۸ ساعت، معلوم شد به پول آن روز حدود ۱۵۰ میلیون تومان اعتبار می‌خواهیم. این را که گفتیم، آقای دکتر معتمدی رنگش پرید و ترسید و گفت ۱۵۰ میلیون تومان؟ گفتم بله، ۱۵۰ میلیون تومان. گفت نمی‌شود کمترش کنید؟ گفتم آقا شما گفتید طرح را تهیه کن. این‌ها هم کارشناس‌هایش بودند،

نیروهای بهداشتی باشد چیست؛ ولی تصریح می‌کنیم که این نیروهای بهداشتی در ساحت سیل ساخته شدند و مانور آمادگی جانانه‌ای برای حادثه عظیمی که در پیش بود (جنگ تحمیلی) انجام دادند. عملکرد بهداری نسبت به سیل ۱۳۴۷ به مراتب بهتر بود. در آن سال مرکز بهداشت که در خیابان خسروی واقع بود، زیر آب رفته بود. مرکز بهداشت شهر که زیر آب بود، فاجعه است؛ وای به حال مراکز دیگر! از ویژگی‌های این مانور آمادگی که اسمش را رزمایش بهداری گذاشتیم، مشارکت گسترده نیروهای داوطلب مردمی از سراسر کشور بود و مسئولیت هماهنگی پرسنل بهداشت و درمان را ما در سازمان منطقه‌ای بهداشت استان بر عهده داشتیم.

■ حمایت‌های دولتی از سیل‌زدگان چگونه بود؟ متمرکز بود یا از طریق وزارتخانه‌ها انجام می‌شد؟

دکتر وزیریان:

هیئت دولت، تحت فشار افکار عمومی و دستور رهبر کبیر انقلاب، حضرت امام‌خمينی(ره)، بالاخره در اوایل اردیبهشت ۱۳۵۸ به اهواز آمدند. خاطراتی عجیب و باورنکردنی از حمایت‌های دولت وقت از سازمان منطقه‌ای شنیدنی است:

■ اقدامات دولت و اختصاص منابع برای جبران خسارات سیل، تجهیز و تدارک گسترده بهداشتی با منابع تخصیصی

یک روز در آقای دکتر محمدرضا معتمدی به اتفاق آقای مهندس پیشاهنگ صدیقی که مدیرکل بهداشت بود، سرزده به اتاق من که مدیرعامل بودم، وارد شدند. من فرصت



قبلی‌اش فلاحیه بود؛ یعنی یک سرزمین کشاورزی. هنوز هم مهد کشاورزی است. یکی از این مناطق کشاورزی در شادگان به نام ابوشلوک که منطقه‌ای نخلستانی بود و مردمانش اهل نخل و نخیل و کشاورزی و دامداری بودند، صددرصد زیر آب رفته بود. خانه‌های اهالی هم کپر و چادر بود. با یکی از این هلی‌کوپترها از اهواز راه افتادیم. مقصدمان ابوشلوک بود. آقای دکتر رجایی هم که معاون بهداشت بود، با یک سری دارو و اقلام بهداشتی که در کیفی پر کرده بود، همراهان بود. راه‌های زمینی کاملاً قطع شده بود. وسایل ارتباط جمعی هم خیلی کم بود. در فرمانداری فقط یک اف ایکس وجود داشت. خلبان وسط راه، تصمیم گرفت در محوطه‌ای کمی مرتفع که عده‌ای جمع شده بودند، فرود آید. عمدتاً هم لباس‌های عربی و دشداشه‌های سفید پوشیده بودند. چفیه‌های‌شان هم سرشان بود. خلبان آنجا نشست؛ درحالی‌که آنجا مسیرمان نبود. ما می‌خواستیم برویم ابوشلوک. جوانی با یک لباس خیلی تمیز آمد. ظاهراً تازه از کویت آمده بود. با یک دشداشه خیلی تمیز و ساعت براق آمد و عربی صحبت کرد و درخواست داشت به آن‌ها کمک کنیم. خلبان حرفی زد که من هیچ‌وقت یادم نمی‌رود. گفت به این آقا بگو بیا با ما سوار شو، جایی می‌برمت که اگر اوضاع آن‌ها را ببینی، لباس، دشداشه و ساعت و هرچه داری برای کمک به آن‌ها هدیه خواهی داد... مجدداً پرواز کردیم و وقتی به ابوشلوک رسیدیم و اوضاع بسیار نابسامان مردم را دیدیم، تازه به عمق فاجعه سیل پی بردیم. یکی از نقش‌های امدادرسنان برانگیختن و تحریک احساسات مردم بود. در ابوشلوک جایی برای فرود نبود. خلبان در ارتفاع پایینی ما را پیاده کرد و گفت دوباره برای بردن ما برمی‌گردد... دکتر رجایی در بلم و قایق به مردم بیمار کمک می‌کرد، دارو یا لوازم بهداشتی توزیع می‌کرد... شب را در قایق‌ها و بلم‌ها خوابیدیم و شرایط ناگوار مردم سیل‌زده را با جان و دل احساس کردیم...

به هوانیروز و نقش آفرینی خلبانان در امدادسانی سیل اشاره داشتید، ممکن است بیشتر توضیح فرمائید:
دکتر عامری:

مقام معظم رهبری که نماینده امام خمینی (ره) بودند، خاطره‌ای تعریف کردند نقل به این مضمون که امام فرمودند بروید پایگاه وحدتی دزفول برای خلبان‌ها سخنرانی کنید. به فرمایش امام، ایشان رفتند پایگاه وحدتی دزفول و در یک سالن خیلی بزرگ برای حدود دویست نفر خلبان سخنرانی کردند... آقا فرمود بعد از سخنرانی دو نفر آمدند و گفتند آقا شما آخوند هستید؟! گفتم بله! گفتند واقعاً آخوند هستی؟! اشتباه نمی‌کنی؟! گفتم منظورتان چیست؟ ... گفتند آخر آخوندها منطبق ندارند! شما خیلی حرف‌های درستی زدی... خیلی حرف‌های دل‌نشین بود. این حرف‌های یک آخوند نیست!... این سخنرانی موجب برقراری رابطه‌ای صمیمی بین خلبان‌ها و مقام معظم رهبری در ماه‌های اول انقلاب شد. تداوم فعالیت این نخبه فرهنگی، مجموعه خلبان‌های وفادار به انقلاب را به نیروهایی آگاه، انقلابی، خدمتگزار و دل‌سوز تبدیل نمود. یکی از نموده‌های این ابتکار داهیانه امام راحل و مقام معظم رهبری در جریان سیل خوزستان بروز و ظهور نمود.

نقش شگرف هوانیروز و غرور آفرین خلبانان سلحشور در امدادسانی به سیل‌زدگان خوزستان: رزمایش امداد غیبی برای حضور سرنوشت‌ساز این بلندپروازان مدافع انقلاب، در دفاع مقدس

آقای مهندس اشعری در سال ۱۳۵۸ در فرودگاه مسئولیت داشت؛ مثلاً هماهنگی

دریافت کمک‌های داخلی و خارجی به سیل‌زدگان. ایشان از نقش گسترده و شور و اشتیاق خلبان‌های هوانیروز خاطراتی تعریف نموده است. ایشان می‌گفت: یادم هست که هلی‌کوپتری را آوردند. خلبان بعد از بررسی به این نتیجه رسید که این هلی‌کوپتر به درد امدادسانی در سیل نمی‌خورد. گفتیم برای چی؟ خلبان گفت ظرفیت هلی‌کوپتر کم است و در منطقه مأموریت (که شوشتر بود)، خرابی‌ها گسترده و حجم نیازها بسیار بالا است. باید بروم بوشهر یا نوشهر، هلی‌کوپترهای نیرو دریایی را تحویل گرفته و با آن‌ها برای شوشتر امکانات حمل کنیم. در بعضی مناطق سیل‌زده شوشتر مردم شامل زن‌ها و بچه‌ها، روی درخت‌ها پناه گرفته بودند. مثلاً در منطقه عرب‌نشین شهیدیه یا منطقه بالاترش که به سد قطب‌بند منتهی می‌شد. وی رفت و به سرعت هلی‌کوپتر نیروی دریایی یا همان هلی‌کوپترهای شنوک را آورد که حجم بسیار بالایی از کالاهای ضروری را حمل می‌کرد. شنوک‌ها در جریان سیل خیلی راهگشا بودند. بدون تردید تجربه خدمت‌رسانی و مشارکت عظیم هوانیروز در سیل بهمن ۱۳۵۸ نیز از مددهای غیبی الهی بود و می‌شود آن را رزمایش عظیم هوانیروز قبل از آغاز جنگ تحمیلی توصیف نمود.

روایت محمدعلی محققی، دانشجوی پزشکی وقت، از سیل بهمن ۱۳۵۸ خوزستان
اشاره‌ای هم به خاطرات خودم از همان

سیل بکنم. بنده معتقدم که درباره نقش‌های پیدا و پنهانی که هوانیروز در جنگ داشته، خیلی کم گفته شده. نقش آفرینی‌های بی‌بدیل خلبانان سرفراز هوانیروز و شخصیت‌های والامقامی نظیر شهید بابایی و شهید شیرودی، از ماجرای سیل خوزستان و قبل از آن آغاز می‌شود. به‌طور اتفاقی، در اولین روز سیل، وارد خدمت‌رسانی به سیل‌زدگان شدم و از نزدیک شاهد دلاوری‌ها و خدمات خالصانه خلبانان رشید هوانیروز بودم که اشاره خواهم کرد.



وقتی وارد جاده شدیم، هنوز به‌سختی باران می‌بارید و جاده شدیداً لغزنده و رانندگی خطرناک بود و امکان رانندگی سریع وجود نداشت. بی‌وقفه و با احتیاط ادامه دادیم و اذان صبح رسیدیم اهواز. در اهواز هم رفتیم به یک ستاد امداد رسانی که راه‌اندازی شده بود. حضرت امام دستور داده بودند آیت‌الله موسوی اردبیلی هم به‌نماینده‌گی ایشان در ستاد مستقر شده بود. ایشان هم تازه آمده بودند. تقریباً به‌اتفاق رسیدیم. اطلاعاتی هم در اختیار داشتند. ایشان دستور داد که ما برویم فرودگاه. به‌علت تخریب راه‌های ارتباطی زمینی، قرار شده بود که از فرودگاه امداد رسانی انجام بشود. ما محموله‌هایی را که داشتیم و طبقه‌بندی‌شان کرده بودیم، با خودمان برداشتیم. بر اساس پیش‌بینی‌های خودمان و نیاز مردم، اقلام را در یک سری محموله طبقه‌بندی کردیم و با خودمان بردیم فرودگاه. در فرودگاه چون هنوز سازمان‌دهی انجام نشده بود، خلبان‌های هوانیروز از طریق ستادی که برپا کرده بودند و بر حسب اطلاعاتی که

به‌طوری که سیلاب عظیمی استان خوزستان را فراگرفته بود. این اتفاق هشت ماه قبل از آغاز جنگ رخ داد.

چه تاریخی بود؟

دکتر محقق:

فکر می‌کنم ۲۱ یا ۲۲ بهمن ۱۳۶۸ بود. ... خبر رسید سیل اصلی در خوزستان آمده است. مردم خرم‌آباد بسیج شدند و در حد توانشان شروع کردند. آدم نمی‌تواند توصیف کند. جهاد به ما مأموریت داده بود. با آمبولانس به محله‌ها می‌رفتیم و داروهای اضافه مردم را جمع‌آوری می‌کردیم. عده دیگری در محوطه جهاد این‌ها را شناسایی و طبقه‌بندی می‌کردند. خلاصه بعد از ظهر، گروهی کامیون‌های پوشاک، مواد غذایی، داروها، وسایل گرمایشی و سایر لوازم ضروری را حمل می‌کردند. داروها و لوازم پزشکی در یک خودروی جداگانه قرار داشت. کاروان امداد رسانی به‌سرعت راهی شد. ... مردم انسان‌دوست خرم‌آباد هم با سلام و صلوات این کاروان را بدرقه کردند. ...

بعد از انقلاب، جهاد سازندگی ایجاد شد. جهاد در حوزه پزشکی از طریق حضور پرشور دانشجویان پزشکی داوطلب شکل گرفت و کاملاً مردمی و داوطلبانه اقدام می‌کرد. داوطلبان پزشکی با تسهیلاتی که جهاد سازندگی در اختیارشان قرار می‌داد، به مناطق محروم و روستاها می‌رفتند و در فعالیت‌های بهداشتی شرکت می‌کردند. بنده هم افتخار داشتم که با جهاد سازندگی همکاری کنم و در اولین سال بعد از انقلاب، یعنی تابستان ۱۳۵۸، به منطقه ترکمن صحرا و گنبدکاووس رفتیم که تجربه‌ای پر بار درباره نیازهای مردم این مناطق به دست آمد.

دومین تجربه در بهمن همان سال در فاصله بین دو ترم تحصیلی کسب شد؛ زمانی که در قالب یک گروه پزشکی جهاد سازندگی به خرم‌آباد در استان لرستان اعزام شدیم و در درمانگاه‌های حاشیه شهر شروع به خدمت کردیم. در همان زمان، موج هوای باران‌زایی این استان را فراگرفت و بارندگی شدیدی موجب جاری‌شدن سیل در سطح معابر شهری و روستایی استان لرستان شد. بعداً مطلع شدیم که موج اصلی بارندگی‌ها در خوزستان است؛

دریافت کرده بودند، برنامه‌ریزی می‌کردند. به مناطقی که در عمق سیل بود و کسی خبری از آنجا نداشت یا مناطقی که بیشتر آسیب دیده بودند یا راهشان قطع شده بود، پرواز می‌کردند...

بهمن ۱۳۵۲ - جهاد سازندگی لرستان

... همه سخت در تکاپو و تلاش‌اند... چند ساعتی است که باران سیل‌آسا می‌بارد و در خیابان‌ها و محله‌های شهر سیل جاری شده... خبرهای تکان‌دهنده‌ای از خوزستان می‌رسد... سیلی مهیب و بارش ناگهانی ده‌ها میلی‌متر باران ... همه رودخانه‌های استان طغیان کرده‌اند... طغیان کارون وحشی‌تر و مهیب‌تر است... ارتباط بسیاری از روستاها قطع شده، ده‌ها هزار نفر در محاصره سیل قرار گرفته‌اند... باران همچنان سیل‌آسا می‌بارد ... همین موج باران‌زا لرستان را با شدت کمتری فراگرفته ... از اولین ساعات، جهاد سازندگی در خط مقدم امداد، وضعیت اضطراری اعلام کرده. همه بسیج شده‌اند ... قرار است اولین کاروان امدادرسانی به سرعت اعزام شود... محموله‌های مردمی به سرعت جمع‌آوری می‌شود و چند کامیون کالای امدادی از خوراک و پوشاک و سرپناه و دارو و... با سرعتی حیرت‌انگیز آماده حرکت می‌شوند. پیشاپیش آمبولانس جهاد قرار دارد. با بدرقه و دعای خیر مردم نگران و خون‌گرم خرم‌آباد کاروان راهی می‌شود... شدت بارنگی، لغزندگی مسیر و تاریکی شب سرعت حرکت را بسیار کند می‌کند. حوالی اذان صبح، باران کاهش می‌یابد و پس از ادای فریضة صبح ... هم‌زمان با طلوع سپیده، سفیدای شهر باران‌خورده سیل‌زده اهواز نیز پیدا می‌شود... کاروان یک‌راست به مقر امداد رهسپار می‌شود... نماینده امام راحل (آیت‌الله موسوی اردبیلی) در ستاد مستقر و همراه با مسئولان به رتق و فتق کارهای استان مشغول است...

محموله‌ها را داخل هلی‌کوپتر بردیم. بعد از چند دقیقه، برنامه عوض شد و جابه‌جا شدیم. گفتند باید با هلی‌کوپتر دیگری بروید. در هلی‌کوپتر ما سه نفر پزشک و خلبان بودیم. تا آنجایی که خاطریم هست، کمک‌خلبان هم نبود. فقط یک خلبان بود. حرکت کردیم در مسیر شوشتر...

شاخه‌های بالایی آن نمایان و بقیه‌اش همراه با همه بقایای روستا در زیر گل و لای ناشی از سیل مدفون شده بود... روستا به‌طور کامل زیر آب رفته بود و مفقود شده بود. مردم هم فرار کرده و به این تپه که مرتفع‌ترین عارضه طبیعی منطقه بود، پناه آورده و جمع شده بودند. حالا همه لباس‌هایشان خیس و گل‌آلود بود. آذوقه نداشتند. هیچ‌گونه دارویی نداشتند. حتی برای گرم کردن خودشان چیزی در اختیارشان نبود... همه چیز خیس بود و نمی‌توانستند آتش روشن کنند. شب دشوار و دهشتناکی را به صبح رسانده بودند... وضعیت بچه‌ها رقت‌بار بود و نای گریه‌کردن هم نداشتند... در این اوضاع، ما هم تجربه نداشتیم که باید چه‌کار کنیم و از کجا شروع کنیم. حقیر دانشجوی پزشکی بودم، حالا شده بودم سرپرست این تیم امدادی... به تجربه سخت تابستان همان سال فکر کردم که مذاکره با بزرگ‌ترها راهگشا بود... با یکی‌دو نفر از بزرگ‌ترها صحبت کردیم. آن‌ها هم انتظاری غیرعادی نداشتند... گفتیم حقیقتش امکاناتی که ما داریم، محدود است. می‌خواهیم آن‌ها را درست و بر حسب ضرورت توزیع کنیم... و اطمینان دادیم که محموله‌های امدادی به‌زودی خواهد رسید... مطمئناً رسیدگی به بچه‌ها واجب‌تر بود. برای آن‌هایی که شیرخوار بودند، غذا برده بودیم... بعد هم افراد بیمار و زن‌ها... همه به‌علت

از بالا که نگاه می‌کردیم، متوجه شدیم عجب فاجعه بزرگی اتفاق افتاده. با گذر از آبادی‌های ویران‌شده به روستاهایی می‌رسیدیم که ویرانی‌ها بیشتر بود. فکر می‌کردیم خلبان حتماً فرود می‌آید و این روستایی را که در محاصره سیل است، برای امدادرسانی انتخاب می‌کند؛ اما خلبان می‌گفت نه، اینجا واجب نیست. باید برویم یک جای مهم‌تر و ضروری‌تر. بالاخره به جای عجیبی رسیدیم که یک عده مردم روی یک تپه جمع شده بودند. خلبان گفت مأموریتمان اینجا است... هنوز هوا نیمه‌ابری بود و آفتاب فراگیر نشده بود و زمین گل‌آلود و لغزنده بود. خلبان گفت در این وضع نمی‌تواند فرود آید و در ارتفاع کمی از زمین، هلی‌کوپتر را نگه داشت و ما پیاده شدیم. قرار شد ایشان بعد از یک مأموریت دیگر، حدود دو ساعت بعد برگردد. با ورود اولین تیم امدادی و پزشکی، مردم نگران و آسیب‌دیده خوشحال شدند و مطمئن شدند برای نجاتشان عده‌ای دارند تلاش می‌کنند... آنجا اول پرس‌وجو کردیم که داستان چیست؟ روستای‌تان کجاست؟ خانه‌های‌تان کجاست؟ چرا به این تپه بی‌سرپناه، پناه آورده‌اید؟ ... آن‌ها با حسرت آثاری را در دوردست نشان می‌دادند... در فاصله‌ای زیاد، بقایای یک درخت نمایان بود. در واقع بخشی از شاخه‌های بالای یک درخت بیرون بود. می‌گفتند روستای ما آنجاست؛ پای درخت تنومند بالابندی که

رطوبت و سرمای هوا، در وضعی نامناسب قرار داشتند. بدنشان کاملاً دردناک و درجه حرارتشان پایین بود. ما هم که تجربه کافی نداشتیم. حُسن ماجرا این بود که آن هلی‌کوپتر خیلی زودتر برگشت. در واقع مأموریت دومش به همین محل بود. این بار توانست فرود آید و در برگشتن یک سری محموله ضروری مثل پتو و چادر آورده بود. لباس و پوشاک هم آورده بود. مواد غذایی، مخصوصاً خرما و یک مقدار آب معدنی... چیزهایی که نیاز فوری‌شان بود... خلبان این بار تنها آمده بود. پیاده شد و به ما کمک کرد که هرچه زودتر کارمان تمام شود. می‌گفت شبیه اینجا خیلی مناطق دیگری وجود دارد... مجموع توقف ما بیش از دو ساعت طول نکشید... بعد با بدرقه مردم سوار شدیم و رفتیم محل دیگری که همین اوضاع را داشت با کمی تفاوت. آن روز خدمات زیادی با محوریت امداد رسانی هوایی و تلاش و ایثارگری خلبان‌های هوانیروز انجام شد... نزدیکی‌های غروب برگشتیم فرودگاه. حالا دیگر ستاد امداد در فرودگاه شکل گرفته بود و اطلاعاتشان کامل‌تر بود. مسئولان می‌گفتند مناطقی هست که هلی‌کوپتر نمی‌تواند برود؛ چون در شب امکان پرواز هلی‌کوپترها سلب شده بود. اطلاعات حکایت از آن داشت که مناطق وسیعی وضعیتشان اضطراری است و با گذشت بیش از ۲۴ ساعت، هنوز امداد رسانی انجام نشده و دسترسی و خبری از آن مناطق نیست! خیلی حیاتی بود که همان شب حداقل یک سری اقلام ضروری به آن‌ها برسد. آن موقع، خیلی هم انگیزه و علاقه داشتیم. داوطلب شدیم شب به هر محلی که لازم باشد، اعزام شویم. اکیپ ما سه نفر بود و با خلبان یا راننده می‌شدیم چهار نفر: یک تیم چابک و سریع‌السیر. دو نفر دیگر از نیروهای پزشکی جهاد خرم‌آباد بودند... مأموریت شبانه باز به سوی اعماق سیل در حواشی رود کارون به طرف شوشتر بود... این بار با ماشین جیب و راننده شبکه بهداشت رفتیم که هم بومی بود و هم مسیروا را به خوبی می‌شناخت. محموله‌های

زیادی هم داخل همان ماشین جاسازی شده بود. در مسیر جاده شوشتر، تا آنجایی که راه باز بود جلو رفتیم. به جاده‌ای رسیدیم که دیگر با این نوع خودروها قابل تردد نبود... باید با تراکتور بقیه مسیر را می‌رفتیم. حدود ساعت ده شب بود. ما با آذوقه و دارو و پوشاکی که همراهان بود، سوار یک تراکتور شدیم که راننده‌اش یکی از افراد محلی بود. مسیروا را به خوبی می‌شناخت. مسافتی نه چندان طولانی، ولی صعب‌العبور و سفری غریب که حدود چهار ساعت طول کشید. حوالی ساعت دو رسیدیم به یک روستا. فانوسی نشانه اجتماع روستاییان بود. همه در محلی که امن‌تر بود، دور کدخدا و بزرگ‌های ده جمع شده و منتظر امداد بودند. با استقبال شگرف و سلام و صلوات وارد شدیم... مردم خیلی خوشحال شدند. ما هم الحمدالله توانستیم برای آن منطقه که بسیار دوردست بود و در محاصره سیل قرار داشت، کمک اولیه‌ای را تدارک ببینیم... شبی خاطره‌انگیز بود و بعد همان سحر و از طریق همان مسیر برگشتیم... دوباره رسیدیم به جاده شوشتر و از آنجا هم برگشتیم اهواز. چند روزی که اهواز بودیم، در فعالیت‌های امداد رسانی به‌عنوان گروه پزشکی

این مقدار خاطره و مشاهده عینی را حقیر از سیل آن روزگار خوزستان بخاطر داشتم که روایت شد. اوج این خاطرات نقش شگرف بی بدیل هوانیروز است و خلبانهای که اغلب‌شان هم جوان بودند، انسانهای جوان و رشید، بسیار با انگیزه که با حرارت و پرشور و خستگی ناپذیر کار می‌کردند.

جهاد سازندگی خرم‌آباد شرکت داشتیم. دیگر شروع ترم تحصیلی بود و باید برمی‌گشتیم... این مقدار خاطره و مشاهده عینی را حقیر از سیل آن روزگار خوزستان به خاطر داشتم که روایت شد. اوج این خاطرات نقش شگرف بی‌بدیل هوانیروز است و خلبان‌هایی که اغلب‌شان هم جوان بودند؛ انسان‌هایی جوان و رشید، بسیار با انگیزه که با حرارت و پرشور و خستگی‌ناپذیر کار می‌کردند.

خبری غم‌انگیز در بحبوحه امداد:

دکتر محقق:

خلبان بزرگوار که ما را به منطقه سیل‌زده منتقل کرده بود، وقتی که برگشت، غمگین بود و چشم‌هایش پف‌آلودش حکایت از گریستن شدید داشت. سؤال کردیم که چه شده؟ گفت هلی‌کوپتر یکی از همکاران ما امروز به سیم‌های برق برخورد و سقوط کرده و شهید شده است... حادثه ای غم‌انگیز در همان دقایق اول امداد رسانی... .

دکتر عامری:

بله آقای دکتر، من آنجا بودم. غروب بود. لاله‌الله. عکسش را هم در خیابان‌ها زدند. همان اوایل است.

سیل سال ۵۸ خوزستان؛ مانور آمادگی برای مقابله با جنگ

این تجربه را از این بابت روایت کردم که تصریح کنم سیل مهیب بهمن ۱۳۵۸ خوزستان، آزمون و امدادی الهی بود تا مردم ایران در

مقاومت مردم ما یک دستور الهی بود، شروع آن هم از همین حادثه سیل بوده است. جریان جنگ و تحمیل آن به کشور و نظام ما یک دستور و توطئه شوم خارجی بود که به یاری خداوند تبارک و تعالی شکست خورد.

یا از بین می‌روند یا اوج می‌گیرند... آن انگیزه الهی سرمایه است و نزد خداوند باقی می‌ماند. بقیه چیزها فانی است... استعداد هم سرمایه الهی است. اگر در جهت رضای خداوند به کار گرفته شود، برکت می‌کند. آثارش باقیات الصالحات می‌شود و حتی در طول زمان رشد می‌کند و به اضعاف مضاعف می‌شود... آیا این سیل ۱۳۵۸ و تجربه‌هایش نیروی هوایی ما را واکنش نکرده؟ آیا سنت امدادگری را زنده نکرده؟ آیا ارزش‌های بزرگی نظیر ایثار در راه خداوند، دست در دست هم دادن و همیاری و گذشت و فداکاری را واقعاً احیا نکرده؟ همه این برکات از حادثه‌ای طبیعی بود که بسیار هم مخرب بود؛ اما نه تنها کنترل و جبران شد، بلکه تجربیاتش در طول هشت سال دفاع مقدس به کار گرفته شد و بسیاری از مشکلات را حل کرد.

والسلام

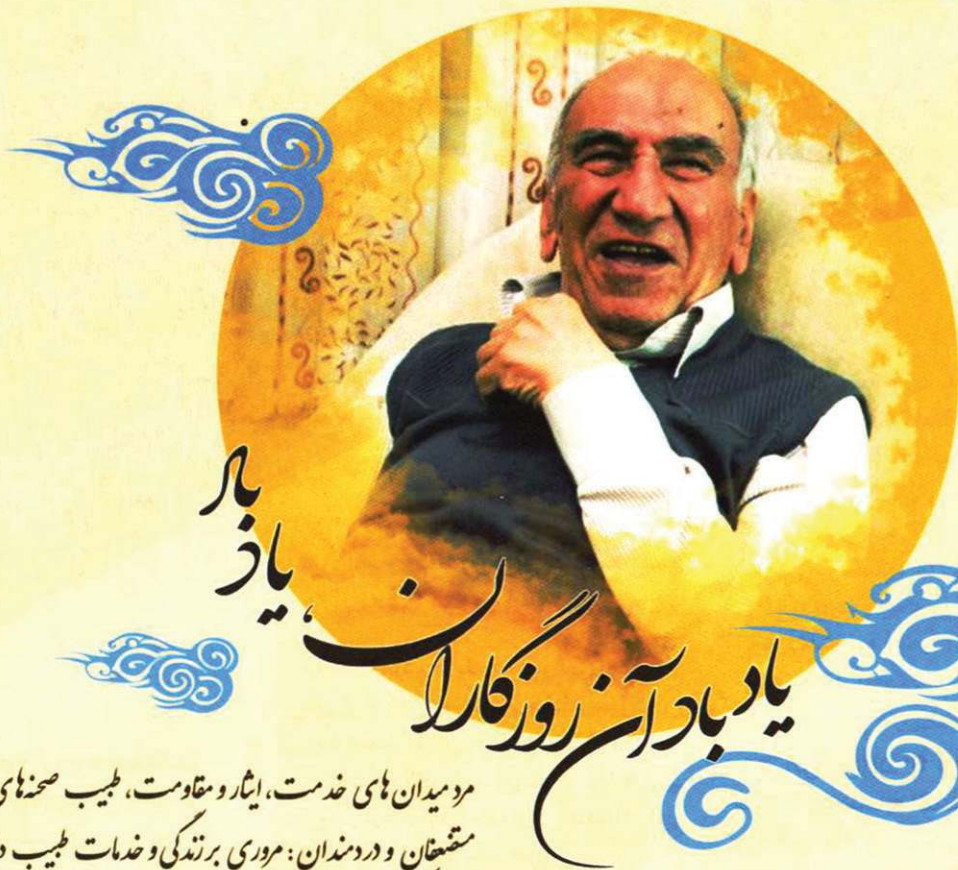
این قضیه هفت‌هشت ماه قبل از جنگ تحمیلی پیش آمد. اعتقاد بنده این است که این امدادی الهی بود و توانست همه مردم را در همه حیطه‌ها، نه فقط بهداشت و درمان، بسیج نماید. برای ما مسئولان هم صحنه آزمایش برای ورود به یک دوره تاریخ‌ساز یعنی جنگ تحمیلی بود. مقاومت مردم ما یک دستور الهی بود. شروع آن هم از همین حادثه سیل بوده است. جریان جنگ و تحمیل آن به کشور و نظام ما دستور و توطئه شوم خارجی بود که به یاری خداوند تبارک و تعالی شکست خورد. شما عنایت کنید ببینید در استانداری خوزستان، در هر زمینه‌ای به‌عنوان عوامل اداری مسئولیت داشتیم. اسمان استاندار بود؛ ولی چیزی نداشتیم. هرچه می‌گفتیم، مردم آماده می‌کردند. همه چیز برای اجرا آماده بود. هماهنگی برای تسری صحیح کارها با ما بود که از طریق همان ستاد انجام می‌شد. شما وقتی به خداوند خود متعهد شدید که به مردم خود خدمت کنید، راه باز می‌شود. می‌آیند. از آسمان و از زمین می‌آیند. می‌خواهید بنویسید بنویسید. می‌خواهید فیلم کنید. اما پدیده‌ها بر اساس نیت اشخاص

سریع‌ترین زمان و در آهنگی فوق‌العاده منظم و منسجم بسیج شوند و خوزستان را نجات دهند. به طوری که در فاصله کوتاهی بعد از این حادثه، خدمت‌رسانی تا عمق روستاهایی که کاملاً در محاصره سیل بودند، انجام شد و این سیل را ملت انقلابی ایران با کمک دولت به‌طور کامل جبران کرد. به نظر من سیل خوزستان که کمتر از آن یاد می‌شود، مانور آمادگی ملت ایران برای مقابله با جنگ بود؛ جنگی که هیچ‌کس نمی‌دانست در کمین است و به‌زودی اتفاق می‌افتد.

کمک‌ها و بسیج مردمی برای کنترل سیل و خرابی‌های آن در خوزستان

دکتر غرضی:

این‌ها همه قبل از دفاع مقدس هست. این قضیه را بعداً از روزنامه‌ها هم پیگیری می‌کردیم. انبوه کمک‌های مردم از سر تا سر کشور به سوی خوزستان سرازیر شد. نیروهای داوطلب و کمک‌های انسانی و آذوقه و همه چیزهایی که مورد نیاز بود... نوعی بسیج مردمی اتفاق افتاد. یعنی همه مردم از تمام استان‌ها آمدند به استان خوزستان. من از بهمن ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۶۰ استاندار خوزستان بودم. سیل در شروع مسئولیتم پیش آمد. در سطح استان ستادی تشکیل داده بودیم. اولین گروه امداد رسانی از استان هم‌جوار، یعنی لرستان بود؛ چون نزدیک تر بودند و طبعاً توانستند به‌سرعت با فاصله چند ساعت خودشان را برسانند. بعد هم بقیه استان‌ها.



یادباد آرزو کارل یا ز بار

مرد میدان های خدمت، ایثار و مقاومت، طبیب صحنه های رزم و رشادت، پناه
مستحقان و دردمندان: مروری بر زندگی و خدمات طبیب دل سوز و عارف مجاهد،
زنده یاد دکتر محمد علی ابوترابی

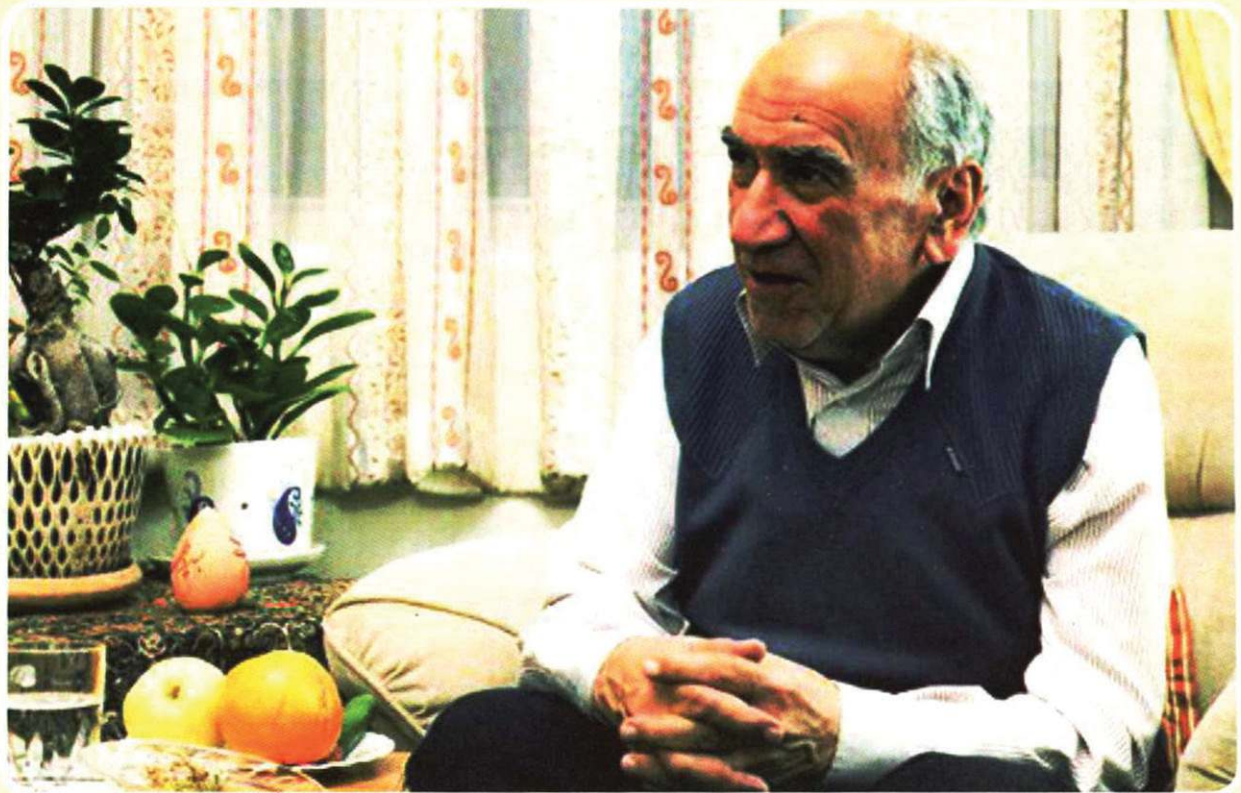
جراحی که بوسه به رگ های شهید زد

◀ پس از ۸۳ سال

در سال ۱۳۱۳ پا به دنیا گذاشت و در سال ۱۳۹۶ دیده از جهان فرو بست. محمد علی ابوترابی اهل نجف آباد اصفهان بود، در نجف آباد متولد شد و در نجف آباد وفات یافت. دکتر ابوترابی که اولین جراح عمومی نجف آباد بود، دانش آموخته تخصصی جراحی عمومی دانشگاه اصفهان بود. او، پیش از انقلاب، جز در دوران سربازی؛ و بعد از انقلاب، جز در دوران دفاع مقدس، نجف آباد را ترک نگفت. پس از اتمام جنگ، با وجود پیشنهادهای خیلی خوب و شرایط کاری بسیار مناسب در تهران، به اصفهان بازگشت و در بیمارستان رحیم زاده مشغول به کار شد. دکتر ابوترابی هم جانباز دوران دفاع مقدس بود، و هم پدر شهید.

خودش، در عملیات خیبر از ناحیه سر و سینه مجروح و شیمیایی شد؛ و تنها پسرش، مجید، در عملیات رمضان به شهادت رسید. در سال های پایانی عمر، با وجود کسالت و بیماری، در مراسم تشییع شهدای مدافع حرم شرکت می کرد. وقتی هم که در ۸۳ سالگی از زندان دنیا آزاد شد و آسمانی شد، در محل یادمان شهدای نجف آباد، و در جوار قبر فرزند شهیدش، و در کنار مزار شهید سرافراز مدافع حرم شهید محسن حججی به خاک سپرده شد.

روایت هایی از زندگی و زمانه
دکتر حاج محمد علی ابوترابی



◀ دوچرخه‌سوار!

ساده‌زیست بود و در تمام دوران عمر، از تجملات ظاهری پرهیز می‌کرد. دکتر، هر روز صبح، پس از صرف صبحانه، با دوچرخه از خانه بیرون می‌زد و مسیر مطب یا بیمارستان را رکاب‌زنان طی می‌کرد. البته سال‌های آخر عمر، دیگر کسی دکتر را با دوچرخه ندید. دکتر را مجبور کردند که دیگر سوار دوچرخه نشود. چون سه‌بار پیایی، دوچرخه او را طوری به زمین زده بود که ممکن بود آسیبی جدی به دکتر وارد بیاید.

بارها، مردم و بسیاری از صاحب‌منصبان کشور، از دکتر خواستند کاندیدای مجلس شود و یا پستی چیزی را در دولت بپذیرد، اما او هر بار شانه خالی می‌کرد و می‌گفت: من اگر از پس همان سوگندنامه پزشکی‌ام در پیشگاه مردم برآیم، خدا را شاکرم.

البته اجتناب از شهرت هم دلیل دیگری بود بر این مسئولیت‌نپذیرفتن‌ها. فعالیت خالصانه در راه رضای خداوند را بر هر چیز دیگری ترجیح می‌داد. نیت کرده بود در گمنامی فعالیت کند. خانه‌اش، محل مراجعات شبانه‌روزی مردم بود. به همسر و فرزندانش می‌گفت: من یک پزشک هستم و در حرفه من سوگند یاد می‌شود. باید در هر شرایطی آماده خدمت به مردم باشیم. من که سوگند یاد کردم، باید به آن متعهد باشم؛ نمی‌توانم بیمار را از در خانه‌ام برانم. همیشه هوای بیمارها را داشت. از بیماران محروم حق ویزیت که نمی‌گرفت، داروی مورد نیازشان را نیز تأمین می‌کرد.

مطب دکتر از سال ۵۱ دایر شد و تا سال‌های پایانی عمر، پذیرای بیماران بود. مخصوصاً از سال ۹۰ به بعد، که دکتر دیگر به‌خاطر بالا رفتن سن، جراحی‌ها را کنار گذاشت و کار در بیمارستان را تعطیل کرد. دکتر به‌خاطر ادای نماز اول وقت، هنگام اذان ظهر، مطب را تعطیل می‌کرد و به مسجد می‌رفت.

◀ سوگندنامه پزشکی

از جوانی، هنگامی که در بیمارستان رحیم‌زاده کار را شروع کرد، حاضر نشد در بیمارستان‌های خصوصی مشغول به کار شود و جراحی کند. دوستان که می‌پرسیدند چرا؟ می‌گفت: دلم نمی‌خواهد حس قناعت در وجودم تحت‌الشعاع پول قرار بگیرد. در بعضی از این بیمارستان‌ها حاکمیت با پول است نه با سوگندنامه پزشکی و این ممکن است به مرور روحیه را تغییر دهد و بار انسان را سنگین کند. بار سنگین هم زود آدم را خسته و کسل می‌کند.

6

در سال‌های پایانی عمر، با وجود کسالت و بیماری، در مراسم تشییع شهدای مدافع حرم شرکت می‌کرد. وقتی هم که در ۸۳ سالگی آسمانی شد، در محل یادمان شهدای نجف‌آباد، در جوار قبر فرزند شهیدش، و در کنار مزار شهید مدافع حرم محسن حججی به خاک سپرده شد.



دکتر ابوترابی، بسیجی و پیر میدان‌دار عشق

◀ پناه مبارزان

دوران سربازی‌اش که پزشک وظیفه بود، در بهداری ژاندرمری تایید به سر آمد. در این دوران، وقتی از ژاندرمری به خانه می‌رسید، مراجعات مردم به او، از شماره خارج می‌شد. لذا در خانه‌اش تا سحر به روی مردم محروم تایید باز بود.

در دوران مبارزات انقلاب نیز، حامی اصلی مجروحان انقلاب بود. بدون ترس و واهمه، مبارزان را می‌پذیرفت و مداوایشان می‌کرد. در اوج مبارزات نیز، اتافی را در خانه به معالجه مجروحان انقلابی اختصاص داده بود.

در جلسات مختلف انقلابی شرکت می‌کرد، اما گزک دست ساواکی‌ها نمی‌داد. یکبار حتی دستگیرش هم کردند، اما وقتی مدرکی از او پیدا نکردند، مجبور شدند آزادش کنند. جالب اینکه پس از آزادی، اجازه نداد شخصی از موضوع دستگیری‌اش مطلع شود و از این موضوع، جامعه افتخاری برای خود ندوخت. دکتر به تنها پسرش، مجید اجازه داده بود با وجود سن و سال کم، اعلامیه‌های امام را پخش کند. محرم سال ۵۷، کاسه صبر دژخیمان ساواک سرریز شد. آنها به خانه دکتر حمله کردند و خانه را به آتش کشیدند.

◀ می‌خواستند از خانه و اهلش،

چیزی باقی نماند

آن روز، چند تن از مجروحان انقلابی را برای معالجه به خانه برد. در خانه مهمان داشت، اما اوضاع شهر حساسی به هم ریخته بود و وقتی برای مهمان‌نوازی نداشت. همسرش هر قدر اصرار کرد که برای صرف ناهار پیش مهمان‌ها بیاید، نپذیرفت. می‌خواست به بیمارستان برود.

به همسرش توصیه کرد که مراقب خودشان باشند، چون احتمال دارد که نیروهای ساواک به در خانه بیایند. پیش از رفتن، مجروحان را در زیرزمین و پشت‌بام خانه پنهان کرد. چند نفر را هم محض احتیاط به خانه همسایه‌ها فرستاد.

شهر پر از غوغا بود و از هر طرف صدای گلوله می‌آمد. رژیم، به هیچکس رحم نمی‌کرد و به‌طور مداوم برای تنها اورژانس شهر مجروح می‌آمد. تعداد پزشکان و کادر پرستاری بیمارستان بسیار کم بود و همه نگران بودند و نمی‌دانستند که با

این‌همه مجروح چه کنند.

دکتر ابوترابی که خود را به بیمارستان رساند، انگار وسط اورژانس روشن شد! همه کادر پزشکی با حضور دکتر انرژی گرفتند و خستگی را فراموش کردند.

ابوترابی کنترل اوضاع نابسامان اورژانس را به دست گرفت و دکترها و پرستارها را در انجام بهتر کارها هدایت کرد.

شب که شد، در خانه دکتر را با مشت و لگد کوبیدند. یک نفر پشت در فحش می‌داد و می‌گفت: در را باز کنید فلان فلان شده‌ها!

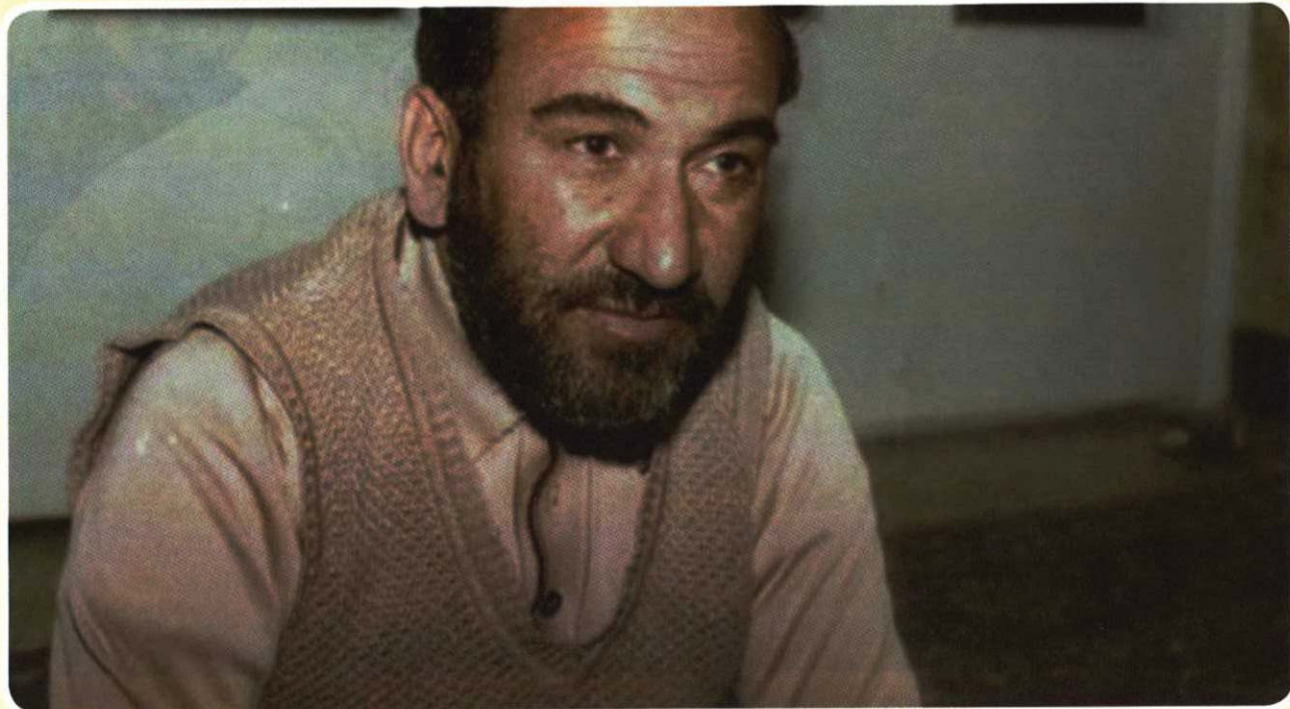
با این وجود، کسی در خانه را باز نکرد. پس از دقایقی، در با شلیک چند گلوله شکسته شد و نیروهای ساواک به داخل خانه ریختند. کل خانه و کوچه هم طوری محاصره شده بود که کسی از خانه فرار نکند. هشت نفر مسلح وارد خانه شدند. آمده بودند دنبال دکتر و مجروحان. وقتی خانه را خالی دیدند، عصبانی شدند. یکی از مهمان‌هایی که در خانه دکتر بود، موهایش

6

همیشه هوای بیمارها را داشت.

از بیماران محروم حق ویزیت که نمی‌گرفت،

داروی مورد نیازشان را نیز تأمین می‌کرد.



محل بازدید مردم. انگار به تماشای خیمه‌های سوخته‌ای می‌آمدند که یزدیان آنها را به آتش کشیده بودند.

◀ تیم ابوتراب

وقتی شنید عراق به ایران حمله کرده، با رفقا و هم‌شهری‌هایش داوطلب اعزام به جبهه شد. قبل از راهی شدن، هرچه می‌توانست دارو و تجهیزات برداشت. رئیس ژاندارمری نجف‌آباد به دکتر گفته بود: مردم نجف‌آباد به شما احتیاج دارند. و جواب شنیده بود: اینجا مردم در آرامش هستند و مسلماً به وجود من آنجا بیشتر احتیاج هست. می‌خواهم از فرمان امامم اطاعت کنم. فردای شروع جنگ، نجف‌آباد را ترک کرد. باینکه بالاترین رتبه آموزشی را داشت و می‌توانست مانند بسیاری، به مراکز درمانی خارجی یا خصوصی برود، راه جبهه را در پیش گرفت و هشت سال تمام، بی‌وقفه، به جراحی و مداوای مجروحان پرداخت.

هوا! پیپت نفت بخاری را از کنار بخاری برداشتند و به روی زمین ریختند. بعد کپسول‌های گاز آشپزخانه را باز کردند و همگی به بیرون رفتند. آخرین نفرشان، قبل از خروج از خانه، فندک روشن کرد و خانه را به آتش کشید.

مجید سریع خود را به آشپزخانه رساند و کپسول‌های گاز را بست. بعد با یک مصیبتی، و با کمک انقلابی‌ها و مردم، آتش خاموش شد.

دکتر ابوترابی گرم مداوای مجروحان بود که تلفن بیمارستان زنگ خورد. گفتند: به آقای دکتر بگویید که به خانه‌اش نیاید، آنجا را گلوله‌باران کرده‌اند. دکتر رفت، اما زمانی رفت که همه چیز آرام شده بود.

آن شب، دکتر و خانواده‌اش به خانه همسایه رفتند. چند روزی هم آنجا ماندند تا خانه‌ای که توسط ساواک به آتش کشیده شده بود، در دیدرس مردم قرار بگیرد که گرفت. خانه سوخته دکتر ابوترابی، در ماه محرم، شده بود

را تراشیده بود. آن‌زمان امام فرموده بودند که آقایان موهایشان را بتراشند تا سربازانی که از پادگان فرار کرده‌اند، شناسایی نشوند.

یکی از ساواکی‌ها تا آن جوان را دید، با پوتین آنقدر به سرش کوبید، تا سر جوان شکست و خونین شد. بعد با خود او را به بیرون از خانه برد. ساواکی‌ها هرچه از همسر دکتر خواستند که بگوید دکتر کجاست، تنها یک پاسخ شنیدند: نمی‌دانم. با شنیدن این جواب، شروع کردند به تیراندازی به در و دیوار. بعد دوباره پرسیدند دکتر کجاست؟ و دوباره با «نمی‌دانم» مواجه شدند.

همسر دکتر را روی زمین انداختند و اسلحه را بر سینه‌اش گذاشتند. مجید پسر خانواده که این صحنه را دید، از جا پرید، اسلحه را کنار زد و خودش را روی سینه مادر انداخت. گفت: اول باید مرا بکشید، بعد مادرم را!

ساواکی‌ها که مقاومت خانواده دکتر را دیدند، تصمیم گرفتند خانه و اهلش را بفرستند روی



آئین اهدای جایزه ملی شهیدرهنمون، یک سال قبل از رحلت

پسرم، چیزی شده؟ جوان با دستپاچگی گفت: آقا مجید مجروح شده. دکتر قرص و محکم گفت: راستش را بگویید! چه اتفاقی افتاده است. جوان از قدرت و صراحت دکتر قوت قلب گرفت، فوری گفت: آقا مجید شهید شده. دکتر از سنگر بیرون رفت و چند لحظه‌ای تنها ماند. بعد دوباره برگشت داخل سنگر و گفت: می‌خواهم جنازه‌اش را ببینم.

دکتر را بردند نزدیک خط مقدم جبهه، در معراج شهدا، کنار کانتینرهایی که اجساد شهدا داخل آنها قرار گرفته بود. چند دقیقه بین اجساد گشتند تا اینکه یک جنازه را روی خاک جلوی روی دکتر گذاشتند و گفتند این پیکر آقا مجید است.

جنازه سر نداشت. رگ‌های گلویش پیدا بود. دکتر دو زانو روی زمین نشست و به جیب لباس که خونی بود خیره شد. روی یک‌تکه پارچه کوچک نوشته شده بود «مجید ابوترابی». خم شد و رگ‌های گلوی مجید را بوسید.

در زمان عملیات‌ها، اعضای تیم ابوتراب همه از شهر کوچک نجف‌آباد برای اعزام به منطقه دور یکدیگر جمع می‌شدند. چند روز مانده به شروع هر عملیات، به منزل دکتر ابوترابی زنگ می‌زدند که گروهش را آماده کند. اگر خودش خانه نبود، به همسرش می‌گفتند: به دکتر بگویید خودش را برای جشن آماده کند و برای ما آجیل نجف‌آبادی بیاورد!

◀ بوسه بر رگ‌های شهید

دکتر ابوترابی داخل لشکر، داشت با آیت‌الله ایزدی، امام‌جمعه نجف‌آباد صحبت می‌کرد. دوتا از بچه‌های لشکر سه‌بار آمدند نزدیک دکتر نشستند، اما بدون اینکه حرفی بزنند، برخواستند رفتند. تا اینکه بار چهارم دکتر خطاب قرارشان داد و گفت: اتفاقی افتاده؟ شماها چیزی می‌خواهید به من بگویید؟ یکی از آن دو نفر با تردید گفت: بله.

دکتر رو به او نشست و با دلهره پرسید: بگو

اولین مکانی که دکتر ابوترابی در آنجا حضور یافت، خسروآباد آبادان بود؛ شهری که زیر آتش مستقیم توپخانه دشمن بود. مجروحان زیاد در شهر (از مردم عادی و رزمندگان) بودند که نیاز به پزشک داشتند، اما پزشکی در شهر نبود. دکتر ابوترابی با تجهیزات پزشکی بسیار ابتدایی که به همراه داشت، با آقای محمدزاده، پزشکیار، در چادری مستقر شدند که اورژانس نام گرفت. شاید اولین اورژانس خط مقدم جبهه، اولین اورژانس با ابتدایی‌ترین امکانات، اما با حضور پزشکی حاذق و باتجربه.

پس از اولین حضور در جبهه، دکتر ابوترابی گروهی تشکیل داد از پزشکان نجف‌آبادی، که بعدها به تیم ابوتراب معروف شد.

تیمی که حاضر بود سخت‌ترین پست‌های اورژانس را در عملیات‌های مهم تحویل بگیرد. این تیم متشکل بود از پزشک متخصص، پزشک عمومی، پزشکیار، پرستار، امدادگر، تکنسین‌های اتاق عمل و کادر پشتیبانی اورژانس.

خدا را شکریم که دینی (و نه بیعت فقیه) و این انقلاب بزرگ را بر مردم ایران و بلکه به بشریت
ارزانی بخشید و جوانان را از بزوم گناه به زوم گناه و از بخلاب ضاد و با هم در بر دینی بیرون کشید
و به هر الو استعقم و تو را بی هدایت و سعادت رساند



من به سر چشمه غور شدیم خود بر دم ازان
من خشن جی سردیام که به سسل اصنام
فدای ای بودم دار تو را با الا برد
او که من رفت بر لاهم بل در یاد برد
والذین جاهدوا فینا لندیم شکرنا

سلام سلام ایران انکو چوک و بزرگ پیر جوان دوزن عمر دیک و چه با وصرت
مشالندنی در راه سر بلندی و آقا در دعوت و صف ناشدنی، تقادم و محکم و دست خالی
ولی ایمان قوی و بتوکل به خدای بزرگ در تقابل دشمن غدار و خونخوار از شرق و غرب
پوش برودند و ذات و خوار و شکست منقحی از نصیب آنها کردند که الی الانه تو امانه
سر بله کنند که العاقبت للذین یستقیمون درود و صلوات بر روح پاک شهیدان و مجاهدین و سیدان

در صلح عشق جز نکو را نکشند
گر عاشق حاشی زمران لراس
رو به صفحان رشت خرا نکشند
مردار بود برانکه او را نکشند

و لا تحسبن انهم یفتنون فی سسل اللہ انما اتوا بل احماء و عند ربهم غیر زقون
هم این پیروزی ها و صبر تحمل با بیعت رهبری و ولایت مطلقه فقیه و اطاعت محض
سوزین بوده و بیعت و جاهد بود
و کاین سببی قابل محله و تیرین کثیر خا و هنر ما اصابنا فی سسل اللہ و ما صنعوا
و ما استکانوا و اللہ یحب الصابین

با درود و صلوات بر روح پاک و ملکوتی سمار بزرگ و ولایت و سلان از جمهوری اسلامی ایران
و سلام و صلوات بر پیکره قدس رهبر عظیم انقلاب حضرت آیت الله العظمی خاتمی ایزد الله
و بنید پیروزان کلمه نصرت همدس و مستفیضین جهانی و حرب الله لکنیان و حسن و سلیطن و بلوری و سیدان
دالایر

مکتوبه مرحوم دکتر ابوترابی در کتاب خاطرات تیم ابوتراب که به همت بسیج جامعه پزشکی منتشر گردید

منابع

۱. محمدحسین شیبانی فر، (بازنویسی) و فهیمه روح الهی (ویراستار): خاطرات تیم های اضطراری پزشکی دوران دفاع مقدس (تیم دکتر محمدعلی ابوترابی)، تهران: سازمان بسیج جامعه پزشکی، چاپ اول، پائیز ۱۳۸۸.
۲. <http://www.hamandishi.ir>
۳. سایت انتقادی اجتماعی نجف آباد: سرگذشت دکتر محمدعلی ابوترابی، درس عبرتی برای جوانان ایران زمین، <http://najafabad1427yblogfa.com>
۴. <http://behdasht.gov.ir>
۵. خبرگزاری دفاع مقدس: <http://www.sajed.ir/fa/news>



پزشک ایثارگر بسیجی، مرحوم دکتر ابوترابی به همراه تعدادی از اعضای تیمش دکتر ابوترابی در ردیف دوم، نفر چهارم ایستاده.

کسی دوا نمی‌کند. اینجا باشم خیلی بهتر است. می‌بینی چه وضعی داریم. هنوز هم دکتر جراح نفرستاده‌اند پستم را تحویل بگیرد. پس تا عملیات تمام نشده، من همین‌جا می‌مانم. حاج احمد کاظمی که دید به همین سادگی نمی‌شود دکتر را راضی به بازگشت کرد، گفت: اینجا من فرمانده‌ام! من می‌گویم چه کسی چه کاری بکند! شما باید همین حالا به نجف‌آباد بروید.

دکتر، نیمه‌شب، با ظاهری خاک‌آلود به خانه آمد. همسرش با دیدن حال آشفته دکتر، نگران شد و سراغ مجید را گرفت. دکتر گفت اسیر شده! همسرش آهی کشید و گفت: راضی بودم به شهادتش، اما اسارت، نه! دکتر که دید همسرش آمادگی خبر شهادت را دارد، خبر شهادت فرزند را، چون هدیه‌ای به مادرش تقدیم کرد.

را نگه می‌داشتند و جایگاه‌هایشان مشخص بود. بعد از ماجرای شهادت مجید، دکتر ابوترابی حاضر نشد برای تشییع و تدفین به خانه برگردد. حاج احمد کاظمی به پیش دکتر آمد تا خودش شخصاً دکتر را راضی به بازگشت کند. دکتر حاج احمد را که دید، پرسید: حاج احمد، تو خبر داشتی؟ چرا به من نگفتی؟ حاج احمد گفت: «رویم سیاه دکتر. خجالت می‌کشیدم خبر شهادت تنها پسران را به شما بدهم. از عهده‌ام خارج بود.

دکتر گفت: چرا تو خجالت بکشی؟ دشمنت خجل باشد. خواست خدا بر این قرار گرفته. راضی‌ام به رضای او. دعا کن به من صبر و حلم عنایت کند. حاج احمد که می‌دانست دکتر می‌خواهد در منطقه بماند، گفت: شما هر چه زودتر باید برگردید نجف‌آباد. ترتیب کارها را داده‌ام. همین الان می‌توانید حرکت کنید.

اما دکتر بی‌توجه به تأکید و اصرار حاج احمد، سراغ مجروح بعدی رفت و شروع به پانسمان زخمش کرد و گفت: رفتن من دیگر دردی از

چند لحظه‌ای همان جا ماند. بعدها به همسرش گفت: با پیکر مجید درد دل کردم. بعد سجده شکر به جا آوردم که خدا چنین فرزند صالحی به من داد. و درخواستم و به اورژانس برگشتم.

مجید پس از اینکه امام فرمودند جبهه‌ها را پر کنید، مادرش را راضی کرد و راهی مناطق عملیاتی شد. مرتبه سوم که به جبهه رفت، در عملیات رمضان شرکت کرد. پیش از آغاز عملیات، مجید برای خداحافظی نزد پدرش رفت. آن روز، مجید سرش را پایین انداخت و به چشمان پدرش نگاه نکرد.

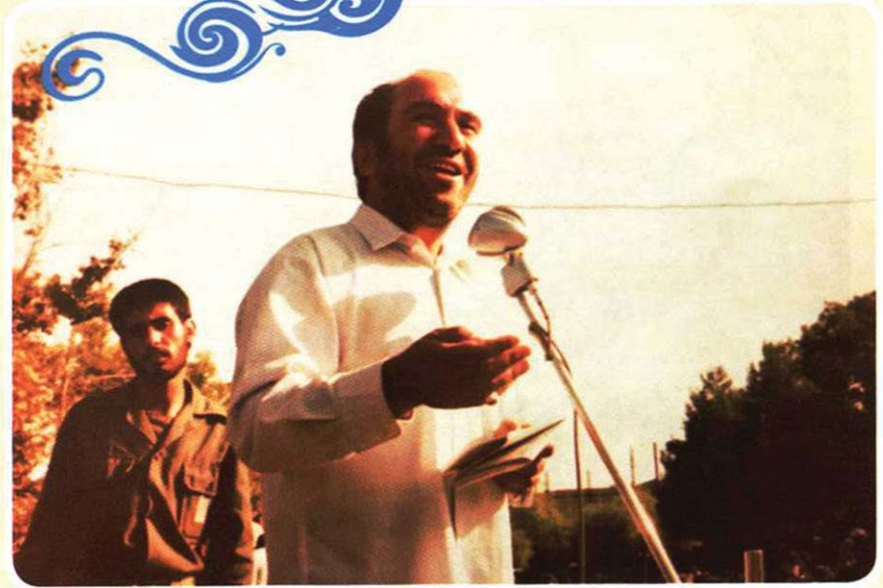
این پدر و پسر، هر دو از شهرت دوری می‌کردند. تا آنجا که مجید، تصویری از دوران دفاع مقدس ندارند. هر بار رزمندگان می‌خواستند دورهمی عکس بگیرند، مجید از تصویر خارج می‌شد.

حاج احمد کاظمی، فرمانده دکتر ابوترابی بود، اما همچون یک مرید با دکتر رفتار می‌کرد و گاهی به شوخی می‌گفت «من سرباز آقای دکتر هستم». البته در کنار صمیمیت، احترام همدیگر

با وجود اینکه بعد از جنگ، آثار مجروحیت در بدن آقای دکتر وجود داشت، هرگز به بنیاد شهید مراجعه نکرد و پرونده‌ای تشکیل نداد.

◀ دوره ۴۵ روزه اجباری

یک روز دکتری که از تهران اعزام شده بود و دوره ۴۵ روزه اجباری‌اش را در منطقه عملیاتی می‌گذرانند، سراغ دکتر ابوترابی آمد. خیلی مؤدبانه سلام و احوال‌پرسی کرد و گفت: بخشید! می‌تونم از شما که مسئول این گروه هستید، بی‌رسم شما چتونه؟ دکتر ابوترابی پرسید: چرا قربان؟ اعضای تیم ما برای شما مشکلی به وجود آورده‌اند؟ گفت: خیر اما رفتارشان مناسب محیط جبهه نیست. مناسب نیست که هیچ، خیلی هم عجیب است! شماها، دست‌هایتان داخل شکم پر از خون مجروح است و کارت‌ها که تمام می‌شود، با روپوش خونی می‌نشینید لب تخت و باهم مشاعره می‌کنید! دکتر جوان ادامه داد: چه طور می‌توانید تا این حد نسبت به مسائلی که در اطرافتان می‌گذرد بی‌تفاوت باشید؟ دکتر ابوترابی با مهربانی لبخند زد و گفت: خب، حالا فهمیدم شما چرا ناراحت هستید. چه اشکالی دارد دکتر جان؟ ما باید روحیه خودمان را حفظ کنیم. شما به من بگویید منطقی است وقتی مجروح نداریم و الحمدالله سرمان خلوت است، بنشینیم و به شرایط سخت جنگ و مجروحانی که ما همه تلاشمان را برای نجات زندگی آنها انجام داده‌ایم اما شهید شده‌اند، فکر کنیم؟ مطمئن باشید این افکار برای تک‌تک ما حاصلی جز افسردگی و کسالت نخواهد داشت. اگر این حالت بر ما غلبه کند، به مجروحان هم دیگر نمی‌توانیم برسیم. اینجا نباید به خودتان اجازه بدهید مدام به توپ و تانک و ترکش و گلوله فکر کنید. در شرایط جنگی چند برابر شرایط عادی باید دید واقع‌بینانه را در خودتان تقویت کنید. دکتری که از



می‌دیدند که تقریباً همه گروه در آن شرکت می‌کردند. برنامه‌هایی مانند شب شعر و مشاعره، حفظ سوره‌های قرآن، روان‌خوانی قرآن، تعریف خاطره، و البته برنامه‌های تفریحی، مثل مسابقه پوست پرتقال! در این مسابقه دو گروه روبه‌روی یکدیگر، سنگ می‌گرفتند و بعد با پوست پرتقال که از بین همه بچه‌های لشکر جمع شده بود، به هم حمله می‌کردند. مسابقه‌ای با قوانین خاص، که خود دکتر ابوترابی دوار مسابقه می‌شد.

◀ بدون پرونده!

حین عملیات والفجر یک، ترکشی آمد و در کنار قلب دکتر ابوترابی نشست. این اولین مجروحیت بود. در عملیات خیبر، موشک درست آمد و بر سنگ اورژانس اصابت کرد. آوار بر سر آقای دکتر ریخت و مجروحیتی دیگر نصیبش شد.

در عملیات‌هایی شرکت کرد که رژیم بعث در آن عملیات‌ها، از سلاح شیمیایی استفاده کرد. چون در این عملیات‌ها، آقای دکتر در اورژانس خط مقدم بود، شیمیایی هم شد.

◀ تا زمانی که مجروح هست...

عملیات والفجر مقدماتی، عملیات سختی بود. اورژانس نجف اشرف و چند اورژانس دیگر در یک مسیر بودند و عقب‌نشینی شده بود. بسیاری از اورژانس‌ها جمع کردند و رفتند، اما تیم ابوتراب جمع نکرد. دکتر به اعضای تیمش گفت: هر کسی که می‌خواهد، برود؛ من اینجا هستم. اعضای تیم با اینکه از شنیدن خبرهای بد نگران شده بودند، ماندند. همان‌وقت مجروحی را آوردند. به محض اینکه او را روی تخت خواباندند، داد زد: چرا نشسته‌اید؟ الان همه شما را می‌گیرند، فرار کنید.

دکتر گفت: تا زمانی که مجروح در اینجا هست، من هم هستم. و تمام اعضای تیم، مثل دکتر بودند؛ تا زمانی که مجروح بود، می‌ماندند.

◀ مسابقه پوست پرتقال!

تیم ابوتراب تا شروع عملیات، بی‌کار نمی‌نشستند. اگر مجروح داشتند به مداوای او می‌پرداختند و اگر نه با تشویق دکتر ابوترابی، برنامه‌های فرهنگی و تفریحی زیادی برای خودشان تدارک



تهران آمده بود، با منطق قوی دکتر قانع شد که کار بچه‌های تیم ابوتراب درست است. همان دکتر جذب شخصیت دکتر ابوترابی شد و حتی بعد از اتمام دوره اجباری‌اش، ماه‌های متمادی در جبهه ماند.

و این اتفاق، بارها و بارها، افتاد. کسانی که فقط برای دوره اجباری به جبهه آمده بودند، اما در برخورد با دکتر ابوترابی، جذب ایشان شدند و در جبهه ماندند.

◀ بخشی از سخنرانی حجت‌الاسلام سیدحسین ابوترابی‌فرد در مجلس بزرگداشت زنده‌یاد دکتر ابوترابی

مرحوم مغفور، جناب آقای دکتر محمدعلی ابوترابی پزشکی متعهد و عالی‌قدر بود که شخصیت برجسته‌اش در مدرسه دین و علم تربیت یافته بود. افرادی که در طول زندگی مبارک این انسان عالی‌قدر، با او آشنا بودند و

با ایشان ارتباط نزدیک داشتند، قدر شخصیت علمی، انسانی، دینی، سیاسی، اجتماعی و منزلت والای او را می‌دانستند و برای او جایگاهی ویژه و منزلت فاخری قائل بودند. این منزلت، دستاورد حیات وحیانی، دینی، عقلانی و علمی است. هر انسانی که اراده کند زندگی خویش را بر اساس مبانی صحیح و عقلانی و علمی و آموزه‌های وحیانی تنظیم کند، این پایان و سعادت در انتظار اوست.

تمام کسانی که با دکتر ابوترابی نزدیک بودند، می‌دانستند ایشان با خدای متعال عهد بندگی و خدمت دارد؛ لذا تمام اندیشه و فکرش معطوف این بود که خدا چه می‌خواهد و رضایت او در چیست.

پزشک بسیجی یعنی به مطب و علم و لباس و مدرکش تعلق ندارد. آدم بصیر، درست تشخیص می‌دهد کجا حضور پیدا کند. اگر این جامعه علمی و پزشکی و مهندسی کشور نبود،

قطعاً ما در دفاع مقدس به این قدرت و عظمت نمی‌رسیدیم. این جامعه علمی و دانشگاهی، تکیه‌گاه قدرتمند دفاع مقدس بود. امروز هم این جامعه علمی است که ایران را هم‌ردیف چند قدرت تراز اول دفاعی جهان قرار داده. قدرت موشکی و هسته‌ای دستاورد دانشی است که چهره‌های علمی برجسته ما خلق کرده‌اند.

دکتر محمدعلی ابوترابی پزشکی بود بسیجی و بصیر و انقلابی. معنای انقلابی این است. انقلابی یعنی این. یعنی آنجا که انقلاب نیاز دارد، حضور دارد. یعنی با ارزش‌های انقلاب پیوند خورده است؛ در عین حال، یک متخصص و جراح برجسته و حاذق است. این پزشک خدوم خبر شهادت فرزندش را در همان خط مقدم دریافت کرده و کنار بدن مطهر بی‌سر او حضور پیدا می‌کند. عرض ادبی می‌کند، سجده شکر به جا می‌آورد و راهش را تداوم می‌دهد.

ادبیات متفاوت

دل نوشته‌ای از شهید چمران



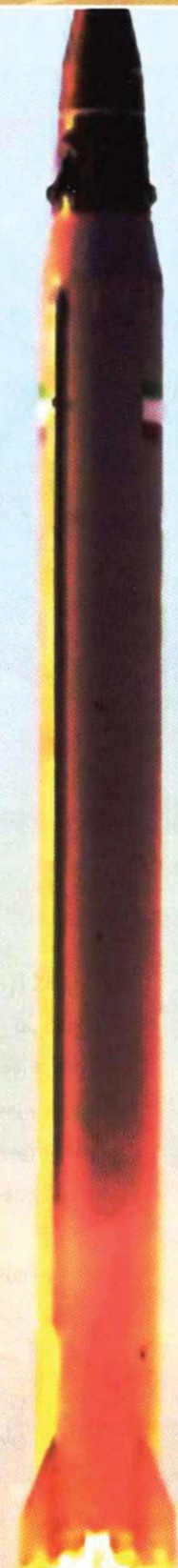
قربانی فرزند آدم

"ای خدای بزرگ، ای آنکه نمونه ی بزرگی چون حسین علیه السلام را به جهان عرضه کرده ای، ای آنکه برای اتمام حجت به کافران وجودت... سیاهی ها و تباهی ها را به آتش وجود حسین ها روشن نموده ای، ای آنکه راه پرافتخار شهادت را، برای آخرین راه حل انسانها باز کرده ای، ای خدا، ای معشوق من، ای ایده آل آرزوهای مردم عارف، به من توفیق ده تا مثل مخلصان و شیفتگان، در راهت بسوزم و ازین خاکستر مادی آزاد گردم. ای حسین علیه السلام، من برای زنده ماندن تالش نمی کنم و از مرگ نمی هراسم بلکه به شهادت دل بسته ام و از همه چیز دست شسته ام، ولی نمی توانم بپذیرم که ارزشهای الهی و حتی قداست انقلاب بازیچه دست سیاستمداران و تجار ماده پرست شده است.

قبول شهادت مرا آزاد کرده است، من آزادی خود را به هیچ چیز حتی به حیات خود نمی فروشم.

خدایا ابراهیم را گفتی که عزیزترین فرزندش را قربانی کند، و او اسماعیل را مهیای قربانی کرد...

هنگامی که پدر کارد را به گلوی فرزندش نزدیک می کرد، ندا آمد دست نگه دار. ابراهیم آزمایش خود را داد، ولی اسماعیل هنوز به آن درجه تکامل نرسیده بود که قربانی شود، زمان زیادی گذشت تا قربانی کاملی که عزیزترین فرزندان آدم بود، به درجه ارزش قربانی شدن رسید، و در همان راه خدا قربانی شد و او حسین بود. خدایا تو به من دستور دادی که در راه تو قربانی شوم، فوراً اجابت کردم و مشتاقانه به سوی قرارگاه عشق حرکت کردم... اما تو می خواستی که این قربانی هر چه باشکوه تر باشد، لذا دوستانم را و فرزندم را و عزیزترین کسانم را به قربانی پذیرفتی... و مرا در آتش اشتیاق منتظر گذاشتی..."



نویسنده: دکتر فاطمه رنجبر

وجوب توانمندی دفاعی از منظر قرآن کریم و اهل بیت عصمت و طهارت

چکیده

دین اسلام، دین صلح و آرامش است و جنگ و جهاد از منظر قرآن کریم و از دیدگاه اهل بیت عصمت و طهارت، برای جلوگیری از ظلم و ستمگری، دفاع از مظلومان و به تعبیری برای مقابله با هر آنچه مانع دستیابی به کمال، رستگاری و سعادت انسان است، مجاز شمرده شده است. استعمار اقتصادی، برتری طلبی سیاسی، توسعه طلبی اجتماعی و جغرافیایی و مسائلی که در طول تاریخ حیات پررنج انسان، امنیت و آرامش را از آنان سلب کرده است، همواره مورد مذمت قرار گرفته است. قرآن به آمادگی نظامی جامعه اسلامی تأکید ویژه ای دارد. آمادگی نظامی در دو حوزه منابع انسانی و ابزارهای نظامی، این امکان را برای جامعه اسلامی فراهم می‌سازد که در هر زمان و مکانی، علیه دشمن اقدام کند و امکان هرگونه پیروزی و موفقیتی را از آنان سلب کرده و به عنوان عامل بازدارنده عمل نماید. مطالعه حاضر در راستای بررسی وجوب آمادگی نظامی و آثار آن از منظر قرآن و روایات ائمه معصوم صورت گرفته است.

کلمات کلیدی:

آمادگی نظامی، جنگ، جهاد، قرآن کریم، روایات

مقدمه

هرچند جوامع انسانی در راستای رفع نیازهای مشترک پدید آمده‌اند، اما هدف اصلی این جوامع، دستیابی به صلح و آرامش و رهایی از جنگ و درگیری است. جنگ‌ها غالباً بر اثر تضاد منافع دو جامعه رخ می‌دهند و چنانچه انسان تحت چنین شرایطی بی‌محابا عمل کند، مصالح خود و بسیاری از منافع جامعه را به خطر خواهد انداخت. شکی نیست که فطرت پاک انسانی جنگ و خون‌ریزی را ناپسند می‌شمارد و به این دلیل امکان دارد که برای بسیاری از افراد ملموس نباشد که برای حفظ حکومت اسلامی و مقابله با دشمنان، وجود نیروهای مسلح و آمادگی دفاعی ضروری است. خداوند عزوجل می‌فرماید: "كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ اَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ اَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" (بقره، آیه ۲۱۶)؛ جنگ بر شما واجب گشته است و حال آنکه از آن بیزارید؛ لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی‌دارید و آن چیز برای شما نیک باشد، و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن چیز برای شما بد باشد، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. با توجه به احتمال تهاجم و تعدی از سوی دیگران، آمادگی نظامی و دفاعی به‌عنوان یک اصل اساسی برای حفظ سلامت

می‌پردازد. آمادگی نظامی، در راستای تأمین امنیت مرزها از هرگونه تهدید فعلی یا احتمالی، امری لازم و ضروری برای هر جامعه و نظام مدنی است.

وجوب آمادگی نظامی در آیه ۶۰ انفال "أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ" و ۴۱ توبه "انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ" به‌صراحت اشاره شده است. برخی از مفسران آمادگی نظامی را واجب عینی و برخی دیگر واجب کفایی برشمرده‌اند. بنابراین، آمادگی نظامی بر اساس آیه ۴۱ سوره توبه از نظر اهمیت در حکم جهاد است. قرآن از مؤمنان می‌خواهد در تمام شرایط، آمادگی جهاد داشته باشند. در آیات قرآن کریم نیز به اهمیت و ارزش آمادگی نظامی اشاره شده و آثار آمادگی نظامی برای حکومت اسلامی بر همین اساس به شرح زیر می‌باشد:

۱. هراس دشمن

کارکرد اصلی و مهم آمادگی نظامی از طریق اجرای رزمایش، نمایش قدرت و آرایه نظامی به‌ویژه در مرزهای مواجهه با دشمن، تخریب روحیه دشمنان و متجاوزان است. قدرت بازدارندگی هر جامعه‌ای، خود بهترین شیوه پیشگیری و تأمین امنیت پایدار است. از نظر قرآن، آنچه مهم است، تحقق چنین بازدارندگی با اقتدار نظامی از طریق بهره‌گیری از هر ابزار و وسیله‌ای است. البته تهیه هر ابزار دفاعی و

و امنیت و آرامش جوامع انسانی محسوب می‌شود. آمادگی نظامی با هدف تدارک نیروها و امکانات لازم، اعم از مادی و معنوی، برای رویارویی با دشمنان موجود یا احتمالی، در جامعه اسلامی شکل می‌گیرد و عامل مهمی در ایجاد اعتماد و امنیت عمومی و آرامش روحی و روانی جامعه و عامل بازدارنده از هجوم دشمن و ترس و رعب از رزمندگان به شمار می‌رود. خداوند متعال در آیات بسیاری با به‌کارگیری واژه‌هایی چون «اعداد»، «أخذ حذر»، «أخذ اسلحه»، «رباط»، «مرباطه»، «صافنات الجیاد»، «تبوی»، «جمعوا» به این مسئله و مانند آن تأکید نموده است. توجه و تأکید ویژه‌ای به مسائل نظامی و رزمی در آیات سوره‌های مدنی شده است؛ زیرا بنا بر آیه ۲۵۱ سوره بقره، وجود نیروهای نظامی قدرتمند برای یک حکومت اسلامی ضروری بوده و چنانچه قصوری در این امر صورت گیرد، کافران بر جامعه اسلامی تسلط خواهند یافت.

بحث

قرآن به‌عنوان کتاب هدایتی که بر پایه فطرت انسانی است، توجه ویژه‌ای به آمادگی نظامی و دفاعی دارد. قرآن کریم به‌طور آشکار در آیات ۱۷۲ و ۲۰۰ آل‌عمران، ۶۰ انفال، ۲۴۶ بقره، ۷۱، ۹۴، ۱۰۲ و ۱۰۴ نساء و ۴۶، ۴۷ و ۱۲۳ توبه، به موضوع آمادگی نظامی، ابعاد و آثار آن از قبیل تهیه و ساخت سلاح، آماده‌سازی روحی و معنوی نظامیان و آموزش فنون نظامی

اقتداری لزوماً به‌معنای استفاده از آن نیست؛ بلکه هدف ترس و هراسی است که وجود آن ابزار و وسیله در برابر دشمن فعلی و احتمالی ایجاد می‌کند.

از همین رو، خداوند در قرآن، بر اصل اقتدار و آمادگی نظامی به‌قصد ترساندن دشمنان تأکید می‌کند و می‌فرماید: "وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُزْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تَنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ؛" و هر چه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده بسیج کنید تا با این تدارکات، دشمن خدا و دشمن خودتان و دشمنان دیگری را جز ایشان که شما نمی‌شناسیدشان و خدا آنان را می‌شناسد، بترسانید و هر چیزی در راه خدا خرج کنید، پاداشش به خود شما بازگردانیده می‌شود و بر شما ستم نخواهد رفت.

در واقع، این آیه به جنگ روانی و در حقیقت به آمادگی نظامی در قالب شمار نظامیان آموزش‌دیده و آماده و تجهیزات نظامی پیشرفته اشاره می‌کند. قرآن بیان می‌دارد که آمادگی نظامی مسلمانان نه برای تهاجم، بلکه برای دفاع از منافع امت است؛ به‌گونه‌ای که رویارونشدن دشمنان با چنین مسلمانان آماده‌ای به نفع دشمنان خواهد بود. در واقع، والاترین هدف نظامیان بایستی تنها به‌دست‌آوردن رضایت خداوند باشد و برای نجات جان دیگران از دست ظالمان از هیچ



أُخْرَى لَمْ يَصَلُوا فَلْيَصَلُوا مَعَكُمْ وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْعِيَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُهِيناً؛ چون تو در میانشان باشی و برایشان اقامه نماز کنی، باید گروهی از آنها با تو به نماز بایستند و سلاح‌های خویش بردارند.

هرگاه از باران در رنج بودید یا بیمار بودید، سلاح‌های خویش بگذارید؛ ولی هوشیارانه مواظب دشمن باشید. هرآینه خدا برای کافران عذابی خوارکننده آماده ساخته است.

و چون سجده به پایان بردند، برابر دشمن شوند تا گروه دیگر که نماز نخوانده‌اند بیایند و با تو نماز بخوانند. آنان نیز هوشیار باشند و سلاح‌های خویش بگیرند؛ زیرا کافران دوست دارند که شما از سلاح‌ها و متاع خود غافل شوید تا یکباره بر شما بتازند. و گناهی مرتکب نشده‌اید، هرگاه از باران در رنج بودید یا بیمار بودید، سلاح‌های خویش بگذارید؛ ولی هوشیارانه مواظب دشمن باشید. هرآینه خدا برای کافران عذابی خوارکننده آماده ساخته است.

برای این کار به خدمت بگیرد (آل عمران، آیات ۱۳۱ و ۲۰۰؛ انفال، آیه ۶۰). به سخن دیگر، آمادگی نظامی ارتش اسلام همیشگی و دائمی است. این آمادگی پیش از حمله (انفال، آیه ۶۰)، در زمان احتمال تجاوز و حمله (آل عمران، آیه ۲۰۰ و نساء، آیات ۷۱ و ۱۰۲) و پس از حمله و عقب‌نشینی دشمن (آل عمران، آیات ۱۷۲ و ۱۷۴) می‌بایست وجود داشته باشد.

چنان‌که خداوند در آیه ۲۰۰ سوره آل عمران می‌فرماید: "یا ایها الذین آمنوا اصابوا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، [در برابر مشکلات و هوس‌ها] استقامت کنید و [در برابر دشمنان نیز] پایدار باشید [و دیگران را به صبر دعوت کنید] و از مرزها مراقبت کنید و از خداوند پروا داشته باشید؛ شاید که رستگار شوید.

۲. شکست دشمن

نیروهای مسلح باید همواره در آمادگی کامل با هرگونه رویارویی با دشمن باشند و هرگز غفلت و کاهلی از خود بروز ندهند؛ زیرا دشمن همواره منتظر چنین فرصتی است [و آمادگی نظامی و دفاعی بایستی در بالاترین سطحی باشد که دشمنان با خواری، شکست را بپذیرند. آیه ۱۰۲ سوره نساء به شکست دشمن در گرو هوشیاری و آمادگی کامل مجاهدان اشاره می‌کند:

"وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلَتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لَتَأْتِ طَائِفَةٌ

اقدامی دریغ ننمایند؛ چنان‌که خداوند در آیات ۷۴ تا ۷۶ سوره نساء می‌فرماید: "فَلْيَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَ مَنْ يقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلْ أَوْ يُغْلَبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۷۴) وَ مَا لَكُمْ لَا تقاتلونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أهلكها وَ اجعل لنا مِنْ لَدُنْكَ وِلياً وَ اجعل لنا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (۷۵) الَّذِينَ آمَنُوا يقاتلونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يقاتلونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقاتلوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا؛

باید در راه خدا کسانی جنگ کنند که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند. و هر کس در راه خدا بجنگد و کشته شود و یا اینکه پیروز گردد، پاداش بزرگی بدو می‌دهیم. چرا باید در راه خدا و [نجات] مردان و زنان و کودکان درمانده و بیچاره‌ای نجنگید که می‌گویند: پروردگارا، ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند خارج ساز، و از جانب خود سرپرست و حمایتگری برای ما پدید آور، و از سوی خود یآوری برایمان قرار بده. کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه خدا می‌جنگند و کسانی که کفرپیشه‌اند، در راه شیطان می‌جنگند. پس با یاران شیطان بجنگید. بی‌گمان نیرنگ شیطان همیشه ضعیف بوده است.

دولت اسلامی موظف است که به آماده‌سازی ارتش و نیروهای واکنش سریع و آماده کارزار اقدام کند و همه امکانات مادی و معنوی را



در حقیقت تحقق اراده حتمی الهی به شکست دشمنان، در همین تهیه عوامل و اسباب آن، یعنی همان آمادگی نظامی است و مقصود از «عذاب مهین»، شکست دشمنان به دست مسلمانان است. خداوند در این آیه به حفظ آمادگی نظامی به هنگام اقامه نماز نیز اشاره دارد. خداوند در این آیه اجازه نمی‌دهد که نیروهای نظامی به بهانه انجام فریضه نماز، زمینه را برای نفوذ دشمن فراهم کنند؛ بلکه باید با هوشیاری تمام، افزون بر انجام فریضه، به مسئولیت نظامی خود بپردازند.

۳. ممانعت از هجوم دشمن

خداوند در آیه ۱۰۲ سوره نساء بیان می‌کند که آمادگی نظامی چنان ترس و دلهره‌ای در دل دشمنان و متجاوزان می‌اندازد که به خود اجازه حمله غافلگیرانه را نمی‌دهند. اسلام نمی‌گوید جنگ کنید؛ بلکه می‌گوید آن چنان قوی باشید تا دیگر کشورها جرئت حمله به شما را نداشته باشند؛ از این رو، قرآن این آمادگی را مقید به نیروی خاصی نمی‌داند و می‌فرماید هر نیرویی که می‌توانید، فراهم کنید تا بتوانید دشمن را بترسانید؛ زیرا جنگ حتی با پیروزی نیز دارای ضایعاتی است. پس باید کاری کرد که دشمن هرگز به خود اجازه جنگ و حمله به کشور را ندهد. در این صورت ما هم پیروز خواهیم بود و هم هزینه‌ای نمی‌پردازیم.

حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «هرکس در شک و تردید بماند، شیطان او را له و لگدمال می‌کند.»

از دیگر آثاری که قرآن در راستای آمادگی نظامی و دفاعی بیان کرده، توجه به اصل رهایی از غافلگیری از سوی دشمن است. از نظر قرآن، دشمنان در زمانی به مسلمانان هجوم می‌آورند که از آمادگی و هوشیاری

کافی برخوردار نبوده و از دشمن غافل شده باشند. خداوند در آیات ۴۵ و ۴۶ سوره توبه به منافقانی اشاره می‌کند که در هنگام حمله دشمن، بهانه می‌آورند که از آمادگی نظامی برخوردار نبوده و هنوز تجهیزات جنگی فراهم نکرده‌اند. این آیه بیان می‌کند که فقط کسانی از تو اجازه ترک جهاد می‌خواهند که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و دل‌هایشان [در انجام فرمان‌های حق] دچار تردید است و همواره در تردیدشان سرگردانند. حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «هرکس در شک و تردید بماند، شیطان او را له و لگدمال می‌کند.» از نظر قرآن حتی اگر ارتش اسلام متحمل شکست یا ضربات سخت شده و ناچار به ترک مواضع و عقب‌نشینی گردیده است، می‌بایست به سرعت آرایش نظامی خود را بازیابد و با نمایشی از قدرت، ترس و رعب در دل دشمنان اندازد و اجازه پیشروی و تعرضات بیشتر ندهد. از نظر قرآن حتی در زمانی که امت اسلام به هر دلیلی شکستی را تجربه کرده و تلفاتی داشته است، باید هوشیاری و آمادگی نظامی را حفظ کرده و بلکه آن را تقویت کند.

"الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ" ؛ آنان که دعوت خدا و رسول را اجابت کنند، پس از آنکه به آنها رنج و الم رسید، از

آنها هرکس نیکوکار و پرهیزکار شد، اجر عظیم خواهد یافت.

سبب نزول آیه چنین بوده که ابوسفیان و یارانش وقتی که از احد برگشتند، پشیمان شدند و گفتند نه محمد را کشتیم و نه اسیر گرفتیم؛ بلکه باید برگردیم در مدینه و آنها را غارت کنیم و افرادشان را اسیر نماییم.

این موضوع به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. اصحاب را امر به خروج از مدینه داد. در این میان، بعضی به علت اینکه جراحات جنگ در بدن ایشان باقی مانده و التیام نیافته است، از رفتن به جنگ امتناع ورزیدند و این آیه نازل گردید.

اهتمام ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله به آماده‌سازی سپاه اسلام یکی از جنبه‌های بارز و مهم آمادگی نظامی از منظر قرآن می‌باشد. بنا بر آیه ۱۲۱ سوره آل عمران، خروج پیامبر در صبحگاهان جهت تعیین پایگاه‌های نظامی در برابر دشمن بیانگر آمادگی نظامی است. با توجه به این آیه، درمی‌یابیم که فرماندهی جنگ و انتخاب پایگاه‌ها و مناطق استراتژیک دفاعی، به عهده شخص پیامبر و رهبر مسلمانان است. پیامبران دیگر نیز گاه به نمایش قدرت خود اقدام می‌کردند. این مسئله به‌ویژه برای پیامبرانی که دولت دینی را تأسیس کرده بودند، نمود یافته است. حضرت سلیمان





نظامی و آمادگی نظامی گام برمی‌دارند و برای تحقق آن تلاش می‌کنند، مستحق پاداش الهی هستند. خداوند در آیه ۱۲۱ سوره توبه می‌فرماید:

" وَ لَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً وَ لَا يَقَطِّعُونَ وَاذْيَا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ " باتوجه به این آیه می‌توان دریافت که آمادگی رزمی و انجام کارهای مقدماتی جنگ نیز دارای پاداش الهی هستند. همچنین آیه ۱۷۲ سوره آل عمران اشاره می‌کند که آمادگی رزمی به همراه تقوا و احسان، باعث برخورداری از پاداش بزرگ الهی می‌شود.

یکی دیگر از پاداش‌های نظامیان، اعلام دوستی از طرف خداوند است. خداوند در آیه ۴ سوره صف می‌فرماید: "إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْضُوضٌ" خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او متحد و یکپارچه در خط و صف واحدی می‌رزمند؛ انگار دیوار سربی بزرگی هستند. امام‌علی علیه السلام فرمود: «بهترین مردم کسی است که خود را در راه خدا وقف کرده و با دشمنان او به نبرد برمی‌خیزد و مرگ یا کشته‌شدن در میدان نبرد را آرزو می‌کند.»

وعدۀ بهشت یکی دیگر از پاداش‌های رزمندگان و از جمله عوامل تقویت روحی و معنوی آن‌ها

محمدبن‌حنیفه، پایداری و صبرپیشگی و عدم تزلزل در میادین جنگی را توصیه می‌فرماید. هرچه میزان صبر و شکیبایی نظامیان بیشتر باشد، قدرت غلبه بر دشمنان بیشتر است؛ زیرا همراهی خداوند با صبرکنندگان است.

آماده‌سازی روحی و معنوی رزمندگان یکی از ابعاد مهم آمادگی نظامی است. با توجه به آیات ۴۴ تا ۴۶ سوره توبه می‌توان دریافت که در انتخاب رزمندگان بایستی به اخلاص، تقوا و کارایی نظامی آنها توجه خوبی داشت. صبر و پایداری رزمندگان اسلام در برابر سختی‌ها از جمله نکات مهمی است که از تدبیر در آیه ۲۰۰ آل عمران می‌توان به دست آورد. خداوند همچنین در آیه ۱۰۴ سوره نساء با یادآوری امیدواری مسلمانان به خداوند به‌عنوان عامل برتری آنها بر کافران، به تقویت روحیه رزمندگان می‌پردازد: "لَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَ كَانِ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا؛ " و در تعقیب و جست‌وجوی دشمن سستی نکنید. اگر شما [در رویارویی با دشمن] درد و رنج می‌بینید، آنان نیز چون شما درد و رنج می‌بینند، و شما چیزی را [چون پیروزی و پاداش] از خدا امید دارید که آنان امید ندارند؛ و خدا همواره دانا و حکیم است.

از نظر قرآن کسانی که در مسیر افزایش توان

همواره از لشکر خویش بازدید می‌کرد؛ زیرا در لشکر او گروهی از شیاطین بودند که به اسارت درآمده و به بردگی برای او مشغول بودند و کارهای ساختمانی و خدماتی و سخت و سنگین و بی‌مانند انجام می‌دادند.

آیه ۸۰ سوره انبیا " وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُخْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ" به زره‌سازی حضرت داوود به‌عنوان مصداقی از اهتمام وی برای آمادگی نظامی اشاره دارد.

امام‌علی علیه السلام نیز بر حفظ آمادگی نظامی تأکید ویژه‌ای داشته‌اند. اگر به خطبه‌ها و نامه‌های امام در نهج البلاغه توجه کنیم، با حجم عظیمی از سخنانی مواجه می‌شویم که ضرورت مبارزه و جهاد دفاعی بر علیه اصحاب جمل و صفین را به مردم گوشزد می‌کند. بخش زیادی از سخنان امام در نهج البلاغه به تبیین ضرورت، اهمیت و اقدامات لازم برای دفاع از حکومت اسلامی و مصالح جامعه اسلامی اختصاص دارد. خطبه یازده نهج البلاغه تحت عنوان دستورات جنگی اشاره دارد: «و من کلام له (علیه السلام) لابنه محمد ابن الحنفیه لما أعطاه رایة یوم الجمل: تَزُولُ الْجِبَالُ وَ لَا تَزُلُّ، غَضَّ عَلَيَّ نَاجِدِكَ، أَعْرَ اللَّهُ جُمَّمَتَكَ، تَدُّ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ، اِزْمِ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ وَ غَضَّ بِبَصْرِكَ، وَ أَعْلَمُ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.» امام‌علی علیه السلام به فرزندش

آیه شریفه ۶۰ انفال، عبارت " من رباط الخیل " را همراز با مرزبانی دانسته‌اند. با توجه به اینکه تهاجم دشمن همواره از طریق مرزها صورت می‌پذیرد، لزوم این آمادگی در مرزها بیش از سایر نقاط کشور میباید. جمع‌آوری تجهیزات و ادوات نظامی به دو منظور انجام می‌شود:

۱- بالابردن قدرت دفاعی کشور؛

۲- ترساندن دشمن و کاهش احتمال حمله آن. مرزبانان در عین اینکه باید توان دفاعی کشور را در سطح بالایی حفظ بکنند، باید با افزایش توانمندی خود در دل دشمنان احتمالی کشور ایجاد ترس کند و از حمله احتمالی آنان به مرزهای کشور جلوگیری کنند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه با مرزبانی به‌عنوان یکی از اصول مهم آمادگی دفاعی می‌فرمایند: «یک شب حفاظت از مرزهای کشور اسلامی بهتر است از اینکه شخص در خانه خود هزار سال، روزها روزه بگیرد و شب‌ها به شب‌زنده‌داری و تهجد بپردازد.»

امیرالمؤمنین علیه السلام در مواردی که مرزهای کشور اسلامی به خطر افتاده، به‌شدت با مسئولین مربوطه برخورد و آنها را مورد انتقاد شدید قرار میدهد. چنان‌که به «کمیل، پسر زیاد نخعی» حاکم شهر هیت که از جانب حضرت منصوب شده بود، به سبب رهاکردن مرزهایی که مسئولیتش بر عهده وی بود و پرداختن به تاراج «قرقیسا»، نامه‌ای انتقادآمیز می‌نویسد و می‌فرماید:

«اما بعد، بی‌گمان این روش که مرد مأموریت و مسئولیت خویش را تباه کند و درگیر کاری شود که مسئولیت آن را ندارد، سند ناتوانی به شمار آید و بیانگر اندیشه‌های ویرانگر باشد. اقدام تو به تاراج قرقیسا و وانهادن مرزهایی که مسئولیتش را به تو سپرده بودیم، درحالی‌که برای دفاع از آن نقاط و راندن دشمن در آنجا نیرویی نبود، جز پراکندگی اندیشه نباشد.»

می‌باشد. خداوند در آیه ۱۴۲ سوره آل عمران می‌فرماید: «آیا پنداشته‌اید که شما به بهشت درخواهید آمد، بدون آنکه خداوند کسانی از شما را مشخص سازد که به تلاش و پیکار برخاسته‌اند، و بدون آنکه خداوند بردبارانی را متمایز گرداند؟»

قرآن همواره توجه ویژه‌ای به لزوم آمادگی نظامی کامل جامعه اسلامی و رزمندگان پیش از حرکت برای نبرد با دشمن داشته است. در این ارتباط خداوند در آیه ۷۱ سوره نساء می‌فرماید: " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِزْبَكُمْ فَاَنْفِرُوا تَبَاتٍ أَوْ انْفِرُوا جَمِيعًا ؛ ای اهل ایمان، سلاح جنگ برگزید و آن‌گاه دسته‌دسته یا همه یکباره متفق [برای جهاد] بیرون روید.

در این آیه ضرورت هوشیاری و آمادگی دفاعی برای امت اسلامی و رهبری مطرح است. عمل به این آیه رمز عزت و غفلت از آن، رمز سقوط و شکست مسلمانان می‌باشد.

مرزبانی و حفاظت از مرزهای دولت اسلامی در زمره یکی از ارکان اصلی حکومت اسلامی است. خداوند در قرآن امنیت را یکی از نعمتهای بزرگ الهی دانسته و به خاطر آن بر مسلمانان منت نهاده است (سوره قریش، آیه ۴). بهترین شهرها را شهری دانسته است که امنیت در آن وجود داشته باشد (سوره تین، آیه ۳). بنابراین، مرزبانی از مهم‌ترین ابعاد آمادگی نظامی به شمار می‌رود. در متون فقهی از مرز بیشتر با واژه «تَعَرُّر» که جمع آن «تَعْرُور» میباید، نام برده شده است و در قرآن کریم مرز با واژه «رباط» آمده که این واژه در کلام فقها نیز به کار رفته و از مرزبانی با عنوان «مرابطه» نام برده شده است و حتی رساله‌های فقهی با همین نام نوشته شده است. کلمه رباط و مشتقات آن پنج بار در قرآن تکرار شده است که دو مورد آن در رابطه با موضوع مرز و تقویت بنیه دفاعی مرزبانان می‌باشد. گروهی از مفسران در تفسیر

(نهج البلاغه، نامه ۶۱)

مفسران در توضیح این روایات اشاره کرده‌اند که اگر از مرزهای کشورهای اسلامی به‌خوبی حفاظت نشود، امکان انجام هیچ کار نیکی در آن جامعه فراهم نمی‌شود.

توجه به این نکته نیز جالب توجه است که حفظ آمادگی نظامی و یادگیری فنون نظامی فقط به رزمندگان مرد محدود نمی‌شود. در خصوص جهاد زنان، اصل آن است که جنگ مسلحانه و حضور او در میدان‌های جنگ بر زن واجب نیست؛ زیرا از جمله شروط جهاد مذکور بودن است. جهاد برای آنها مباح است؛ اما هرگاه دشمن یورش آورده و مردها بدون مشارکت زنان توانایی دفاع نداشتند، جهاد بر زنان نیز واجب و فرض می‌گردد. اگر جهاد در حالت معینی بر زن واجب گردد، آمادگی برای جهاد با تمرین نمودن در به‌کارگیری اسلحه نیز بر او واجب می‌گردد و برای این کار کافی است که زیر نظر همسر یا یکی از محارم و با چگونگی استعمال اسلحه‌هایی که در دفاع از خود به کار می‌بندد، آشنا شده و دوره ببیند. آموزش نظامی بر هر مسلمان عاقلی که از نظر بدنی و جسمی سالم و تن‌درست و دارای حداقل قدرت مادی باشد که بتواند با آن تمرین نماید، زمانی که این شخص به پانزده‌سالگی رسید، تمرینات نظامی بر وی واجب می‌شود. آموزش فنون نظامی یکی از جنبه‌های تقویت‌کننده آمادگی نظامی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسلمانان فرمان داده است تا به فرزندان‌شان تیراندازی و سوارکاری بیاموزند. آموزش فنون نظامی در تفسیر کلمه «قوه» در آیه ۶۰ انفال، به‌معنای تیراندازی به چشم می‌خورد. همچنین می‌توان به چگونگی حرکت نیروها بسته به شرایط محیطی و موقعیت قرارگیری دشمن به شکل پراکنده یا گروهی به سوی دشمن در تفسیر آیه ۷۱ نساء اشاره کرد.

با توجه به اینکه تهاجم دشمن همواره از طریق مرزها صورت می‌پذیرد، لزوم این آمادگی در مرزها بیش از سایر نقاط کشور میباید.



امروز بسیاری در آن به سر می‌برند. تقویت آمادگی دفاعی رزمندگان و بالابردن توان نظامی ارتش اسلام و به‌کارگیری پیشرفته‌ترین سلاح‌های نظامی و مانند آن، هزینه زیادی خواهد داشت که مسلمانان باید آن را تأمین کنند؛ ولی از آنجا که این هزینه‌ها در راه خدا مصرف می‌شود، خداوند متعال آن را به‌طور کامل به انفاق‌کنندگان باز خواهد گرداند و این‌گونه افراد بدون شک در این معامله ضرر نخواهند کرد؛ لذا تهیه ابزار و اسلحه جنگی و وسایل مختلف دفاعی، نیاز به سرمایه مالی دارد. از این‌رو خداوند در قرآن کریم به مسلمانان دستور می‌دهد که باید با همکاری عمومی این سرمایه را فراهم سازید و بدانید هرچه در راه تقویت بنیه دفاعی و نظامی مسلمانان در برابر دشمن بدهید، در راه خدا داده‌اید و هرگز گم نخواهد شد: "وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ؛ و آنچه در راه خدا انفاق کنید به شما پس داده خواهد شد، و تمام آن و بیشتر از آن به شما می‌رسد: "وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ؛ و هیچ‌گونه ستمی بر شما وارد نمی‌گردد.

نتیجه‌گیری

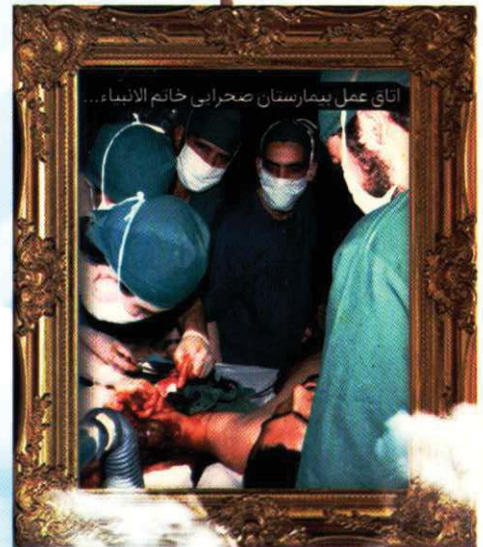
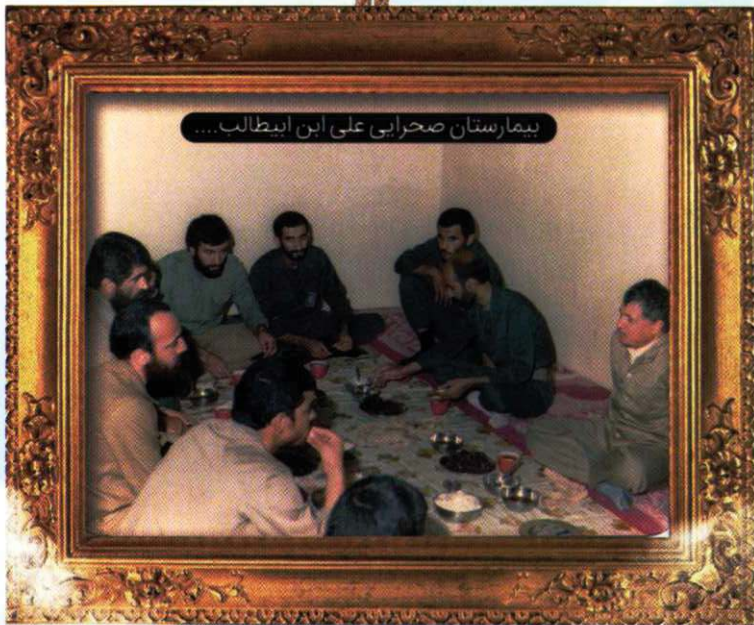
خداوند در قرآن از دولت و ملت اسلامی می‌خواهد آمادگی نظامی را به عنوان یک راهبرد اصلی در سیاست‌های کلان در نظر داشته باشند و آن را تنها یک سازوکار برنشانند؛ زیرا کارکردهای آمادگی نظامی تنها محدود به جنگ سخت نمی‌شود؛ بلکه در جنگ نرم و جنگ روانی بیشتر کاربرد دارد و عامل بازدارنده از حمله دشمنان اسلام خواهد بود.

به اهتمام ویژه پیامبر در تداوم آموزش‌های نظامی می‌توان از طریق مطالعه روایت زیر پی برد: «هرکس تیراندازی بیاموزد، سپس آن را رها و فراموش کند، از امر من سرپیچی یا نعمتی را ناسپاسی کرده است.» به همین خاطر، مشاهده شده بسیاری از ائمه و علمای بزرگ مانند احمد بن حنبل و غیره، حتی بعد از اینکه به سن پیری و کهولت رسیده بودند، تمرین تیراندازی را ادامه می‌دادند.

بر هر مسلمان واجب است تا به اندازه حداقل ممکن از آموزش‌های نظامی برخوردار باشد. با توجه به آیه ۶۰ انفال "وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ" و به دلیل حدیث «وَمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ فَاتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ»، برای محقق‌ساختن این واجب شرعی، بر مسلمانان واجب است تا با همدیگر تعاون و همکاری داشته باشند. به دلیل آیه "وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى" این امر با بازکردن راه برای رسیدن مسلمانان به میادین تمرین و جهاد و یاری‌کردنشان به وسیله اموال لازم و سرپرستی خانواده‌هایشان صورت می‌گیرد. بطور خلاصه اهمیت آموزش نظامی از آنجا پیداست که یکی از صورت‌های آمادگی برای جهاد است و جهاد، راه‌هایی مسلمانان از خشم و غضب پروردگار متعال و راه‌هایی از زندگی ذلت‌بار و پستی است که



قاب‌های ماندگار



قاب‌های خالی منتظر تصاویر ماندگار شما در حوزه بهداری دفاع مقدس و مقاومت می‌باشد

موسسه بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت در صدد است
تصاویر ماندگار رزمندگان و ایثارگران حوزه بهداری دفاع مقدس
و مقاومت را جمع آوری و در زمینه‌های مختلف از جمله تولید
کتاب عکس بهداری دفاع مقدس، نشریه، نگارخانه پورتال جامع
موسسه، تولید مجموعه عکس نمایشگاهی بهداری دفاع مقدس
و...، با حفظ حق اثر معنوی صاحب اثر مورد بهره برداری قرار دهد.
همدلی و همراهی شما را در به ثمر نشستن این نهال ارج می‌نهمیم.

جهت کسب اطلاعات بیشتر به آدرس پورتال موسسه مراجعه نمایید

www.8hd.ir